بسم الله والحمد لله

هذه قصيدة قصد بها السيد

السند العالم العامل الكامل الفاضل

الجليل النبيل المولوي اللوذعي الألمعي علي

ابن ابو الحسن الموسوي التستري الجزائري ادام الله

ايامه بمحمد وآله اجمعين في مدح سلطان السلاطين

وخاقان الخواقين ناصر الملة والدنيا والدين خلد الله

ايامه ودولته وملكه واجرى في بحار الدوام

في السلطنة فلكه معترفا بالقصور فيها

املا للنيل قائلا يا ايها العزيز مسنا واهلنا

الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف

لنا الكيل والصلوة على

محمد وآله اولا وآخرا

شمس الممالك كلها ايران

ونقول ناصر دينناسلطان

ملك الملوك ابو المظفر ابن من

ظل الاله على المفارق رتبة

ورث الخلافة كابراً عن كابر

من ناصر الدين اسمه حق على

شرف تقادم في فروع اصوله

قرت برؤيته العيون وشنفت

عدل ومعرفة بحجم وضعه

فارفض سواه وامسكن بذيله

فالدين والدنيا بطوع عنانه

لم ينعطف منه العنان المغنم

الله سخر جاميات بلاده

ان الاكاسرة الذين تقدموا

فرقى على فرق العلى متجلاً

ان الملوك وان تعز نصرهم

فاذا تربع فالجهات الست من

واذا تخمس جيشه فمعانه الـ

واذا تفرد في الجلوس متوجاً

واذا اللتثوا الوسائد مفرداً

لما امتطى متن الفخار بغا ... امه بـ ... الـ

وسما الخلافة عندنا طهرانه

ان قيل من ذا ههنا سلطان

هو في محمد اسمه برهان

هل فوق ذلك رتبة ام شان

فابوه وهو وجده الخاقان

كل الورى لا بل له الاحسان

لم يحوه تحت السما انسان

بجليل اوصاف لها الاذان

في منع صرف عنه قيل بيان

تالله في ذيل الامين امان

فرسا رهان خانها ميدان

الا اطاع له البنان عنان

لعنانه فرهت به البلدان

مهدوا البساط له على ما كانوا

بنعاله فكذا سه التيجان

ان لم يقلهم نصره ملكها افلا

اطرافه ... لو با ... و

سبع الطباق بحكمه اعوان

مجمع من العليا له الاخدان

فيقال ما كسرى وما الايوان

تبجيلاً فخضعت له الاركان

لما تمكن في الرياسة شخصه — فاطاعه الأمكان والأزمان
فرمى بسهم جلا له عين الردى — فتطاطات لجلاله الأعيان
وثنى الأعنة لانتفاء الشرك فالـ — وثنى لم تعبد له الأوثان
في عهده صلح المزاج لعصبة — علوية وتكمل النقصان
لما تزايد خلط فاسد امة — بابية فتفصد الشريان
قمع الملاحدة الأولى عن اصلها — فبيوتها ما ان لها بنيان
اما الصدى فيها توطن عالما — ان ماله الا هنا اوطان
فالباب محروب بناء فساده — ثم المحافظ بيته خربان
ثم البهاء اريق ماء بهائه — والصبح من ازل هو الظلمان
وجماعة النوري لاحيائهم — دينا ودنيا فالها ناران
نار السيوف لناصر الدين الذي — شبت بنار سيوفه النيران
نار الجحيم لها غدا من ربها — هنتهم الأحقاب والخذلان
من غير ناصر دينا مر مالك — يصعقون الأبدان والأديان
تالله حلفة صادق ان العلى — من دون ادنى مرتقاه عيان
دون الملوك له خصائص جمة — منها السخا والعدل والأيمان
حب النبي والسبطين له — يمددبه لسما العلى وصيان
زار الائمة مخلصا بولائهم — واطاعهم فيما احتوى الامكان
هجرت اليهم منه عصبة خلص — رفقوا الى ذكر الحسين وكانوا
هم شيعة لابي الائمة سيد الـ — ابرار من خلقت له الاكوان
مولى الورى اسد الثرى عالي الذي — ساري السرى ان اصبح الطغيان
في مدحه التورية والأنجيل — نطق الزبور وانزل الفرقان

اعني عليًّا من بطور ثنائه … موسى الكليم مناجي وطنان

من كان بمدحه الألى لمّا … يأتي به متوله حيران

ما شعره ما قدره بمديح من … يثني عليه الله والقرآن

صلّى عليه واله مولى الورى … ما حمّلت بثمارها الأفنان

من مثل ذا السلطان يعرف كاملًا … حقّ الولاء عليكم الأمعان

وجبت مودّته ويندب مدحه … افتى بذلك منّي العرفان

نضّاختان الشوق عيناي بل … بدل اللآلي فيهما المرجان

سمّاعتان الذكره أذناي إن … ذكر القريظ لمدحه لسّان

انّ اللسان المضغة ما لم تقه … فاذا تكلّم فاللبيب بيان

انّي وربّي من زمان توعّجي … في حرفتي عدمت لي الأقران

اروى من الشّعر الزّلال واستقي … ما ان بدا المديح ظمآن

يا ربّ صلّ على النبيّ محمّدٍ … والآل والأصحاب يا سبحان

واقبل تضرّعنا اليك بحقّه … وانصره نصر العزّ يا ديّان

وامنن علينا مثمرًا ايّامه … ما الفلك في الاكليل والدّبران

انّي على مادحٍ لك لم ازل … ولي ابو حسنٍ أيا سلطان

من نعمة الله الجزائر نسبتي … من سادة عزّت لها الاخوان

من تستر لا زالت القدما بها … من بعد ما خلّى الورى الطّوفان

اخواننا يدعون فيها دائمًا … لك يا مليك وكلّها جيران

والكلّ منك موظّفون وحقّنا … قطعوه منك لبين ذا بهتان

فاذا رأيت بأن تمنّ تفضّلًا … فامنن والّا كان ذا الحرمان

دم وابق واسلم ما انعم منشدٌ … شمس الممالك كلّها ايران
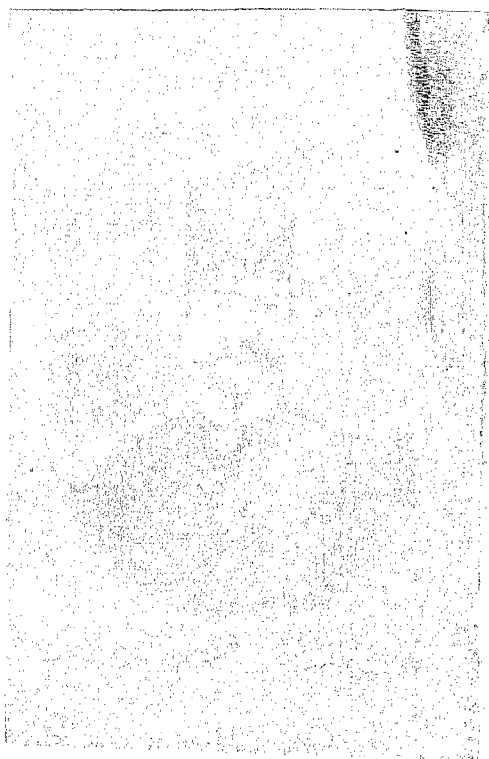
هو الله تعالی شانه

وقایع مسافرت و سیاحت ساحت انگلستان
اعلیحضرت سلطان ابن سلطان شاهنشاه ایران السلطان
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه از یوم نهضت از
دار الخلافه طهران الی روز مراجعت ورود موکب
مسعود مستقر سریر سلطنت که بدستخط مبارک مزین فرموده
بسعی و اهتمام اقل الانام میرزا محمد علی شیرازی الشهیر
بکشکول در بندر بمبئی بزیور طبع درآمد و چند تصویر
دلپذیر عکس که شایسته این کتاب مستطاب بود
مزید نمود امید که مطبوع طباع خاص و عام گردد

روزنامه سفر فرنگستان است که به میمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بی‌همتا و بخشنده
مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسیم از طهران الی انزلی را سابقا در سیاحت گیلان بتفصیل نوشته
بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دار الخلافه طهران را با وقایعی که تا انزلی روی
میدهد انشاء الله تعالی مینویسیم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل همراهان در طی روز
نامه کشتی نوشته خواهد شد بعون الله تعالی و حسن توفیقه

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان بیرون آمدیم حال یکسال تمام است که اخبار سفر فرنگستان
شده است و چند روز هم بود که سینه درد و زکام شدیدی عارض شده و هیچ احوالم خوب نبود

۱۳۰ (ایران) کسالت وضعف بنیه بسر حد کمال بود بطوریکه هرگز خود را آن کسالت ندیده بودم متوکلا
علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر اعظم وغیره بودند قدری ایستاده رفتیم واز در کوچه شمس العماره
سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی بود در داخل وخارج شهر در راه وبیراه راندیم بطرف اسب
دوانی امروز اسب دوانی هم هست رفتیم بالاخانه افواج وجمعیت زیادی از مرد وزن حاضر
شده بودند نهار آوردند به بی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخور تیمور میرزا حسام الدوله حاجی
آقا اسمعیل وسایر پیشخدمتها بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بود امروز آمده بود بعد از
نهار اسبها را دواندند اسبهای مراد بیک نایب که از اسبهای اصطبل خاصه است چهار
بیرق اول را برداشته یک بیرق اول را هم اسب وجیه الله میرزا برداشت اسب اقبال
مهدی قلیخان بیرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه بجهة
وداع بحضور آمدند صدر اعظم وسایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن راندیم
سراپرده های تازه که همه ترمه وزری وغیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد از ساعتی مهد علیا بکن
آمدند والده شاه را دیدم ایشان دو شب در آنجا ماندند باد شدیدی هم همه روزه می آید

سه شنبه بیست وچهارم

رفتیم بعمارت دولتی کن ونهار خورده سوار شده بجهت شکار بماهورهای حوالی کن رفتیم نایب السلطنه
در رکاب بود از پیشخدمتها ادیب الملک صنیع الدوله محمد باقر خان حسین خان اسدالله خان
بودند میرشکار از شهر آمده وشکار پیدا کرده بود قبل از نهار یک تکه دو ساله با چهار پاره زدم
الحمدلله خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بحمدالله مزاجم در نهایت صحت وسلامت
است وکسالت بالمره رفع شده حالا فصل آلوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است وهنوز
خوردنی نشده چغاله وشکوفه هم در سمرانات قریب باتمام است گل زرد وگل سرخ هم تک
تک دیده میشود مهدیقلیخان یکشب به شهر رفته با حالت ناخوش برگشت

چهارشنبه بیست وپنجم

(ایران) در عمارت کن توقف شد امین الدوله علاءمحسین خان محقق حکیم طولوزان وجیه الله میرزا از شهر آمده

پنجشنبه بیست و ششم

رفتیم قورچی چای نهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آید عضدالملک عکاس باشی و سایر پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب گردان را در کودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مراجعت بمنزل شد امین الدوله از شهر آمده بود کمی کسر مزاجی دارد

جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیشخدمتان وغیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است امروز منیف افندی ایلچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر ترمه وغیره افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفتیم صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصرة الدوله معتمد الدوله اعتضاد السلطنه عماد الدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر نگاه داشته بودند الحمدلله بادمبونه پیدا ایلچی آمد دو نفر هم نایب سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژدافر هم همراه او آمده بود مرخص شده بمملکت خود برود منیف افندی زبان فرانسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سنّاً متوسط است آصف الدوله وارد شد

شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم تنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر یک سنگ آب جاری بود آفتاب گردان زده بودند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان امین الدوله ادیب الملک وغیره نیز بودند

یکشنبه بیست و نهم

اشخاصیکه امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا وقایع نگار حسام الدوله سرتیپ فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقاهت شرفیاب شد منیف افندی مجدداً امروز به

۵ (ایران) به حضور آمد جناب آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی به دیدن آمده بود خازن الملک جواهرآلاتی که باید همراه برد آورده بود

سه‌شنبه غرهٔ شهر ربیع الاوّل

صبح اشخاصیکه از شهر آمده بودند از شاهزادگان وغیره همه به حضور آمدند امام جمعه آمده دعای سفر را خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج راس اسبی که از عربستان بجهت اصطبل خاصه آورده بودند از سان حضور گذراندند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد دبیرالملک هم سوار اسب در اینجا همراهی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیکی کن مرخص شده بشهر معاودت نمود از شاهزادگان که همراه بودند معتمد الدوله حسام السلطنه عماد الدوله نصرة الدوله بود معتمد الدوله از قوری چای مرخص شده بشهر معاودت نمود مسیو بکرو وزیر مختار دولت روس که تا انزلی بایستی بیاید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بود حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد مهدیقلیخان امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

چهارشنبه دوّم ربیع الاوّل

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود معیرالممالک امروز مرخص شده بشهر رفت حاجب الدوله الی انزلی در رکاب است عضدالملک دیشب از شهر آمد ناصرالملک هم از شهر آمده بود و از آنجا مرخص شده بشهر معاودت نمود قراولی اردو تا انزلی با فوج دوّم است بیوک خان اقبال الملک از کن بشهر مراجعت کرد

پنجشنبه سیوم ربیع اوّل

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسن علیخان وزیر فواید و میرزا قهرمان امین لشکر وغیره هم ملتزم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب

۶

ع (ایران) اسب بجهت اصطبل توپخانهٔ آذربایجان خریده بود از سان حضور گذرانیدند یک صد
نفر سواره مکری بیگرکی حاجی آقا بیک از سان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت
کنان راندیم بعد از آن بکالسکه نشستیم منزل امروز کازران سنگ است مسافت راه سه
فرسنگ است نهار را در منزل خوردیم اردو را در چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند
همه جا سبزه و مرغزار است صاری اصلان که از شهر آمده بود دیده شد

جمعه چهارم

صبح سوار کالسکه شده بطرف عبدالله آباد روانه گشتیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم گرد
و خاک بسیار بود در آخر زراعت قشلاق نهار خوردیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته
در اطراف و حوالی گردش میکردم یک خرگوش و یک بلدرچین با یک قطعه زردوره صید کردم
امروز حکیم دیکسون و مسیو طومسون نایب سفارت خانه انگلیس را دیدم که بفرنگستان میآیند
میرزا علی وزیر دارالخلافه و معاون الملک مرخص شده بشهر رفتند میرزا موسی شیخ قرلشکر هم
امروز مرخص شده بشهر رفت

شنبه پنجم

امروز ورود بقزوین است یعنی در هزار جریب که قریب بشهر است اردو زده اند پنج
فرسنگ مسافت است از دهات خاک علی و غیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدر اعظم
وزیر مختار دولت روس را با کربل مترجم در کالسکه آورده قدری صحبت داشتیم سواره
ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود بحضور
آمد محمد صادق خان قراباغی نایب آجودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقفین قزوین
مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و
کلانتر و کدخدایان شهر و غیره بتوسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته بحضور آمده معرفی شدند
نهار در این راه صرف شد بعد از نهار باد شدید بدی میوزید در این خلوت که عقب مانده بود
بچاپاری رسیده باردو ملحق شد سواره ابوالجمعی اسدخان قراباغی که جزو غلامخانه هستند

۷ (ایران) با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که بطهران رفته سان بدهند پسر اسدخان
که سرکرده سوار است جوان خوبیست نزدیک شهر سوار اسب شده با صدراعظم صحبت کنان
وارد اردو شدیم صدراعظم مرخص شده شهر رفت باد سخت سردی می آمد شب گذشته بسیار
کم خوابیده بودم امشب زودتر میل باستراحت کردم

یکشنبه ششم

امروز منزل آقابابا است صبح باران شدیدی می آمد و با اینکه مدتی باریده بود باز میبارید
این باران برای قزوین بسیار نافع است ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم
مرحوم را بحضور آوردند خیلی معمر است بعد سوار شده با صدراعظم صحبت کنان از کنار شهر
گذشته افتادیم بجاده آقابابا دبیرالملک از اینجا مرخص شده بشهر رفت هوای امروز
برخلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرا اکثر گل و سبزه است در باغات
قزوین یکنوع گل ورک دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل زرد گفتیم از ریشه و تخم آن بیاورند
و در طهران بکارند نهار را در زیر دست قریه محمودآباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد
سردی میوزید نهار در کالسکه خورده شد از پیشخدمتان مشکوة الملک و غیره بودند چهار ساعت
بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که
کل بخیرها و چادرها را انداخت تا صبح متصل می آمد و هیچکس را قدرت بیرون رفتن نبود و از
شدت سرما همه افسرده و از کار مانده بودند

دوشنبه هفتم

باید بخرزان رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچوقت
دیده و شنیده نشده بود دو فرسنگ از راه را سوار کالسکه شدیم بعد چون راه کالسکه
بد بود سوار اسب شده کالسکه ها را برگرداندند صحرا امروز همه سبز و گل بود اما سرما هیچوجه
نمیگذاشت کسی احساس چیزی کند یا ملتفت خضرت و طراوت صحرا شود با اینکه کلیجه و سرداری
خز پوشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر گردنه خرزان دره بود
که آب کمی می آمد نهار آنجا صرف شد باد قدری ساکت شده بود عضدالملک این حضور

صنیع الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق وغیره بودند بعد از نهار از کتل مزبور بالا رفتیم
این کوه خرزان سنگ ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است
اغلب جاها زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه عیاشوند میکنند
حسن علی خان جنرال که جزو همراهان است امروز وارد اردو شد با صدر اعظم صحبت کنان
میرفتیم بالای کوه ده بنظرم آمد گمان کردم خرزان است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان
عیاشوند سرکرده سواره عیاشوند احداث و آباد کرده است خوب جائی را آباد کرده
که همه زراعت آن دیم است از اسمعیل آباد دیگر سنگ و نیم راندیم تا بخرزان رسیدیم
اعتضاد السلطنه نصرة الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصرة الدوله شکایت زیاد از سرما
و باد دیشب داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد نبود اما مه
غلیظی در هوا بود که گاه گاه هم میبارید چه هم سرما طوری بود که آب مانند زمستان یخ می بست

سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلخانی و صاحب
دیوان صحبت کنان میرفتیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند دره ها و کوهها را
حاصل کاشته اند مهدیقلیخان جلو رفته بود بشکار کبک میگفت توی دره ها یاس زرد زیاد
بود خلاصه همه جا راندیم مهدیقلیخان جلو رفت آفتاب گردان زدند آب شاهرود زیاد
بود و گل آلود عضد الملک عکاس باشی صنیع الدوله مشکوة الملک امین السلطنه امین حضور
مهدیقلیخان وجیه الله میرزا غلامحسین خان امین السلطان جعفرقلیخان وغیره بودند نهار آوردند
آدم وجیه الله میرزا که در شط کوفه بآب زده بود با کمال جرأت این جا هم با اسب بآب
زد الحق خیلی جرأت کرد تا عصر آن جا بودیم بعد بطرف منزل راندیم زیر پل
دو کالسکه خیلی خوب دیدم که تاجر شیروانی بجهت فروش بطهران میبرد
هنگام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از پل میان دره وسیعی زده

زده بودند بحمد الله باد هم نبود صدر اعظم بعضی نوشتجات از معتمد الملک آورد ملاحظه شد

چهارشنبه نهم

امروز به منجیل میرویم صبح زود سوار شده رو براه نهادیم حسام السلطنه از راه تکیذی آمده بود بکندیر
تازه خریده است در منزل آقابابا از اسب جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و ایلخانی صحبت
کنان رفتیم هوا برخلاف ایام گذشته گرم و مگس زیاد بود در راه هم خوب نبود و از بیراهه رفتیم تا جنگل بالا
بالا رسیدیم در کنار رودخانه نهار خوردیم صبح امروز کنه خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده
رو بمنزل راندیم در این راه میرزا ابراهیم خان حاکم رحمت آباد نعمت الله خان رشتی نصرالله خان طالش
کرگانرودی دیده شدند سواره ابواجمعی نصرالله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه تماماً بودند *
نزدیک منزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد گیلانی بحضور آمدند چون نزدیک بیورت قدیم که پای سرو
هرزه بیل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود اردو را نزدیک منجیل در دره
که پناه از باد بود زده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه
در این منزل در هر فصل که باشد نزدیک عصر باد شدیدی میوزد بطوری سخت و شدید است که درختهای
زیتون که در اینجا رسته یکسر بطرفیکه باد میوزد کج و متمایل گشته اند در حوالی منجیل و هرزه بیل همه جا حاصل
کاشته اند یکسر دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یک فراش را در لوشان
مار گزیده حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجاها مار زیاد دارد ..

پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدراعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع
مجتهد در سر پل منجیل ملاقات شد پل منجیل که بر روی سفید رود است و عبور و مرور قوافل و مترددین
بسمت گیلان از همان جا است در سوابق ایام پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار
صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانه دولت پلی در کمال استحکام بتوسط جناب حاجی
ملا رفیع بر روی رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع بهمان صحت مزاجست که در
هشت سال قبل ایشان را دیده بودم از پل گذشته بسرعت راندیم تا به [illegible] رسیدیم [illegible]

مکان که چند سال قبل در سفر گیلان صرف نهار شد، باز هم بجا نهار صرف شد تاریخ بنا
کرده و آثار تازه گل داده بود و طول راه امروز موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده
وارد منزل شدیم سراپرده را کنار رودخانه زده بودند امروز بین راه آب باز و شناگر یادی
دیدیم که در اسب سفیدرود که در طول راه واقع بود شناهی کردند

جمعه پانزدهم

با یک طرف امامزاده هاشم حرکت کرده صبح سوار شده با صدراعظم صحبت کنان رفتیم راه امروز
بعضی جاهای بد داشت یعنی بالای رستم‌آباد بعضی جاها آب افتاده و متجاوز از هزار قدم گل
زیاد بود بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جاها ناچار پیاده شده با صدراعظم صحبت
میکردیم که ناگاه پای اسب صدراعظم در گل لغزیده از اسب پرت شد ولی هیچ صدمه
نخورد و شخص دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد از سؤال معلوم شد آدم امین السلطنه
بوده از قاطر پرت شده مرده است اعتضادالسلطنه عمادالدوله از این منزل مرخص شده
بشهر رشت رفتند پل سفیدرود هم که محتاج بنای آن از خزانه دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده
است تمام شده اما آب سفیدرود در این وقت بسیار کم بود بطوریکه طفل میتوانست
از آن عبور نماید ولی گاهی چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه
مزبور که وصل بسفیدرود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستیم مشکوة
الملک صنیع الدوله وغیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است
درشکه ما را حاضر کرده بودند در آن نشسته راندیم تا نزدیک منزل

شنبه دوازدهم

امروز ورود برشت است دیشب هوا خیلی سرد بود صبح زود برخواسته قدری
راه را سوار اسب بودیم بعد بدرشکه نشسته راندیم وزیر مختار دولت روس و مسیو
گریل مترجم دم درشکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود [illegible]

گاه گاه میان جنگل میخواندند از ده سراوان و شاه آقاجی هم گذشتیم معتمد الملک که از رشت
باستقبال آمده بود با میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک که با پرنس منچیکوف مهماندار از پطر
بورغ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم الممالک که از طهران مأمور به پذیرائی
مهمانداران دولت روس بود رسید نهار را دست چپ راه در سایهٔ درختان جنگلی صرف
نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام آنرا
با آجر و گچ ساخته اند معلوم شد که معین التجار گیلانی بشراکت جمعی دیگر آن بازار را ساخته اند
از علماء لاهیجان وغیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیک شهر جناب آن حاجی ملا رفیع و
حاجی ملا طاهر و حاجی میرزا عبدالباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از
کالسکه پیاده شده باسب سوار شدیم صدر اعظم و وزیر مختار دولت روس هم سوار شده
با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب
مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر از برای ما زده بودند پرنس منچیکوف مهماندار کولونل
براک اجودان مخصوص امپراطور روس و وزیر مختار دولت روس مسیو گریبل مترجم سفارت
حکیم الممالک یکساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پرنس منچیکوف شخص محترم و از اعیان
دولت روس است و جنرال اجودان مخصوص امپراطور و سنا قریب بشصت سال دارد

یکشنبه سیزدهم

صبح سوار اسب شده برای انزلی راندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی
از اهل شهر تا نزدیکی پوسار ایستاده بودند از پوسار با آنطرف از اسب پیاده شده بکالسکه
نشستیم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیره بازار در سر کرجخانه نهار
خوردیم لتکه و کرجی دولتی وغیره حاضر کرده بودند بعد از نهار بلتکه نشستیم قدری دور
از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک تجار را نگاه داشته بودند یکی از دولت خودمان است
که بسیار قشنگ و خوب ساخته اند دو دیگر از کشتیهای دولت روس بود در یکی از

ایران از کشتیهای روسی وزیر مختار روس و امیرال سوینکین و حکیم طولوزان نشسته بودند در
کشتی دیگر موزیکانچیان روسی بودند ما در کشتی خودمان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده
بودیم ساخته آورده اند آنچه لازمه زینت است از آئینه ها و اسباب اطاق بسیار ممتاز
این کشتی دارد در ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر مینماید بعد از تماشای اطاقهای کشتی بعد از
آن که سایبانی از ماهوت گل دوزی داشت رفتیم وزیر مختار روس و دریابیکی را به حضور آورده
معرفی نمود اینقدر در آنجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاهزادگان عمله خلوت
که بکشتی ما داخل شدند حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بغروب مانده وارد
انزلی شدیم صدر اعظم معتمد الملک امین السلطنه لدی الورود به کشتیهای روسی که دور از
انزلی لنگر انداخته بودند جهت تعیین جای همراهان و بار رفتند پنج کشتی از طرف دولت روس
آمده بود که همه از کشتیهای جنگی معروف دولت روس هستند ولی چندان تندرو نیستند
کشتیهای کمپانی از کشتیهای جنگی راحت تر و در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور
با ما نخواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد منزل ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه
در زمان حکومت خود در گیلان بنا کرده و بعد بتوسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام
الدوله نایب الحکومه گیلان بود باتمام رسید حالا همین جزئی کاری دارد که معتمد الملک
تمام خواهد نمود این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد
بنای آن تماما از آجر و سنگ و گچ است مگر همان غلام گردشها که از چوب منقش است جمیع اسباب
و اثاث لازمه از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در آنجا موجود و آماده است
چشم انداز این برج از چهار سمت بدریاست خلاصه باد سردی میوزید شب مهتاب خوبی
بود بنا شد فردا بکشتی بنشینیم در غازیان آتشبازی شد

دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

امروز انشاء الله بکشتی نشسته و بیاری خدا روانه حاجی ترخان میشویم صبح زود برخواسته

روس

بدریا نگاه کردم دیدم متصل قایق و کرجی است که بار و آدم از انزلی بکشتیها حمل میکنند
هوا مه رقیقی داشت و بادی مختصری آمد قدری موجب وحشت شد قدری که گذشت هوا صاف
و مه برطرف شد ولی چون هوا قدری احتیاط داشت تعجیل در حرکت بهتر بود فرستادیم صدر
اعظم را آوردند همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج پایین آمدیم حاجی ملا رفیع مجتهد دعای
سفر خواند جمعیت غریبی از هر قبیل شده بود اول بکشتی تجارتی خودمان نشسته تا بکشتی قسطنطین
رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرنس منچیکوف هم اینجا بود و سایرین هم حاضر بودند قریب
دو ساعت منتظر شدیم تا همه بار و نوکرها رسیدند تقریبا ساعت بغروب مانده لنگر کشتی را
کشیده براه افتادیم سه کشتی جنگی که حاضر بود متصل شلیک توپ نمودند و از جلو و عقب و طرفین
کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتی های جنگی ماندند کشتی ما بتعجیل راه افتاد این کشتی ما اطاقهای
خوب دارد و همه با زینت و ممتاز و پاکیزه با قاعده اطاق نشیمن امپراطور با اسباب قهوه خانه
و غیره از پطرپورغ آمده بود اشخاصی که با ما بفرنگستان می آیند از این قرارند اشخاصی که
در کشتی اول و سوم قسطنطین که مخصوص ماست هستند صدر اعظم معتمد الملک عضد الملک
منشی حضور امین السلطان صنیع الدوله امین السلطنه مهدیقلی خان حکیم طولوزان عکاس باشی
غلام حسین خان محقق امین خلوت فرخ خان وجیه الله میرزا جعفر قلیخان قهوه چی باشی آقا رضای ده
باشی میرزا عبدالله فراش خلوت میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی
حیدر خاصه تراش آقا حسنعلی آبدار آقا محمد علی جبار قهوه چی نوکرهای صدر اعظم سه نفر آقا باقر
اشخاصی که در کشتی سه تنبکی بودند   عز الدوله اعتضاد السلطنه حسام السلطنه نصرة الدوله
عماد الدوله علاء الدوله ایلخانی حسنعلیخان وزیر فواید امین لشکر حکیم الممالک احتشام الدوله
نصر الملک مجد الدوله شجاع السلطنه حسنعلیخان جنرال میرزا رضا خان اجودان صدارت
ابراهیمخان نایب میرزا احمد خان ولد علاء الدوله جلودار دو نفر مهتر یکنفر نوکر ملتزمین بیست نفر
مسیو دوبسکی وزیر مختار مینسه مسیو طومسون نایب سفارت انگلیس مسیو دیکسون حکیم انگلیس

(روس) اسامی اسبها اسب جلفه اسب ظل سلطان اسب جاقی اسب صباح البحر حسام السلطنه
حکیم طولوزان میگفت دریابیکی روس سر بطری آب جوش را خواسته بود باز کند سر بطری شکسته
پارچه از شیشه بچشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد دریابیکی را دیدم که عینک
آبی گذاشته بود از خود او سؤال کردم همان تفصیل را ذکر نمود و افسوس خوردم نزدیک عصر که
بعرشه کشتی رفتیم کشتی براتنسکی را دیدم که متجاوز از یک فرسنگ دور بود و شب را با کمال راحت
خوابیدیم

سه شنبه پانزدهم ربیع الاول

اول طلوع با بتداء دماغه آبشاران رسیدیم هر قدر جلوتر میرفتیم زمین و دماغه بیشتر و بهتر
محسوس میشد این سواحل خشک و بیدرخت است و جزء بادکوبه محسوب میشود بوته گزها
داشت در بعضی جاها سنگ دیده میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و
حیوان همه پیدا بودند در نقطه مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف
آن چند خانه وارسکی داشتند که مستحفظ آن برج بودند در دست راست جزیره پیدا بود بعضی
بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفط است اما حالا هیچکس آنجا
نیست از قراریکه گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند
صدراعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد بباد کوبه بردند که از آنجا با ایران و فرنگستان تلگراف
نمایند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شد طوریکه امواج مثل کوه بلند میشد
همه اهل کشتی با حالت منقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنیع الدوله و ده باشی
و حکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و خودداری مینمودیم از صاحب منصبان و عمله کشتی جز امیرال و
چند نفر از ملاحان و غیره سایر افتاده بودند خلاصه بخطری عظیم گرفتار شده بودیم ولی باز فضل خدا
شامل حال بود که یک باد مساعدی از عقب کشتی ما می آمد که ما را زودتر بطرف مقصد میبرد
شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و مواج بود مع هذا اندکی خوابیدم صبح که برخاستم بدریا
نگاه کردم دیدم باز بهمان طور منقلب بود امیرال را احضار کرده نقشه دریا را با او نگاه کردیم

که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرالبحر اطمینان میداد که تا ده ساعت دیگر نزدیک
بدهنه شط ولگا خواهیم رسید که عمق دریا چهار پنج ذرع بیشتر نیست و باین واسطه تلاطم نخواهد داشت
خلاصه نزدیک عصر بعضی کشتی بادی دیده شد که ازجمله آنها کشتی بود که از حاجی ترخان بسواحل لنکران
و مازندران میرفت کشتی جنگی بخاری هم دیده شد موسوم بایران یکساعت و نیم از شب گذشته
رسیدیم بجائیکه معروف بقراشتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمیتوانند شد و باید ازاین کشتی به
کشتی کوچک نشسته بحاجی ترخان برویم کشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا
آنهارا گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از شام حاکم حاجی طرخان را پرنس منچیکوف
بحضور آورد اسم حاکم مسیو پیپین Pipine است آدم درستکار قابلی بنظر آمد زبان
فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی ترخان رفت که هنگام ورود ما آنجا
حاضر باشد کشتی کوچکی که باید ما را بحاجی ترخان ببرد موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام
بآن کشتی رفتیم کشتی کوچک دیگری هم بهمین وضع بجهت شاهزادگان و سایرین حاضر کرده بودند
کشتی ما را کشتی کوچک بخاری میکشید امشب را با کمال راحت خوابیدیم

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی ترخان شدیم صبح برخواسته باطراف نگاه کردم دیدم الحمدلله از دریای بزرگ
خلاص شده برودخانه وسیعی که اسمش ولگاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد و باز عرض
رودخانه بسیار است چنانکه از همان یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت
گلوله تفنگ متداولی ازین طرف بآنطرف نمیرسد آبش گل آلود و بغایت تند مانند دریای
مواج روانست سواحل رودخانه همه درخت سبز جنگلی و بید متعارفی و بید مشک و زمینها
همه چمن و مرتع است و اغلب ایلات قالموق که مذهب بت پرستی دارند در آنجا مسکن
گرفته اند لب رودخانه الاچیق زده مواشی و اغنام زیاد از اسب و مادیان و گاو و گوسفند
وغیره دارند چند ده بزرگ هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی ترخان شمرده میشود

۱۴ (روسیه) دیده شد که در کنار رودخانه واقع واند و خیلی بزرگ و آباد بنظر می آمد در بهر ده
یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است
کشتی های صیادی هر یک از این دهات که میرسید اهالی ده بکنار رودخانه آمده هورا می کشیدند
درین دهات هیچ چیز باغ و زراعت دیده نشد مگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ
بزرگ مشجری داشت ملاحظه شد که از طایفه ساپوژنیکوف Sapogenikoff بود ماهی
مرده زیادی در کشتیهای خود ریخته و کنار رودخانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که نخواسته
بودند نمک سود نموده نگاه دارند و زیاد متعفن شده بود در رودخانه انداخته بودند آب رود ولگا
بسیار گوارا است بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سار های بزرگ ماهی خوار بسیار
در هوا دیده میشد یک کلاغ و یک سار بزرگ با تفنگ در روی هوا زدم دو کشتی
کوچک تجارتی و شراعی که حامل مال التجاره بودند دیده شد حالا صحرا اندیم تا مقارن ظهر از دور
سواد حاجی طرخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع
و باشکوه ساخته شده شهر مثل جزیره ما بین دو شعبه رودخانه واقع است یکشعبه بزرگ
رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد در روی آن بنا شده سمت
و طرفین رودخانه کوچه[2] ※ هورا باصطلاح روسیها عبارت از تهنیت و درود و دعا
خیر است که رعیت هنگام عبور پادشاه یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده باواز بلند متفقا باد
میرسانند و حال در جمیع فرنگ معمول و متداول است ※ [2] خانه است مساجد زیاد دارد
که اکثر آنها متعلق بتاتارها است یک مسجد معتبر هم از مسلمانهای ایرانست خلاصه وارد شهر شدیم
کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع بود آسیاهای بادی متعدد دیده شد ازدحام غریبی از
مرد و زن بود انواع ملل و طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و قالموق وغیره
در کنار راهها و معابر گرد کرده بودند و پیوسته هورا میکشیدند همه جا از توی خانه آمدیم
تا رسیدیم باسکله کشتی ایستاد آنوقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود امروز صبح میرزا ملکم

میرزا ملکم خان وزیر مختار و میرزا اسدالله خان قونسول تفلیس و میرزا اسمعیل برادر ملکم
خان از حاجی ترخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده باسکله آمدیم بمحض اینکه قدم بخشکی
نهادیم یکدفعه جمیع مرد و زن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده بهمه غریبی بود طرفین
معابر و راهها چندانکه گنجایش داشت مرد و زن ایستاده بودند طاق نصرتی در کمال رفعت
و شکوه ساخته بودند طاق نصرة را علی سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین بشهرها میسازند از
دم اسکله الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند دکلا در شهرها که در روسیه رسم است
که هنگام ورود امپراطور و پادشاهان لاغیر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورده
و بران نمکدان طلا و دوری نقره مطلا که نان دران نهاده تاریخ ورود ما را به شهر حاجی ترخان
نقش کرده بودند کالسکه روبازی که چهار اسب بسیار خوب بسته بودند کالسکه چی موافق
قانون روس جلو اسبها را بدست گرفته ایستاده بود پرنس منچکوف را با خود در کالسکه
نشاندم یکدسته سواره قزاق هم در عقب کالسکه می آمدند جمعی کثیر از مرد و زن و پیر و جوان
پای کالسکه میدویدند و هورا میکشیدند گرد و خاک و همهمه زیاد بود و همه جا اطراف
کوچها و مناظر خانها و بالای بامها مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدار الحکومه
که منزل ما را آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دار الحکومه بنظام ایستاده
بودند همه جوانهای خوب بالباس و سلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم
سربازها احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عالی
و وسیع و پر یورت است اطراف پله که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشود محض پذیرائی
گوزهای گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد دارد تالار سلام
و اطاق سفره و منازل خوابگاه وغیره دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب از
اطاقها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت بخلاف بخاریهای
معمول ایرانست یعنی در گوشهای اطاق قدری از دیوار را بطور برجی از کاشی سفید جلو آورده

آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه منافذیکه در بین خروجی تعبیه شده
هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی سر
حمام میرود سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطریات و کل غیره
در آنجا آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شیر آب در آن جاری میشود
یکی سرد و دیگری گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاهداشت زمین
حمام را با حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیست و بالای
پله با دیسچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیرها
آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که بیرون آمدم مسیو دوبسکی وزیر مختار
و مسیو طومسون نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم بجهت وداع و مرخصی بحضور آمدند که از
جا پسکو بروند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منچیکوف و کولونل بهرک و مسیو گریبل آمده گفتند
که اگر میل دارید مشق تلمبه چیان را تماشا کنید بعد از اجازت ما علامت لازم یعنی علامت
اضطراب از یا نقیین را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه
چیها با عراده تلمبه و نردبان حاضر شدند اسبهای عراده هر محله برنگ مخصوص بودند همینکه
در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها یک سمت میدان را که عمارتی بود چنین
تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه ها را بسمت آن عمارت نگاهداشته متصل آب می
افشاندند خیلی مشق خوبی کردند شب در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام بتماشاخانه رفتیم
هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچک و از حمام عربی بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر
ندارد همین که وارد شدیم پرده را بلند کردند انواع بازیها در آوردند اول چنین تصور شد که بازیگرها
را از مقوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد و سه
بازی مختلف در آوردند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند
این طول مدت بقدری بود که از فضای تماشاخانه بالاخانه جنب آن رفته قدری از گرما

۱۹ (روس) از گرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم نبود خیلی تماشا داشت

پنجشنبه هفدهم ۱۷

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب علیه و علی آله السلام و الصلوة است و امروز را بایستی
کشتی بردیم بسارتیسین از آنجا براه آهن بنشینیم صبح بعد از صرف نهار با طاق سلام رفته امنا
و نجبای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخلوی آنجا از نظامی و غیر نظامی همه حاضر بودند
معرفی شدند بعد از انقضای سلام بکالسکه نشسته رفتیم به مسجدیکه مخصوص مسلمان شیعه است
پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیست بازار امروز از هر کوچه که میگذشتیم
مردم باطراف کالسکه دویده هورا میکشیدند باران دیشب گرد و خاک کوچهارا فرو نشانده
بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم
جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند
شاهزادگان ملتزمین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیش نماز
خطبه غرائی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل سنت که اجازه اجتهاد داشت چند شعری
بفارسی گفته بود خواند بعد به مسجد تاتارها رفتیم جمعی کثیر از تاتارها و علمای سنت در آنجا بودند
مردمان خوبی بنظر آمدند ما را دعا میکردند یکی از علمای آنها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرآنی
بمن هدیه کرد و بنای این مسجد هم شبیه به مسجد شیعه هاست بعد بعمارتیکه بعضی از اسباب پطر
کبیر امپراطور روس در آنجا ضبط بود رفتیم دو قایق بزرگ آنجا دیده شد که پطر کبیر بدست خود
ساخته بود مخصوص یکی از آنها را که بسیار خوب نبت کرده بود صورت پطر کبیر و کاترین را
هم آنجا نقش کرده بودند استکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از پطر کبیر بوده و
معروفست که آن پادشاه با پرنس منچکوف جد همین پرنس منچکوف که مهماندار ماست در آن
شراب میخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین بحاکم حاجی ترخان که معاصر او بوده بخشیده
کتاب قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهة اهالی حاجی ترخان فرستاده شده

(روس) دیگر از اسباب تجارتی پطر کبیر اره و کلنگ و تبر وغیره بود که با آنها کشتی میساخته است
بر دیوارها بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ وغیره نصب کرده بودند و بیرون در از
دو طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا با سکله رفته بکشتی
تجارتی موسوم بالکسندر که از کمپانیست نشستیم سایر همراهان هم در این کشتی هستند این کشتی
بسیار با زینت است اطاقهای خوب وسیع دلگشا دارد پنج ساعت بغروب مانده کشتی
حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محسنات بسیار هم تند رو است و در بین راه چند کشتی
دیده شد که از سارتیسین بحاجی ترخان می آمد جمعیت زیادی از هر قبیل در آن کشتی ها
بودند رودخانه ولگا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریایی بعضی جاها باینقدر عریض است که
سواحل هیچ پیدا نیست بعضی جزایر معتبر در این رودخانه پیدا میشود دهات معتبر دارد
که از کنار رودخانه نمایانست طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ
خوش وضعی از قالموقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیداست تپه است و چمن
و سایر اشجار بسیار خوش منظر است گله گله خوک سیاه و ابلق در سواحل چرا میکردند گوشت
این جانور را اهالی اطراف رودخانه میخورند رودخانه ازین عظیم تر در این قطعه دنیا و سواحل
ازین خوش منظرتر دیده نمیشود دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت
بود شام خورده خوابیدم

جمعه هیجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل
دیروز است ولی ده کمتر دارد تلگرافی از دبیرالملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و
طوفان سختی در طهران شده است اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد و طوفان
در دریا دچار ما شده باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر سار
تیسین شدیم که ابتدای راه آهن از آنجاست و در بلندی کنار رودخانه ولگا واقع شده

۲۱ (روس) وطول شهر سمت رودخانه است یک شعبه از آب رودخانه وسط شهر میگذرد که
شهر را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر از آن میشود
جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در اینجا جمع شده بودند همین که کشتی لنگر انداخت
کالسکه‌های بخار که باید ما را ببرند پیدا شدند نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدم
حاکم ساراطوف Saratof که شهر ساریتسین Tzaritsine جزء حکومت
اوست بحضور آمد اسمش کاوکین وارافسکی است Gavkin Varasskii
مرد خوش روی نجیبی است از راه دور آمده بود رئیس نجبای ساراطوف وغیره
و صاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یک دسته موزیکانچی
خوب آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بیرق ایران را بالای طاق نصرت نصب
کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجدداً به کشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام
صرف نموده یکساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی ترخان از اینجا مرخص
شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکه‌های
راه آهن از کالسکه‌های مخصوص امپراطور بود بسیار خوب وسیع و مزین و اطاقهای
متعدد از سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت دیم
تخت کالسکه‌ها همه بهم وصل بود بطوریکه بجمیع کالسکه‌ها میشد رفت و آمد اشخاصی که
در کشتی قسطنطین با ما بودند در کالسکه ما نشسته و شاهزادگان و سایرین با یکدسته
کالسکه دیگر از عقب می‌آمدند اول مرتبه ایست که بکالسکه بخار می‌نشینیم بسیار خوب و
راحت است ساعتی پنج فرسنگ راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای
خوب گذشته‌ایم بجهة اینکه هرچه به صحرا نگاه کردم همه جا سبزه چمن گل گیاه حشم مادیان
گوسفند خوک وغیره دیدم و در هر دو سه فرسنگ یک ده آباد خوب دیده میشد
این اراضی معروف بحاصلخیزی هستند هر جا که نگاه میکردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن

باز هم از یک پل بزرگ خوبی گذشتیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دن
Don میشود پلهای کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سه میل یک
قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ یک استاسیون Station
ساخته اند استاسیون محل ایستادن راه آهن است برای چپ کردن عراده ها و خوردن
قهوه و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوبست و همیشه چند
کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استاسیون حاضر است امروز
از ایالت تامبوف Tambof میگذریم در یکی از استاسیونها از کالسکه پائین
آمدیم صاحب‌منصب و سرباز و زن و مرد زیادی آنجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم
همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوری سکلبسک است
Borisoblebsk جمیع کارگذاران نظامی و قلمی این شهر باستقبال آمده
بودند بعد از دیدن آنها مجدداً بکالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از
از میان جنگل سرو و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در
پرواز بود کالسکه بمحاذی او رسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم
صحرا و چمن و زراعت بود و در این فصل زراعت اینجا تقریباً یک بند انگشت از زمین بلند
شده است خلاصه رسیدیم باستاسیون کوسلوف Koslof آنجا جمعیت
زیادی بود کارگذاران و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود مهمانخانه عالی
بسیار خوبی همراه بود و نهار هم حاضر کرده بودند بجهت ما متمولین روس در اینجا ایلخی دارند
اسبهای خوب اینجا عمل می‌آید چند راس از آنها را آورده بودند دیدیم چند نفر از جنرالها و صاحب
منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودیم قدری که گذشت
براه افتادیم ساعتی نمیگذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده میشد شب در کالسکه
گذشت صبح زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به ولگا میریزد بعد از

از کوسلوف نصف شب بریازان Riazane رسیده بودیم دو ساعت از روز
گذشته باستاسیون فوستوو Faustowo رسیدیم کالسکه‌ها را نگاه داشتند تا کالسکه
شاهزادگان رسید از اینجا ما و همراهان بجهت ورود بمسکو لباس رسمی پوشیدیم در استاسیون فو
ستوو پرنس دالقوریکی Dalgoruki حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای [illegible] تا
باستقبال آمد در کالسکه حضور آمد مسیو کامازف Camasof مترجم
اعلیحضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیری است
ایران هم آمده است خلاصه راندیم تا شهر مسکو پیدا شد گنبدهای کلیساها که همه مطلا بود نماها
بسیار عالی باغچه‌ها باغات عمارات ییلاقی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم بگار
Gare که توقفگاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه
آمدیم بیرون حاکم شهر و جنرالها و ارباب قلم بودند بطوری ازدحام بود که حساب نداشت
کالسکه چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر
بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشخدمتان بردیف در کالسکه‌ها نشسته
از عقب می‌آمدند همین طور از کوچه‌ها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا
رسیدیم بدروازه ارگ عمارت کرملین Cremlin که از عمارات معروف
بزرگ روس بلکه اهل فرنگ است دیوار بلند قدیمی ساده‌ئی از آجر دارد و برجهای
بچه مانندی واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبه‌خانه و قورخانه هم در بین عمارات است
از نزدیک آنجا که گذشتیم توپ بسیار بزرگی در سر عمارت گذاشته‌اند که با آن بزرگی
کمتر دیده میشود زنگ کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک جبه‌خانه
بود زنگ باین بزرگی هم در هیچ جا پیدا نمیشود توپهائیکه از ناپلیون اول در جنگ مسکو
گرفته در جبه‌خانه چیده‌اند خلاصه بپله عمارت رسیدیم گراف لنس دورف
که سرشال این عمارت و مدیر خالصجات و باغات مسکو است

۲۴ (روس) جلوآمد جوان خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب میداند مارا راهنمائی
وعمارات را معرفی مینمود وصف عمارت کرملین را حقیقة نمیتوان نوشت از پله زیادی بالا رفتیم
بطوری ساخته اند که خیلی براحت بالا میرود وستونهای بزرگ از سنگ سماق وغیره دران
راهروها بود وسط پله وراهروها را مفروش کرده بودند از پله که بالا میرود درطرف راست
یک پرده تصویر جنگ روسها با مغول را نصب است بعد با طاقی بزرگ وازانجا بتالار
بزرگتر داخل میشود که معروف به شوالیه دوسنت ژورژ Chevalier de Saint Georges
است یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هرکس در قدیم وجدید این نشان را گرفته ومیگیرد
اسمش را در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است چار وچهل چراغهای بسیار
بزرگ دارد وازانجا به سال دوترون Salle du trone یعنی تختگاه میرود این تالار
هم بسیار بزرگ وطولانی ومرتفع است وتخت امپراطور را با پرده دیبهی که ساخته در صدر
تالار گذاشته اند امپراطورهای روس درانجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند ازانجا بدو سه
اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود وازین تالار دری دارد بیک مهتابی مانند جائیکه
از روی مهتابی همه شهر مسکو واطراف پیداست قدری انجا گشتیم درین عمارت در سنگ
کردن گچ صنعت غریبی کرده اند که گچ مثل آینه شفاف ومثل سنگ سخت شده است ستونهای
خوب در این عمارت واطاقها است مثلا دو ستون سنگ سماق یکپارچه بلند در اطاق
خوابگاه است ودر تالار ستونهای کلجینت بسیار است همه پله ها سنگ مرمر است ودر
این عمارت از بالا و پائین بقدری است که آدم نابلد گم میشود نمیتوان همه را دریکروزه گردش
کرد گلدانهای بلور وچینی در این عمارت زیاد است یکباغ زمستانی کوچکی شبیه بنارنجستان
های طهران متصل بعمارت بود که از گلهای عجیب وغریب آورده ترتیب داده بودند بسیار
قشنگ بود یک گالری طولانی یعنی جائیکه پرده تصویر میاویزند در این عمارت است که مانند
دالان طولانی جائیست وجمیع پردهای اشکال وخیلی کار قدیم را درانجا نصب کرده اند اشکالی

بسیار خوب گلدانهای چینی بزرگ هم بردیف چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که
هنوز آفتاب بود بتماشاخانه رفتیم مردم زیادی در کوچها بودند تا رسیدیم در تماشاخانه از پلها
بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ Loge جلو سن Scene یعنی جلو جائی که بازیها
در می آورند نشستیم تماشاخانه بزرگیست از بناهای امپراطور نیکلا است شش مرتبه دارد در
همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشاخانه آویخته است پرنس
دالقوروکی حکمران مسکو در اطاق ما نشست پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای رقاص
زیاد برقص افتادند این رقص و بازی را باله میگویند یعنی بازی و رقص بی تکلم در بین هم
میرقصند و هم بازی در می آورند بانواع اقسام که نمیتوان شرح داد روبروی مردم پائین محل
رقص و بازی هم موزیکانچی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسته روشنائی
های رنگارنگ از گوشها به محل رقص میاندازند که خیلی خوشنماست در رقاصان هم هر مرتبه بلباس
دیگر در میایند در رقاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشاخانه دست میزدند و میگفتند بیس
Bis یعنی ایضاً خلاصه بعد از اتمام یک مجلس پرده تماشاخانه می افتد و بعد از یک ربع
که مردم قدری راحت میشوند دوباره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود ما بعد از یک بازی
که هر بازی را یک آکت میگویند رفتیم به لژ دیگر که نزدیک و مشرف به محل رقص بود شاهزادگان
و سایرین در لژ اولی ما نشستند پنج مرتبه پرده بالا رفت و پنج قسم بازی در آوردند تا نصف
شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفتیم منزل اسم رئیس تماشاخانه کاولین است

روز بیست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم پائین عمارت کرملین که جواهر آلات و تاجهای قدیم پادشاهان
و غیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در توئیست که هم اسلحه خانه محسوب میشود
و هم جواهرخانه همه اسباب و آلات و اسلحه پشت آئینها گذاشته اند چیزهای قدیم و
طلا و نقره آلات و اسباب تحفه و غنایم که از جنگها گرفته اند همه را یکیک تحویلدار [illegible] تاج

آنجا که اسمش سولوویسا Solovieasa است نشان میداد که از جملهٔ آنها اسبابی
بود که در جنگ پول طاوا پطر کبیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود و تختی که شارل بعد از
زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا باطراف میدان میبرده اند و جنگ میکرده با چند بیرق از
آن پادشاه دیدیم بقدر ده تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطر کبیر و اغلب تاجها جواهر
خوب داشت بوضع زرگری قدیم عصاهای سلطنتی جواهر با یک عصای ساده هم از پطر کبیر بود و دیگر
لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مخلفات اطاق الکساندر اول و پطر کبیر همه اینجا بود دو تخت
مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان
روس بسم هدیه فرستاده است دو دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان
حمید خان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاده اینجا دیده شد حتی چکمه پطر کبیر و چکمهای
اسکندر اول همه اینجا بود صورت ناپلیون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده اند
دیده شد کالسکهای بطرز قدیم اینجا بود بعد از تماشای اینجا بمدرسه لازارف رفتیم مدرسه
خوبیست اطفال ارامنه و مسلمان در روس اینجا السنه مشرقی و فرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه
دلیانوف Delianof است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جنرالهای
نظامی موقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است ژیل
دنستول Gildenstol شب را بتماشاخانه رفتیم بازیهای خوب در آوردند
بعد بخانه پرنس الغورکی به مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود خواهرزاده اش تشریفات مجلس را
بعمل آورد

روز بیست و سیوم ربیع الاول

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم دستجات قلعه چیان قدری مشق کردند بعد
بموزه اتنوگرافی Ethnographie که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را از
طبقه از موم بقدر جثه آدم ساخته اند و لباس همان ایالت و طایفه را هم به مجسمهای مومی
پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگر هم اند و حبشیهای تنکی دنیا و افریقیه برای

تماشا چیده اند در کتابخانه آنجا گفتند دویست هزار جلد کتاب است امپراطور هر وقت
بمسکو می آید در اطاقهای تحتانی عمارت کرملین منزل میکنند آنجا را هم گشتیم بسیار اطاقهای
خوب است از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و مجسمه های مرمر و میز و صندلی و آئینه و هم
تخت بهتر ازان تصور نمیشود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده
در جلو هم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بگاریگا که سر راه آهن پطربورغ است
رفتیم که انشاء الله امشب به پطربورغ برویم از عمارت الی راه آهن را چراغان کرده بودند
جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما استاده بودند زیاده از حد تعظیم و تکریم کردند جمعیت
مسکو سیصد و پنجاه و یکهزار کس است نشان تمثال بحکمران مسکو داده شد شاهزاده ها و همراهان
کالسکه ها نشستند شب در کالسکه شام خورده خوابیدیم

روز بیست و چهارم

صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشتیم که روی دو
دره عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگر رودخانه آبی هم از میانش میگذشت بعد از طی مسافت
از رودخانه عظیمی موسوم به ولک Wolc که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته
بودند کالسکه بخار گذشت این رودخانه اغلب زمین ها را مرداب کرده است دهات
متعدد میان مرداب ساخته اند راندیم تا یک استاسیون رسیده از کالسکه پائین آمدیم
جمعیت زیادی بود مأمورین وزارت خانه شرفیاب استراماکوف Stramakof
که نایب پرنس گرچاکوف است بحضور آوردا استراماکوف مرد مسنی است اما خیلی زرنگ و
باکفایت و دیپلومات است Diplomate قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشسته
راندیم نزدیک شهر پطربورغ لباس رسمی پوشیده جبه ای وارد شدیم کالسکه در کنار ایستاد
اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزاده های خانواده
سلطنت و سردارها و ژنرالها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکساندر دوم پادشاه
کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب گراند دوک نیکلا سپهسالار

کل عساکر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطور راپورت قشون متوقف پطر را داد و نوّاب گرا
ندوک قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست امپراطور
داده پیاده براه افتادیم صاحب منصب زیادی با لباسهای رسمی در سر راه بود بعد از آنجا به
کوچه معروف نوسکی Newski که کوچه بسیار عریض طولانیست وارد شدیم طرفین کوچه
عمارت سه مرتبه و پنج مرتبه فرش طرفین کوچها از سنگ و وسط از تخته است که کالسکه صدا
نکند هر وقت اراده از روی سنگ فرش میکذرد صدای بدی می آید امّا از روی تخته
بی صدا و راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه روبازی نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب
بود طرفین کوچه و بالاخانه ها و بالای بامها مملو از مرد و زن بود هورا میکشیدند متصل من و امپراطور
با مردم تعارف میکردیم مدّتی راندیم تا از زیر یکطاق و کریاس مرتفعی گذشته وارد میدان جلو
عمارت زمستانی شدیم میل بسیار قطور بلندی از یکپارچه سنگ در این میدانست که مجسّمه امپراطور
الکساندر اول را از چدن ریخته بالای آن نصب کرده اند از این میدان داخل در عمارت شده
با اعلیحضرت امپراطور بالا رفتیم البته بقدر هزار نفر صاحب منصب و جنرال در پلها و تالارها
بود بعد از اطاقها گذشتیم که هر یک از دیگری مزین تر و بهتر بود پردهای خوب ستونهای سنگ
سماق میزهای سنگی ممتاز صندلی گلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها نوشتن ممکن
نیست خصوص یک گلدان سنگ یشم در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی
یکی اطاقها را نشان میداد بعد تا رسیدیم اطاقهائیکه مخصوص ما بود از آنجا امپراطور وداع کرده
بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت با هیبت بسیار با وقار تکلّم می
کنند و راه میروند خلاصه قدری که نشستیم کنت آلدربرک Comte Alderberg
که وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور و بسیار مرد خوبیست و بنیه قوی دارد آمده نشان سنت آندره
Saint Andre مکلّل بالماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس است
با حمایل آبی از جانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقه رفتیم بازدید امپراطور

ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدر اعظم و مسیو کامارف
Kamasof مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبتهای خوب شد امپراطور دو نفر غلام
سیاه بسیار خوب با لباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته
منزل آمدم ساعتی بعد بازدید نواب ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است
نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و بسن بیست و پنجسال است زوجه ایشان دختر پادشاه
دانمارک است خلاصه قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد منزل آمده شام
خوردیم مقارن غروب اعلیحضرت امپراطور منزل ما آمده باتفاق در کالسکه نشسته بتماشاخانه
رفتیم هوا طوری سرد بود که محتاج بخرقه بودیم راه دور بود دم در تماشاخانه پیاده شده از پله
زیادی بالا رفتیم در لژ روبروی سن نشستیم در این لژ امپراطور من ولیعهد زوجه ولیعهد گراندوک
قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب
وجنرال وغیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد همه مراتب پر از زن و مرد بود و شاهزادگان
ایرانی و سایر ملتزمین هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بودند با گاز روشن میشود خیلی خوب
میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر و بازیگرانش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتاد باطاق
دیگر رفتیم ایلچی کبیر فرانسه که مردی بسیار پیر و اسمش ژنرال لوفلو Le-flo
است و ایلچی کبیر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت با امپراطور
بلژ پائین که نزدیک بمحل تماشا بود رفتیم دو اکت هم Acte آنجا دادند بعد از اتمام بمنزل مراجعت
شد

روز بیست و پنجم ربیع الاول

امروز صبح پرنس گرچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد مسیو کربیل ترجمه میکرد پرنس
گرچکوف مرد بسیار عاقل زیرکیست هفتاد و پنجسال دارد بعد از رفتن او اعلیحضرت امپراطور
آمده باتفاق در کالسکه نشسته بمیدان شاند مارس Champ de mars
یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز از بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی

(روس) زیادی هم از زن و مرد در اطراف میدان بودند چادری بطرز آقا بکبردان یکسمت
میدان زده بودند و جد نواب ولیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان ما در آنجا بودند
بعد از آنکه با اعلیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادر ایستاده
سواره ایستادیم قشون از جلو ما دفیله کردند دو نفر شیپورچی سواره هم پشت سر امپراطور بودند
که ایشان هر فرمانی میدادند شیپورچیان با شیپور بقشون میرسانیدند اول دسته سواره مسلمان
خاصه گذشت بعد افواج پیاده خاصه با لباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه
و پیاده بعد دسته‌جات سواره که همه جوانهای خوب با لباسهای ممتاز و اسبهای قوی یکرنگ
بودند گذشتند بعد از اتمام مشق همانطور سواره رفتیم بخانه پرنس اولدنبورغ Prince de
Oldenbourg که نهار مهمان بودیم خانه ایشان مشرف بر آن میدانست دختر این
شاهزاده زن نواب گراندوک نیکلا برادر اعلیحضرت امپراطور است که مهماندار و صاحبخانه
بود بسیار شاهزاده خانم محترمه ایست خلاصه رفتیم بالا شاهزاده‌های ما و صدر اعظم وغیره هم بودند در
این نهار مهمان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از نهار دخترهائیکه در مدرسه مشغول
تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه‌ها دیده شدند خود امپراطریس در پطربورغ نیست
بعلت ورم سینه بانگلستان رفته است خلاصه بعد سر میز نشستیم زن نواب گراندوک نیکلا
که صاحبخانه بود دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور با حکیم طو
لوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد از نهار با اعلیحضرت امپراطور بکالسکه
نشسته رفتیم منزل ایشان بسارسکوسلو Tzarskoe-selo که از ییلاقات سلطنتی
بیرون شهر است با کالسکه بشهر رفتند که برای بال امشب در مجمع نجبای شهر مراجعت نمایند ما هم
قدری در موزه ارمیتاژ که وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی
دارد بنا شد روز دیگر انشاءالله بتفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب بمجلس بال نجبا رفتیم
روسای نجبا تا دم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در آنجا منتظر ما بودند بجلو آمده

آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیادی از زن و مرد
بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگیست که محل رقص است
اطراف غلام گردش و مشرف بتالار است که مردم در اینجا گردش میکنند و می نشینند قدری که گذشت
بمنزل رفتیم رودخانهٔ نوا از سمت شمال پطربورغ بطرف مابین جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانهٔ
عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روزه پارچهای یخ زیاد مانند کوه از شمال می
آید که بسیار صاف و خوب مثل یخ توچال البرز است میگویند آب نوا سالم نیست امپراطور هم ما را
از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رودخانه عمارتیست که منزل ماست و طرف مقابل قلعهٔ
کهنه ایست که در ایام پطر کبیر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا
دارد و مقبرهٔ سلاطین روس در آنجا است ضرابخانهٔ دولتی هم در قلعه است کوچهای پطربورغ با گاز
روشن میشود

روز بیست و ششم

صبح که برخاستیم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلچی کبیر بودند که یکیک
را باطاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستادند ما هم رفتیم در تالار همه سفرا
احوالپرسی کردیم آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملتزمین هم حضور
داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر از این قرار است جنرال لوفلو General Leflo
ایلچی فرانسه که مرد پیر هوشیاری است لورد لوفتس Lord Loftus
ایلچی انگلیس کیامل پاشا ایلچی عثمانی پرنس دوروس Prince de Reuss ایلچی المان و از اکثر
دول اروپ و ینگی دنیا و یونان ایلچی و شارژدفر بحضور آمده بودند بعد از دیدن آنها نهار خوردیم
پرنس اولدمبورغ هم که دیروز خانهٔ او نهار خورده بودیم بدیدن آمد بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند
قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند بمشق افواج ولی من امروز بجهت تماشای ارمیتاژ بمشق
نرفتم امروز ملیجه چیان هم در پایین عمارت مشق کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم بتماشای
ارمیتاژ Ermitage رئیس آنجا که اسمش گیدیانوف Kidianof

و هم رئیس تماشاخانه‌ها و مرد پیریست حضور داشت یکیک اسبابها را نشان میداد اطا
قهائیکه پرده‌های صورت و مجسمه‌های مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی سبز و غیره
داشت و اغلب ستونها یکپارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فینلاند است میزهایی
که از سنگهای الوان خاتم‌سازی شده میزها و گلدانهای ملخیت که سنگ سبز است انواع چیزها
عجیب و غریب با تماشا بخصوص اشکال مجسمه مرمر به هیئتهای مختلفه از زن و مرد و بچه استاده
و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد یک زن بزرگ استاده بسیار خوشگل بود که شخص نمیتوانست
سیر روز نشسته آنرا تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق را ده روز دیدن کفایت
نمیکرد از یک دقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد متصل اطاق باطاق و دالان بدالان گردش میکردیم بعد از
پله زیادی که اطراف آن همه ستونهای سنگ سماق بلند قطور بود پایین رفتیم در طبقه زیر عمارت
هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس فقره خریده آورده است
یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیل اما همه اعضا را بتناسب درآورده بودند سکه
های قدیم طلاآلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و توی قبور درآورده همه را زیر آئینها چیده
بودند پرده‌های صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایطالیا و اسپانیول است صورتهای
بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آمدیم منزل قدری راحت
شده رخت پوشیدم عصری در منزل امپراطور شام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و هفتاد
نفر دعوت شده بودند از خانواده سلطنت روس شاهزادگان و همراهان ما جمعیت زیادی
بودند اول باطاق خلوتی رفتیم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد رفتیم
بسفره‌خانه سر میز نشستیم امپراطور دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند
شام خورده شد در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شرابی بسلامتی من خوردند [illegible]
از قلعه توپ انداختند بعد از دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شربی بسلامتی امپراطور
خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتیم اطاقهای والده امپراطور را گردش کرد

گردش کردیم امپراطور وزراء و بعضی جنرالها را معرفی کردند بعد رفتیم امپراطور هم برگشتند
کالسکه و بارهای حاضر کردند در آن نشسته در شهر گردش کردیم از نزدیک مجسمهٔ امپراطور نیکلا که
از چودن ریخته‌اند گذشتیم بسیار مجسمهٔ بزرگیست روی اسب قرار داده مقابل کلیسای ایسحق است
کلیسای ایسحق هم از بناهای بسیار عالیست تماماً از سنگ گنبدش مطلا و ستونهای سنگ سماق
قطور بلند در اطراف آن بنا واداشته هوا سرد بود برگشتیم بمنزل شب رفتیم بتماشاخانهٔ میشل
Michel امپراطور نبودند امروز در سارسکوسلو بودند صدراعظم و وزیر دربار روس
وغیره بودند در لژ آخری نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانهٔ اولی کوچکتر اما قشنگ و بانظمست
شش مرتبه دارد زن و مرد زیادی بودند ما بسن Scene بسیار نزدیک بودیم در این
تماشاخانه کمدی در می‌آورند یعنی تکلم میکنند یکی از اهل سوئد بود بازی بسیار خوبی کرد بعضی
اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از توی یک تخت بسته که باز میکرد و چیزی در میانش
نبود یک پسر و زن خوشگل و آدمی دیگر در می‌آورد شخصی روی گلولهٔ بزرگی ایستاده با گلوله راه میرفت
و چند چیز مثل کارد وغیره نعلبکی بهوا می‌انداخت و با دو دست میگرفت زنی فربه که رخت تنگی
پوشیده و سینه و پاهایش باز بود کالسکه را که سه عراده دارد و ولوسیپد مینامند سوار شده [illegible]
خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چیده زمین سر بطریها پنبه داشت با عرق
آتش زده زن کالسکه را از توی شیشه‌ها بچابکی میگذراند در آخر از عراده بزمین افتاده دامن پشت
لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلو ویوان Tableaux vivants
آوردند بسیار چیز غریب خوبیست چند نفر زن و بچه وغیره بیحرکت و بطرزهای خوب می‌ایستند و
می‌نشینند که بسیار خوش آینده است مثل پرده نقاشی [illegible] آنها را چرخ میدهند که مکرر دیده شده بود
بعد از تمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم از پاریس خبر رسید که مسیو طیر رئیس جمهوری استعفا نموده
و مارشال ماکماهون سردار را رئیس کرده‌اند

روز بیست هفتم ربیع الاول

صبح برخاستم باران شدیدی می‌آمد امروز هم امپراطور در سارسکوسلو هستند و امشب بنا بود در جزایر

آتشبازی می‌کنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنیها کردیم اول بخانه گراندوک
قسطنطین برادر امپراطور که امیرالبحر است رفتیم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد پر اسباب بین
جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوارها و شیرها آب توی حوض میریخت
دور اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع را نوشته
بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار با صفا آنجا هم قلیانی کشیدیم بعد برخاسته
اطاقهای دیگر را گشتیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ وغیره آنجا زیاده بود کتابخانه و موزه
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود گراندوک قسطنطین هم فردا میرود به بحر سیاه
کشتی ساخته اند آب بیندازد از اینجا برگشته رفتیم خانه گراندوک نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل نبود
زوجه ایشان که دختر پرنس اولدنبورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوبیست بودند دختر و پسرها
کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده برگشته
برگشته رفتیم منزل پرنس گرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادی بالا رفته در اطاق آخری نشستیم
قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته بمنزل باریتینسکی Barinyotiski
که به عمارت ما بود رفتیم این شخص دوست امپراطور است یکوقتی هم حاکم قفقاز بوده جنگ شامل را
این تمام کرد و شامل را اسیر نمود روی تختی خوابیده لحافی برو کشیده بود جایی سوای سرش پیدا
نبود مرد پیریست شخص نیکه مرد بزرگ محترم و ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه را تیر اشکسته و نه
بالش پیش داده و فرانسه حرف میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل گرجستان است دیده شد
بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی بتماشای جواهرخانه ارمی تاج رفتیم طاوس مطلائی آنجا بود
کوک کردند بسیار خوب چرخ زد و خروس مطلائی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاقها گشته
از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتیم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازاروف که در
روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطور آنجا همه را دیدیم الماس بزرگ
خوب الماسی است تاج هم الماسهای پرلیان وغیره بسیار خوب داشت سر تاج لعل بزرگی بود یکتاج

الماس کوچکی هم باگردن بند بریلیان بسیار اعلائی مال امپراطریس است جواهر دیگر هم بود
بعد برگشتیم بمنزل درین عمارت هزار و یکصد اطاق دارد اغلب آنها را گردش کردیم شب را بعد از
شام رفتیم بتماشاخانه بزرگ امپراطور انجا بود خیلی صحبت شد در لژ پایین نزدیک محل بازی
نشستیم صدراعظم والدربرغ Alderberg وگراندوک قسطنطین وغیره هم بودند
بازیرا تیرکیبهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می‌افتاد با امپراطور باطاق کوچکی رفته سیگار میکشیدیم در
یکی از پرده افتادنها با امپراطوریس رفتیم ازدحامی بود دختر بارسخنه دست امپراطور را میبوسیدند
شاهزادگان وغیره در لژ روبروی من بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور بکالسکه نشسته
رفتیم منزل الحمدلله علی کل حال در حاجی‌ترخان و مسکو و پطر در شهر و کوچه‌ها کبوتر چاهی زیادی اینکه از
آدم فرار کنند راه میروند

روز دوشنبه بیست و هشتم

صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدراعظم امروز با اعلیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد
با امپراطور بکالسکه سربازی نشسته راندیم برای میدان مشق دو سه هزار سواره نظام و قزاق برای مشق
حاضر کرده بودند هوا ابر بود و بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار
اسب شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل
سرباز شلیک کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قزاق و مسلمان قراباغ که
متجاوز از صد نفر بودند جلو ما اسب بازی کرده تفنگها و طپانچها خالی میکردند چند نفری هم سخت
زمین خوردند زمین هم گل زیادی بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفتم منزل امپراطور هم به
کالسکه بخار نشسته بسارسکوسلو رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه
شده رفتیم بقلعه و بانک دولتی اول ببانک رفتیم جای غریبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول
و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره به همه جهت دو کرور ایران موجود بود شمشها
مثل نیمه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند وزیر داخله روس که اسمش رترن است
آنجا همه را نشان میداد Reiterne بعد از انجا سوار شده راه زیادی رفته از رو

۳۳۶ (روس) جسر بزرگ ممتدی که روی رودخانه نوا Neva است گذشته داخل قلعه شدیم حکمران
قلعه جنرالی بسیار پیر است رعشه هم دارد اسمش کارساکوفست Carssakoff
اول بمقابر سلاطین روسیه رفتیم جائیست کلیسا مانند صندوقهای قبور سلاطین را که از مرمر است
درزاویه‌ها چیده‌اند از پطر کبیر تا نیکلا همه اینجا دفن‌اند از اینجا رفتیم بضرابخانه که در همان قلعه است
امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشود بعد از قدری تماشا پیاده رفتیم بجائیکه مدال میزنند یک
مدال طلای بزرگی بیادگار ما زده‌اند یکطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی
تاریخ ورود و آمدن و اسم ما را نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور
مجلس بال است شب را به مجلس بال رفتیم باز از همان تالارها و دالانهای طولانی عبور شد شاه
زادگان و پیشخدمتان و غیره بودند اول رفتیم منزل پسر دوم امپراطور برسم بازدید قدری نشسته
بعد باطاق امپراطور رفتیم ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور تکلیف ببال کردند در تالار بزرگی جمعیت
زیادی از مرد و زن و صاحب‌منصبان و جنرالها و همراهان خودمان بجز اعتضادالسلطنه و علاء
الدوله که گفتند ناخوش‌اند همه بودند در داخل شدن باطاق باین طور داخل شدیم اول من دست
زن ولیعهد را گرفته از جلو رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الدمبورغ را گرفته از عقب آمدند
زن و مرد هم دایره زده بودند دور ما همین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و
انگلیس و آلمان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاهزادگان و غیره بنای رقص گذاشتند همه
زیاد رقصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری باطاق دیگر رفته راحت شدیم
متصل با امپراطور و سفرا و دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص باز همان طور من دست زن ولیعهد را
گرفته رفتیم بتالار سوپه Souper تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت
خرمای زیادی توی تالار بقشنگی تمام میان کوزه‌ها بود که دور هر کوزه خرما میز و صندلی زیادی
چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور ما را برده در سر میز بزرگ وسطی و سایر مردم مرا در سر
سایر میزها نشاندند خود ایشان راه میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشستند بعد

بعد دبرامدی هم درخت خرمائی بود انقدر گل و سنبل چیده و ریخته بودند که ما فوق آن متصور (روشنا)
بود موزیکان هم میزدند دور میز با سفرا و زن ولیعهد و صدر اعظم و غیره بودند بعد از خوردن
شام با زمین دست زن ولیعهد را گرفته بتالار بال رفته قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد از
اتمام بمنزل رفتیم

روز شنبه بیست و نهم

بسیار خوش گذشت

امروز باید برویم به پطرهوف Peterhof و کرنشتاد Goronstadt هوا بسیار
صاف و آفتاب خوبی بود جمیع ملتزمین همراه بودند سوار کالسکه شده رفتیم با سکله که ساخته‌اند
از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شدند راندیم رو بدریا و کرنشتاد
بسیار آسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود نهار را در کشتی خوردیم بعد از یکساعت و
نیم رسیدیم بشهر و قلعه جات کرنشتاد قلعه جات معتبر زیاد دارد و بعضی برج و باستیان از سنگ
ساخته‌اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد و باستیان معتبر اسمش قلعه قنسطنطین است که
بالاتر از شهر کرنشتاد است بهزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول بکشتی
جنگی آهنی بخاری مسمی بکرملن Kremlin رفته بالا و پائین آن را گشتیم بقدر ده عراده
توپ جنگی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ بالا را انداختند
بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعه قنسطنطین رفتیم پاپهای باستیان و قلعه از
سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهار صد و
بیست خروار وزن داشت و هفتاد من وزن هر گلوله توپی بود توپها کار پروس است
از عقب پر میشود گلوله را با عراده آورده با اسباب جر اثقال بلند کرده توی توپ میگذارند
اما هر توپی پر کردنش بچند دقیقه طول دارد سنگر و برج دیگر است مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه
الکساندر اما کوچک هستند از دور دیدیم یک برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بیرون آمده سوار
کشتی کوچکی شده راندیم و در اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم
از عقب رسیدند حاکم شهر کرنشتاد که اسمش کازاکویچ Kazakevitch است

(روس) با کلانتر و کدخدایان و عمّال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب نمکدان مطلا با نان
و نمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مرد و زن بود
از پل کشتی سازخانه گذشته رفتیم بکارخانه لنکری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو
از کشتی تجارتی و غیره بود این شهر با دانمارک و انگلیس و سواحل روس و پروس و سوئد و نوروج
تجارت دارد در کارخانه یک تخته آهن بزرگی سرخ کرده آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار
داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود زیر منگنه گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبری است
قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم توی واپور شهر کرنستاد بسیار شهر قشنگی است مردمش
همه ملاح و نظامی و کارگر هستند باغ عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد خلاصه کشتی را
رو به پطرهوف رانده بعد از نیم ساعت بانجا رسیدیم حاکم انجا مرد پیر با بنیه و اسمش بوم گاردن
Bomgarden است دم اسکله صاحب منصب و مرد و زن زیادی آمده بودند از
لب دریا باغ و خیابان است که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک
سرخ نرم مثل سرمه و پای درختان همه سبزه و چمن و گل ولی هنوز درختها برگ نکرده و گلها باز نشده بود
نشستیم بکالسکه سایرین هم از عقب و حاکم توی کالسکه از جلو ما میراند ما را از این خیابان بآن خیابان
و از این راه بآن راه بردند همه جا فوارهای آب بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه ما را احاطه
کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فوارها را حقیقةً نمیتوان نوشت مگر انکه
شخص بچشم خود به بیند چهار صد فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند و از راه دور است
هر وقت بخواهند همه را در یک دقیقه باز میکنند و می بندند فوارهای باقسام مختلفه است یک جلی
ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار باصفا که از همه جای آن فواره میجست بعضی فوارها باهم
بلند میشد مثل یک کوه آب بعضی تکلنک بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف عمارت آب میریخت
حالا [illegible] خیلی گشته بعمارت پطر کبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای
خود پطر هم خیلی آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت

محوطهٔ وسیعی بود با چهار دیوار فوارهٔ زیادی از توی حوض حمام بجست آب مثل کوه سفید
جائی بود مانند بهشت گاهی امپراطور در آنجا آب سرد میبرند از آنجا گذشته فواره دیدم مثل گنبد
هر یان مصر بشکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتیم بعمارت وسط که بهتر از سایر عمارات و
دور دور بود و از جلو آن دویست فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اشکال دیگر از چودن
ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فوارهای اینجا بیست ذرع بجست آب این
فوارها آبشار شده از این مراتب بپائین میریزد جلو هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض
همه فواره است و دریا هم پیشتر است از این عمارت الحق تعریف این عمارت و اسبابش واقعاً
آنهم نوشتنی نمی آید این عمارت از بناهای پطر کبیر و کاترین است پائین آمده باز سوار کالسکه
شده بعمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای عمارات و خیابانها تمامی
نداشت ما هم وقت نداشتیم با کمال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فوارهای متعدده گذشته
از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت خیابان پاک و تمیز
بود که یک برگ و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما به نظم کاشته و خیابان بندی
کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار واپور شده راندیم برای جزایر یلاگین
Ilakein که نزدیک شهر پطر است امشب آنجا آتشبازی است از دریا گذشته رسیدیم
برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه آتشبازی
چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون
آمدیم صاحب منصب و زن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای
آتشبازی آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پطرهوف است رفتیم تا رسیدیم
بعمارت بسیار خوبی زوجه ولیعهد و ولیعهد و شاهزادگان و غیره آنجا بودند قدری نشستیم
امپراطور آمدند تعارف و صحبت شد قدری گشت نموده بعد با امپراطور و زوجه ولیعهد و
ولیعهد و زوجه پرنس الدمبورغ و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجنگل راندیم

وقت رفتیم بگردش تا هوا تاریک شده وقت آتشبازی برسد همراهان هم از عقب برسند
کالسکه میراندند هوا هم بشدت سرد بود گردش مفصلی کرده بقدر یکفرسنگ سیر نمودیم عمارات
کوچک متعدد و جاها با بناهای زیاده از حد پاک و تمیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت اولی
قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بچمنزاری که اول دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی چادر
و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر نشستیم آتشبازی بسیار
خوبی شد تازگی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید درست خوانده
میشد بعد از آتشبازی با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری
مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز از جاهای باصفا و عمارات ییلاق خوب و از جلو
ضرابخانه و دم قلعه گذشته و از جسر طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدیم
امیرالی که امروز از پطر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یک پایش را در جنگ المای سواستاپول
گلوله برده است اسمش اسکولسکوف Skolkoff است

روز غرهٔ شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرنس گرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار
کالسکه شده رفتیم بعکاسخانه دم در پیاده شده رفتیم بالا اسم عکاس لویتسکی Liwitski
است و مرد فربه قطور با مزه بود اسباب و آلات معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف
میزد چند شیشه عکس ما را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها بمنزل برگشته نهار کرده
چای خوردم امشب در سارسکوسلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود هستیم چهار
فرسنگ مسافت کمتر است با راه آهن در نیمساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده
بکار رفتیم جمعیت زیادی بود سوار واگون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص
امپراطور بود شده راندیم نیمساعت بعد باول آبادی سارسکوسلو رسیدیم شهر بسیار خوب خوش وضعی است
جمعیت زیادی دارد کوچها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم همراهان هم همه

همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی خوبی کلیسائی متصل و مخصوص باین عمارت
بود که چهار پنج گنبد مطلا داشت با کالسکه از خیابانهای وسیع قشنگ که مثل خیابانهای پطرهوف
بود رانده بعد برگشتیم پله این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت دیگر بهتر ازین تصور نمیشود این
آبادیها همه از عهد کترین است امپراطور حاضر بودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهة ما معین کرده
بودند نشستیم تا آمدند باهم دیگر رفتیم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف
نمی آید پردهای نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود و اطاقی دیده شد که همه دیوارها
آن از کهربا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کهربا را فردریک کبیر
پادشاه پروس بجهة کترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکیک
دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص پادشاهیست که گنبدهای مطلا دارد کلیسای بسیار
مقبولیست عبادتگاه در پائین است ازین بالا پنجره و چشم انداز بپائین دارد و بعد از برای شام خوردن
از همان اطاقها باطاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ حیرت انگیزی گذشتیم که بتعریف
نمیگنجد از آنجا گذشته باطاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلیف بسر میز شد امپراطور خانه
واده سلطنت روس و صاحب منصبان بزرگ و شاهزادگان ما و صدر اعظم وغیره همه بودند شام
خوبی صرف شد درین شام موزیک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در مهتابی که مشرف
بباغ بود راه رفتیم بعد من باطاق مخصوص خود آمده قدری ایستادیم تا امپراطور آمده با دو پسر وسطی ایشان
بکالسکه نشسته رفتیم بخیابانهای باغ خیلی گشتیم زن زیادی هم پیاده و با کالسکه در باغ می گشتند همه
چیز این باغ شبیه است به پطرهوف اما فواره هیچ ندارد و سربازخانهای قشنگ دارد که برای سواره
و پیاده ساخته اند ابداً کثافت درین باغ دیده نمیشود و بعضی خرابهها از قدیم بنظر رسید این بناها
از آباد و خراب همه از کترین است خلاصه بهمان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفتند اطاق
زمستانی در تحتانی این عمارت دارم تماشا کنید پیاده شده داخل شدیم دو سگ بزرگ امپراطور
یکی سیاه و یکی زرد آنجا بودند در این اطاق از هر قبیل اسباب که تصور بشود موجود بود حتی نیزه کردها

کرده‌اند ترکمانان تفنگ و طپانچه و شمشیر و اسباب قزلباش زلق و ترکش کمان پوست شیر
و بر بعضی یکه و غیره جواهر که خان بخارا فرستاده و فنجان قهوه‌خوری چینی با زیر طلا و مجموعه طلای
بیناکه نایب السلطنه مرحوم بعد از مصالحه ترکمان چای داده است همه اینجا بود خلاصه تماشای
عجیبی داشت اما حیف که فرصت نبود بیرون آمده باز رفتیم بعمارت قدری مکث کرده سوار
کالسکه شده همگی رفتیم بتماشاخانه که توی باغ بود من و امپراطور و زوجه ولیعهد در غرفه نزدیک
بسن نشستیم تماشاخانه سه مرتبه بسیار قشنگی است گراندوک نیکلا و ایلچی پروس و سایر صاحبمنصبان
و محترمین همه در پائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی دون کیشوت درآوردند
یکدون کیشوت با سانچو نوکرش ساخته بودند که بسیار شبیه و بامزه بود در این ضمن هم دخترها با
لباسهای بسیار قشنگ رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسکه شده رفتیم هوا امشب روشن بود
غره شهر ربیع الثانی را هم دیده خدا را شکرها کردیم بعد سوار کالسکه بخار شده راندیم تا رسیدیم بکار
پیاده شده باز بکالسکه اسبی نشسته رفتیم منزل امشب اعلیحضرت امپراطور بهمه همراهان بمراتب
شئونات نشان و انگشتری و ساعت و غیره دادند اسب جابقی را به امپراطور و اسب جلفه را بزوجه
ولیعهد دادم میرزا احمد جوان صدراعظم که از طهران مأمور باسلامبول شده بود در پطر بحضور رسید

روز دوم شهر ربیع الثانی

امروز انشاءالله تعالی از راه ویلنا که شهر روس و کونیکسبورغ که شهر پروس است باید بالمان و پروس
برویم امپراطور هم فردا با ولیعهد و زوجه ولیعهد و غیره بفرنگستان میروند صبح از خواب برخواستم امپراطور آمدند
باهم وداع کرده باتفاق سوار کالسکه و بازی شده براه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته هورا
میکشیدند کارخانجات زیادی در انتهای شهر از دور پیدا بود تا رسیدیم بکار راه پروس پیاده شده با
امپراطور وداع کرده باهم از جلو صف سالدات تا آخر صف گذشته بعد بواگون برگشتیم ثانیا با ایشان وداع کرده
باهمراهان براه افتادیم این همان راهیست که از سابق پسکو نشسته بودیم باز همه جای صحرا سبز و خرم و جنگل سرو
و کاج و غیره بود از چند پل گذشتیم نزدیک بغروب شام خوردیم در استاسیون پسکو که حاکم

پروس

پسکو که حاکم نشین معتبریست بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم آنجا بحضور رسیده باز
راندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد امروز آبادیهای آباد
در راه دیده شد هرچه میرفتیم هوا رو بگرمی میگذاشت درختهای اینجا با شکوفه و برگ داشت
خلاصه شب را با کمال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدیم از چیزهائیکه در روسیه خیلی دیده شد
کالسکه در پطر بسیار و راه آهن اسبی در کوچه ها و یابو و سگهای بزرگ و کوچک بسیار خوب هم
خیلی دیده شد

روز سیوم ربیع الثانی

صبح که از خواب برخواستیم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویلنا است حاکم اینجا که اسمش
پاتاپف *Patapoff* است باید وداع کرده برود توقف شد تا آمد و رفت خلاصه
از پل بسیار طولانی آهن که بر روی رودخانه نیمن *Niemen* ساخته اند گذشتیم صبح که من
خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوراخ کوهی گذشته که چهارصد ذرع تقریبا طول این بوده است
چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهارصد ذرع طول داشت و مثل شب
تاریک بود شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم راندیم تا بسرحد روس و پروس که
اسمش ایدکون *Aidgone* است رسیده در استاسیون شهر پروس پیاده شدیم
سرباز صاحب منصب و رعیت بسیار از مرد و زن بود مهمانداران که دولت پروس فرستاده
بود همه توی واکون آمده معرفی شدند رئیس مهمانداران جنرال اجودان معتبر و اسمش بوین است
از جلو صف سرباز گذشته بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون و اسبابش
ساده است نهاری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای ما را از کالسکه روس
بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من با پیشخدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه
نوشتم مرد و زن زیادی بجهت تماشا از پشت شیشه پنجره های اطاق هجوم آورده معرکه میکردند ازدحام
اینجا خیلی بیش از روسیه است بعد که همه جابجا شدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکه های پروس
خلاف کالسکه های روس راه بهم ندارد چنانکه هرکس هر جا نشسته است از دیگری بیخبر است مگر در جائی

المان

در جائیکه دقیقه ایستادیم پرنس منچیکوف و جنرال [illegible]کت آمده مرخص شدند خلاصه کالسکه‌ها
براه افتاد چندین درجه تندتر از کالسکه‌های روسیه میرفت و اگونهای بزرگ و خوب بود چنین
آن دو قهوه‌خانه کوچک داشت در این سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراکی وغیره
تغییر کرد آبادی خاک پروس از روسیه بیشتر است هر چه نگاه میکردم ده خانه آدم اسب و دیان
گاو و گوسفند چمن زراعت آب گلهای الوان بود اندرون خانه زیادی که دیدیم آبادیهای بسیار
پاکیزه از دور و نزدیک پیدا بود تا رسیدیم بیک استاسیون ایستادیم صدراعظم بکالسکه ما آمد
تلگرافچی پروس تلگراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمدلله اخبار خوب داشت باز براه
افتادیم چون کالسکه بخار بسیار تند میرفت از سرحد روس دو ساعت و نیم گذشتیم تا رسیدیم
بشهر کنیکس برگ Konigsberg که یکی از شهرهای پروس و بدریای بالتیک بسیار
نزدیک است رودخانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش پرگل Pregel است
کشتی بخار سالی از دریا تا وسط شهر می‌آید و میرود شهر کوچکی است اما قشنگ جمعیتش نود و پنجهزار
نفر است یکنوع زراعتی که اسمش راپ Rape است در صحراهای خاک پروس امروز دیده شد
که گل زرد بسیار خوشرنگی داشت برای روغنش میکارند که بجهت چرب کردن آلات ماشین آهن و
غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی به صحرا داده بود و طبیعت تمام صحرا چمن است
و جنگلها سرو و کاج اما در خاک پروس بسیار کمتر از خاک روس است خلاصه وارد گار شدیم
صاحب منصب و سرباز زیادی بودند همه جوانهای بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب در تن
خیلی قشون جلی بودند مملکت پروس همه قشون است موزیکانچیان اینجا مثل افواج طهران همه بالابان
و نی میزدند اما در شهر این جمعیت مرد و زن الی غیرالنهایه همه جا در دو طرف راه صف کشیده
بودند من سوار کالسکه روباز شده راندیم اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یک هنگامه
غریبی بود کوچه طولانی طی شد خانها همه سه چهار طبقه و کوچک و تنگ است عمارت دولتی
قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت

(المان)

کهنه ایست همگی همراهان هم از شاهزادگان و عمله خلوت و غیره آمدند چون اهل این شهر کمتر
ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند اسم حاکم شهر دوکلیه Vinckler
است کالسکه‌های این شهر و اسبهای کالسکه زیادی و خوبی کالسکه‌های روس و اسبهای آنجا
نیست کبوتر بازی کن دم سیاه و غیره ابابیل سیاه لقلق و کلاغ ابلق در این ولایت زیاد دیده شد
آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را چند دسته موزیکانچی زیر عمارت ایستاده بسیار زدند
یعنی طبل شب را میزدند آهنگ شیپورهای موزیکان و وضع آنها خیلی خوب بود طبل بزرگ سرباز را
هم بیک اسب بزرگی بسته بودند زیر طبل عراده بود که اسب میکشید باران شدیدی آمد جمعیت کثیری
هم بود از تماشا

روز چهارم ربیع الثانی

امروز انشاءالله باید برویم به برلن این شهر چون نزدیک به دریاست هوایش بسیار سرد بود اینجا
عمارت پیره‌های کوچک خوب کار استادان قدیم دارد در مرتبه تحتانی یک تالار بسیار بزرگ
طولانیست اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان پروس در این تالار تاج گذاری میکنند
خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم راندیم صبح زود
مردم کمتر از دیروز جمع شده بودند رفتیم راه آهن همگی در جای خود قرار گرفته راندیم کالسکه بسیار
تند میرفت بقدر یکساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه دیده شد که دور تا
بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شراعی و غیره هم در آن بود طرفین راه
همه جاده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سرو و کاج و درختهای دیگر بود جنگل کاج در
این حدود بیشتر از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم تپه و بلندی بود و جاها باتلاقهای بسیار قشنگ متعدد
از درخت بید و سفیدار بزرگ دارد که راه کالسکه اسبی گردش جامه است از رودخانه‌های کوچک
و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر ماریانبورغ Marienbourg گذشتیم
که رودخانه عظیم ویستول Vistule از میان آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد
پل آهنی بسیار طولانی داشت در استاسیونها و قراولخانه‌های عرض راه آهن باغچه‌های بسیار قشنگ و

و زراعتها و گلهای بسیار خوب دیده شد درخت یاس شیروانی که فرنگیها لیلا *Lila*
میگویند همه جا گل کرده بود هر چه چشم کار میکرد زراعت آبادی رودخانه قراولخانه مهمانخانه خیابان
جنگل گل چمن بود گاو زیادی دیده شد مثل گاوهای مازندران خلاصه همین طور راندیم تا عصری
در استاسیونی نهار رسیدیم قدری غذا برای من توی کالسکه آوردند خوردم سایرین بیرون رفته
نهار خورده آمدند باز راندیم بقصبهٔ بزرگی رسیدیم قلعهٔ محکمی داشت اسم شهر کوسترن *Custrin*
است شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر و جنرال اینجا بحضور آمدند زن و مرد زیادی جمع
بودند قدری مکث نموده براه افتاده رسیدیم باستاسیونیکه باید رخت پوشید و نزدیک برلن است
همراهان هم لباس رسمی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده بآبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه راه
آهن گاهی روی پل گاهی بالا گاهی پائین میبردند و گاهی رد میکردند مثل اسبیکه دهنه آن دست آدم
باشد خیلی جای عجب بود راه آهن بسیار در هر طرف کشیده است واگون و لوکوموتیو *Locomotive*
زیاده از حد در راه دیده شد کالسکه بخار زیادی امروز با ما تلاقی کرد خلاصه وارد گار شده پیاده
شدیم اعلیحضرت امپراطور المان گیوم و نواب ولیعهد پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان
و فردریک شارل پسر برادر امپراطور که فاتح متز است و شاهزاده های دیگر از خانواده سلطنت
مثل پرنس هوهن زولرن که جوانی است و جنگ المان و فرانسه در سر همین شاهزاده شد که
فرانسویان راضی نبودند پادشاه اسپانیول بشود و پرنس بیزمارک وزیر مشهور معروف دولت المان
و مارشال رون وزیر جنگ و صدر اعظم پرنس و جنرال مولتک که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار
معروف و مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه سوار یکاپچی سواره نظام
و غیره و جمعیت زیاده از حد همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلیحضرت
امپراطور را گرفته سوار کالسکه روباز شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن
و گل سفید خوشه بسته و همه جا سنگ فرش و وسیع و اطراف همه خانه بود گذشتیم جمعیت زیاد
بود هورا میکشیدند منهم بهمه تعارف میکردم با امپراطور بزبان فرانسه حرف میزدم تا بجائی

رسیدیم دروازه باشد درختها تمام شد کوچه وسیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یکنتوی
دیده شد که تازه بیاد کار فتح فرانسه بساخته‌اند و هنوز ناتمام است یکصورت فردریک اول
یعنی فردریک بزرگ که با مفرغ ریخته‌اند سر راه بود اونی ورسیته Universite
گذشتیم مدرسه بسیار عالی است دو هزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند ارسنال Arsenal
که طرف چپ بود دست راست است از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال همانجا می
نشینند و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که دو حوض داشت و از هر یک فواره بلندی میجست
دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سربازهای
قدیمی با لباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطاقها قراولان سواره که جوانهای بسیار خوب
خوشکل خوش لباس بودند دم درها با پیشخدمتان و غیره همه ایستاده بودند از پله‌ها بالا رفتیم وسط میدان
جلو عمارت باغچه‌های بسیار قشنگ است که اقسام گلها از یاس شیروانی و غیره کاشته‌اند و مجسمه اسب هم
که دو سینه هر یک دست آدمی است از چدن ریخته‌اند امپراطور همه اطاقها را بما نشان داد و مدیر و باو اشکال
خوب در این عمارت بود من صدر اعظم و شاهزاده‌ها و غیره را معرفی کردم و امپراطور هم سر راه آهن شاه
زادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان باطاق خلوت رفته قدری صحبت
کردیم صدر اعظم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقه‌ها باز سوار کالسکه شده رفتیم خانه ایشان تا پای پله
استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور هفتاد و شش سال دارند
برادر ایشان هفتاد و سه سال اما هر دو در کمال بنیه و قوت هستند پرنس بیزمارک پنجاه و هشت سال دارند
ملکه هفتاد و پنج سال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب را جائی نرفتیم شهر برلن با چراغ
گاز روشن است چراغ اینجا بیش از پطر است مقابل عمارت ما آنطرف میدان عمارت موزه برلن است
یکطرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبه‌خانه است وسط میدان سکوئی است از اطراف پله دارد
مجسمه فردریک کبیر سواره از چدن ریخته‌اند بر روی عمارات برلن رنگ خاکستری مالیده‌اند قدری
شهر را از جلوه انداخته است برخلاف پطر که عمارات با انواع رنگها ملون است رودخانه که از میان شهر

(پروس) شهر برلن میگذرد و اسمش اسپره Spree است شعبه‌ای از آن هم از وسط شهر میگذرد و آنا کم عرض
و آبش هم بسیار بد است خلاصه امروز هشتاد فرسنگ راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

روز یکشنبه ربیع الثانی

امروز رفتیم بشهر پتسدام Pots-dam که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه
و کوچه که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیبا و درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلوخانها باغچه‌های
گلکاری بسیار قشنگ حوضهای فواره دار گردش زیاد نمودیم و رفتیم بگار بکالسکه بخار نشسته یک
نیم ساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد اغلب نظامی هستند
حاکم شهر و غیره آمدند پیاده شدیم رودخانه عظیمی هم دارد که اسمش هاول Havel است
سوار کالسکه اسبی شده از خانهای شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها
و غیره شبیه بباغات روسیه بود عمارتیکه دارد یکی پتسدام و دیگر سانسوسی Sans-Souci
است هر دو از بناهای فردریک کبیر است منزل ولیعهد در پتسدام است با کالسکه رفتیم دم عمارت
منزل نبودند راندیم برای گردش از خیابانهای خوب و باغچه‌های مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل
بزرگیست مثل مازندران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیابانها
بودند رسیدیم بفواره بزرگی که سه ذرع آب آن میجست مجسمه‌های مرمر بسیار خوب کار قدیم دور
باغچه‌ها و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب دنیا است منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده اند
که بزور بخار آب بالا میرود ازدحام مردم قدری مانع از تماشا بود گل یاس شیروانی زیاد بود
بلبل و هزار دستان در درختان میخواندند خوش عالمی داشت بعد رفتیم بخیابان مقابل این فواره اینها
این حوض دیگر بود دو فواره آنهم بلند میجست اما نه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت
سانسوسی دیدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است
پیشخدمت باشی و ایشک آقاسی باشی ملکه و غیره جلو آمدند رفتیم باطاق ملکه برخاسته تا دم اطاق آمد
زنیست سن هفتاد سال بیشتر از عمرش میرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته گشتیم این

عمارت مخصوص فردریک کبیر است اطاقی که همانجا مرده است دیده شد صندلی که در
آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردریک همه آنجا دیده شد چیزی محض احترام
روی صندلی انداخته بودند و عقربک ساعت بعد از فوت در ردی هر دقیقه بوده همان طور
مانده است که دیگر تا حال کوک نکرده اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان
مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردریک را
پاره کرده است همان طور پاره را نگاه داشته اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد
بود بعد پایین آمدیم جلو عمارت مهتابی بلندی است در روی تپه باغچه های بسیار خوب چمنهای
کوچک دارد از بلندی مجسمه ها قرار داده اند که از دهن آنها آب بحوض میریزد چشم انداز این
مهتابی و بلندی در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه
فواره ها و باغها و خیابانهای خوب زیاد بود قدری گشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم در محلی آسیاب
خرابه دیده شد از عهد فردریک کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریک
خواسته بود آنجا را بسازد هرچه کرده بود آسیاب را از صاحبش بخرد که باغ افقی باشد راضی نشده
بود بنشانه عدالت این آسیاب را همان طور نگاه داشته اند بعد رفتیم بگرمخانه و نارنجستان از آجر و شیشه
وغیره ساخته اند اما میانش نرفتیم همه گلها و درختها را از حالا بیرون آورده بودند جلو نارنجستان
باغچه و حوض و مهتابی است مجسمه های مرمر بسیار خوب و باغچه های خیلی قشنگ دارد از اینجا پله زیاد
که مرتبه بمرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری گشته بعد سوار کالسکه شده راندیم
برای عمارت و ییلاق زن پرنس شارل که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریک شارل
حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و نینوا و موصل وغیره مجسمه های
مختلف مثل یکپا یکسر کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص تمام
نوعی جمع نموده بدیوارها بطرز قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرنس شارل از نقش عالم و سلیقه
هستند خلاصه باغچه های خیلی خوب فواره چمن وغیره داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستیم

زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار خجالت میکرد از اینکه دیر خبر شده است و میگفت
تلگرافی کرده بودند که شما امروز نمی‌آیید کتابی آورد اسم خود را در اینجا نوشتیم زن سنی است بعد برخاسته
سوار کالسکه شده هم منزل پرنس فردریک شارل هم رفتیم خانه نبود در خیابان فردریک شارل دو
مجسمه هژبر خوابیده بالای حجر بود بسیار خوب ساخته بودند راندیم از جاهای خوب گذشته
رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش وضعی که مال امپراطور است باغچه‌های قشنگ و چشم انداز
خوبی بود و خانه عظیمی داشت بعد رفتیم بکالسکه بخار نشسته راندیم برای شهر در بین راه مردم
بازی غریبی درآورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده و دور چادر کالسکه‌ها و
سقوائی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکه‌ها شده بودند و چادر متصل بسرعت
چرخ میخورد کالسکه‌ها و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل شدیم شب را در عمارت
منزل با امپراطور شام مخصوصی داده بودند شاهزاده‌های ما شاهزاده‌های پروس صدر اعظم پرنس بیز
مارک مارشال ملک مارشال رون و غیره همه بودند مارشال ورانگل هم بود با او قدری صحبت
کردیم مرد کوتاه بسیار پیری است نود سال دارد و آثار زخمست در جنگهای ناپلیون اول همه جا
بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانه چندان خوب نیست بقدر تماشاخانه سن
پطر است جمعیت زیادی بود بازی امشب بالم بود خوب رقصیدند رقاصها لباسهای غریب داشتند
من و امپراطور رفته قدری گشته بعد آمدیم باز بازی درآوردند رقصیدند پرده‌های خوب نشان
دادند پرنس شارل را در امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتیم منزل مجد الدوله روز یکه از پطر آمدیم
همانجا مانده است برای آمدن پیش پطر خواهد آمد

روز ششم ربیع الثانی

بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور ایلچی فرانسه نیامده بود و چون سیوطیر استعفا کرده اختیار نامه
نداشته است بعد رفتیم باطاق دیگر سفرا را یک یک احوال پرسی کردم بعد پرنس بیزمارک آمد خیلی با او
صحبت شد بعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمده قدری صحبت شد برخاسته
تغییر لباس داده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود و جمیع اهل شهر در

المان

در حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند
دریاچهای زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاچها بود و بعد تکتک قفسهای بزرگ خوب دیده شد
که هر نوع حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش و کوندور که مرغ
شکاری معروف بزرگیست و از ینگی دنیا میآورند یکجفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه
تیره دارد بسیار مرغ مهیبی است اما چنگالش مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاشخور است دیگر اقسام
درناهای افریق و هند و ینگی دنیا وغیره بود و خیلی درشت تر و خوشگل تر از درناهای متعارفی ایران انواع
طیوری که در عالم بهم میرسد همه در اینجا موجود بود نوشتن نمی آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده
بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل دالان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که بتصور
نمی آید بود شیر یالدار افریق که جز در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مهیب یال سیاه بسیار ضخیم
ریخته سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی مهیب بدن خوشگل مثل مخمل شیربان گوشت بلند
کرد بلند میشد گوشت بگیرد سه چهار ذرع قدش بود گوشتها را روی عراده گذاشته میکشیدند و میدادند
این محلی که بدالان منظر دارد خانه جای حیوانات است دری دارد از تخته ضخیم که با زنجیر بلند میکنند
آنطرف در محل که روش حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود فورا این در را انداخته
اطاق را تمیز میکنند زمین اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احدی نمیتواند نزدیک این حیوانات
برود گوشت را هم از سوراخ پنجره ها میدهند خلاصه مایل بودم ساعتی تماشای این شیرها بکنم ولی از
هجوم مردم تماشاچی ممکن نبود بعد چند ببر بسیار بزرگ دیدم از ببرهای هند و افریق دو پلنگ
سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر یال
داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالش مثل آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند شیر بچه
همانجا زائیده و بچهایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد یوزهای مختلف کفتارهای عجیب الخلقه
افریق که صداهای عجیب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات بود
میمونهای مختلف وغیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریقا فیل افریقا

(المان)

افریق بسیار تفاوت با فیل هند داشت گوشهایش خیلی بزرگتر و پهن تر بود و سینه زرافه بود زبره
هم بود که گوراسب است بدنش خط خط و بسیار مقبول است چیزون بود که گاومیش وحشی افریق و بنگالی دنیا ست
متعدد بود بزرگ و کوچک گاومیش تبت بود از اطرافش آنقدر پشم آویخته بود که بزمین میکشید
بسیار عجیب بود لاما که حیوانیست مابین شتر و گاو و از قالی وغیره و بسیار تند میدوید توی باغچهای
وسیع بود دورش مجر انواع ارقالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریق مثلا ارقالی دیده شد بقدر
اسب با شاخهای بلند ضخیم تیز که هیچ شباهتی بارقالیهای ایران نداشت انواع خوک و گراز
حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر در اینجا بود که بحساب نمی آید هر نوع حیوانی که در هر اقلیم بوده
در اینجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاوسها
و قرقاولهای طلائی استرالیا که بسیار قشنگ بود و انواع مرغهای خوش رنگ و قفسی بسیار بزرگ
مشغول پرواز و بازی بودند خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بودینوس است
Doctor Bodines بعد برگشتیم منزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند در بعضی
کوچهای شهر گردش کردیم یکجائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم که قبرستان است اما با
صفا بود زنهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند دور ما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدانی
رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغچهای خوب داشت پیاده شده قدری هم
آنجا گشتیم بعد سوار شده آمدیم منزل مهماندار ما که جنرال بوین است مهماندار ناپلیون هم بوده است
در ایام اسیری و حبس و مهماندار سلطان روم در پروس

روز هفتم ربیع الثانی

امروز میخواهیم برویم به آکواریوم یعنی جائی که حیوانات و نباتات دریائی را بجهت تماشاگاه
میدارند صبح برخاسته رفتیم دیدن امپراطریس اگوستا Augusta که تازه آمده است
امپراطور چون ناخوشند ملاقات نمیشوند رفتیم اطاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است
زن مسنی است هفتاد سال دارد نشسته صحبت کردیم بعد ما را برده در اطاقها گردانیدند اسبابهای

خوب داشتند بعد رفتیم خانه ولیعهد دیدن زوجه ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس است
و اوّل اولاد ایشان است نشستیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر از ولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده
ساله دختر بزرگ ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخیال ماهی خانه برخاسته سوار کالسکه
شده راندیم دم در پیاده شده از پله بالا رفتیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجاهای عجیب و غریب
رسیدیم دالانها و مغارهای تاریک دره تپه آبشار چشمه همه را از سنگ کوه بطوری ساخته اند
که شخص ابتداء نمی فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده اند
از جاهای دیدنی دنیاست رئیس اینجا که اسمش هرمس Hermess است همه را نشان
میداد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحریه را توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه های
بزرگ است انداخته اند و متصل هم آب را تازه میکنند از اینجائیکه ما ایستاده تماشا میکردیم توی حوض
پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در دریا دارند پیدا هستند بعضی خوابیده
و بعضی در حرکت هستند یکنوع حیوانیست مثل دسته گل و لاله پر پر با انواع رنگها بسنگی یا علفی چسبیده است
بدون اینکه هیچ حرکت کند ابدا معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا مستحفظ
اینجا کرمی را با آب فرو برده ول میکند کرم می افتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند و کرم را
جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای عجیب نوع نوع رنگارنگ بزرگ و کوچک صدفهای بسیار
خرچنگهای مختلف رنگ برنگ وزغ وغیره بسیار عجیب بودند متصل از پله ها پائین آمده بجای دیگر
میرفتیم سقف اینجا همه از سنگ کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای
آبی طوطیهای رنگارنگ یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه بآدم صدا میکرد یک محوطه بود
قفس مانند که میان آن فواره آب میجست و دورش با همه خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت
مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور بشود از سردسیری و گرمسیری در اینجا موجود است
و هر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ برنگ آنجا دیدم همه آنها را در کمال پاکیزگی آب و دانه
میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخوانند گاه بازی میکردند گاه پرواز خیلی از تماشای آنها حیرت

دست میداد یک جفت حیوان دیگر بود نر و ماده بسیار عجیب در گوشهٔ دیگر خانهٔ کوچکی برای آنها
ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند رنگ زرد داشتند سر و
یال و ترکیب و دمشان مثل شیر یال دار افریق اما دست و پا مثل انسان و میمون بود بعلاوه یک
انگشتی مثل خروس داشت که سران یک چنگالی بود مثل چنگک قرقی بسیار فقیر بودند صدای عجیبی داشتند
کرم میخوردند و دو حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو گویا در باغ وحش هم بود حیوانی مثل
میگویند این هم با انسان مهموم معموم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه عجایب زیاد
دیده شد آمدیم منزل عصر را در مرتبهٔ فوقانی همین عمارت منزل ما بشام مهمان امپراطور بودیم میز چیده
بودند همه زنها و شاهزاده خانمها و شاهزادهای پادشاه زادگان پروس و ولیعهد و پرنس بیزمارک
و مارشال رون و مارشال ملک و غیره همه بودند موزیکان میزدند این عمارت فوقانی عمارت بسیار
خوبیست پردهای اشکال بسیار خوب و طاق با و تالار عالی دارد و بعد از شام پایین آمده شب را رفتیم تما
شاخانهٔ شهر تماشاخانهٔ کوچکی است چهار مرتبه دارد ولیعهد و صدر اعظم و غیره بودند ما در لژ نزدیک
سن بودیم بازی خوب در آورد و در پردهٔ آخری شبیه عمارت و باغ و رسایل و تاج گذاری همین امپراطور
بود و شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملک و پرنس بیزمارک را با همان لباسها در آورده بودند
بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود اشخاص بودند که شبیه شده بودند بعد از اتمام آمدیم منزل

روز هشتم ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزادهای ما و غیره همه بودند
رفتیم آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه در آمده سوار اسب حسام
السلطنه شدیم امپراطریس و زوجه ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور هنوز ناخوش است افواج و سواره
قریب هیجده هزار نفر بودند با آهستگی از صفوف قشون رد شدیم ولیعهد و همه صاحبمنصبان و پرنس
ورتمبرج که سردار قشون و مرد بلند قامت پیر بیست فردریک شارل پرنس شارل و غیره همه بودند
بعد ایستادیم قشون دفیله کرده سواره پیاده توپخانه با لباس و اسلحهٔ خوب از حضور گذشتند بعد از اتمام

سمان سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را منزل امپراطریس بشام موعود بودیم رفتیم آنجا همه بودند
شام خورده رفتیم منزل و از منزل به تماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالا بود همه زنها با لباسهای
خوب و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطریس و سایر زنها و صدراعظم و شاهزادهای پروس و شاه
زادهای بادن لژ بزرگ مقابل سن نشستیم خیلی گرم بود پردهای خوب درآوردند رقصهای خوب کردند
بعد از دو والکت که قدری در تالار بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم به لژ نزدیک سن پرده
اخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد
بسیار با تماشا پرده بود بعد از آن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت از میدان مشق ارسنال یعنی جبه خا
رفتیم در طبقه پایین نمونه توپهائیکه از فرانسه و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند
در وسط حیاط جبه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چدن بود این شیر را دولت دانمارک بیادگار اینکه
ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود بعد از آنکه پروسها ایالتین
شلزویک و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر یک بیست خلاصه رفتیم
طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنگ زیادی چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم و جدید و غیره
آنجا بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مرد بلند بالا اسمش تره Treh است
زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنگ گراولت Gravelotte
که همین جنگ اخری بود گلوله فرانسه‌ها برده است خلاصه در این شهر صدای کالسکه از شب الی صبح
و از صبح الی شب قطع نمیشود یکشب هم طولومبه‌چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز نهم ربیع الثانی

صبح سوار کالسکه بخار شده رفتیم به پتسدام همه تلگرافی بودند بجز اعتضاد السلطنه که شهر مانده سیم
تلگراف را با طهران وصل نموده حرف میزند نشان اکل نوار Aigle Noire مکلل به
الماس را با حمایل زرد و غیره امپراطور توسط جنرال بوین General Boyen بما داد
برای ما فرستادند خلاصه رفتیم به پتسدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطریس زوجه ولیعهد

وغیره بودند قشون ساخلوی اینجا را امروز سان میدهند همه قشون در میدان پارک قصر
حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد وغیره آمدند بالا نهار حاضر کرده بودند چون من اشتها نداشتم از ولیعهد
عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهت گردش رفتیم بنارنجستان تالار بسیار خوب با روحی داشت
خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پردهای اشکال مجسمهای مرمر اطاقهای
با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریک است باز سوار کالسکه شده رفتیم گردش تا دم یک
فواره بزرگ پیاده شده قدری در پلهای مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده
گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم بقصر شارلوت که محل نشستن حکیم همبلت
Humbolt معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است مهتابی پیش فواره و حوض آب
و اطاقهای کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگاهداشته بودند رئیسی داشت فرانسه می
دانست در سر پله عمارت شبیه آهوی بسیار معقولی از چودن ریخته بودند خلاصه سوار شده با
بنارنجستان رفته نهار کردم نزدیک بعصر سوار شده رفتیم برای دعوت شام امپراطور بقصر
بابل به یک *Babelbrig* خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه هاول که شهر پوتسدام را
ازین عمارت سوا کرده دارد از جاهای با صفا و جنگلهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپرا
طریس ولیعهد پرنس بیزمارک مارشال برون شاهزادهای پروس شاهزادهای او وغیره شاه
زاده خانمها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبیست از بناهای امپراطور حالیه است حوضهای
خوب چشم انداز چمن و گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتیم
در چمن گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد امپراطریس
با ولیعهد سوار کالسکه بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطریس بکالسکه
نشسته رفتیم بقصر ولیعهد و سایرین هم پیاده آمدند آنجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کالسکه
شده رفتیم برای مقبره فردریک کبیر باز از همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پوتسدام شده
تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جائی بود بیرقهائیکه از فرانسه وغیره گرفته بودند آنجا بود دو

دو صندوق در وجه بود یکی از پدر فردریک و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت
کردیم باز رفتیم بهمان نارنجستان مدتی هم آنجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارت خودشان که چراغان
کرده بودند بعد ما هم رفتیم آنجا عمارت خوبیست همه سفرا و وزرا و شاهزاده ها و غیره بودند باغ
مقابل ایوانهای قشنگ چراغان کرده بودند فواره آب برنگ سرخ بنفش خیلی خوب بود
ولی آتشبازی نبود نشانیکه بزوجه ولیعهد داده بودم با حمایل زده بود و بعد امپراطریس دست
یا را گرفته بودند پائین قدری نشسته و گشته بعد رفتیم باطاق طولانی که بوفه بود یعنی روی میز
اسباب خوراکی زیادی چیده بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میزها نشستند صرف ماکولات
شد بعد با ولیعهد و غیره وداع کرده رفتیم براه آهن یک تالار عالی آنجا دیده شد که از عهد
فردریک ساخته شده و تمام آنرا صدف و گوش ماهی نصب کرده اند بطرز بسیار قشنگ بعد
کالسکه را راندند رسیدیم بکار عجب کار بزرگی است چهل چراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور
ساخته اند سوار کالسکه آهنی شده رفتیم منزل

روز دهم ربیع الثانی

صبح بعد از نهار رفتیم به پارلمنت یعنی دار الشورای آلمان که در آخر شهر بود در حجره نشستیم وکلای
آلمان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارک هم در جای خود دست راست
زیر دست کرسی رئیس دار الشورای نشسته بود اسم رئیس دار الشورای سمسون Simpson
است نایب وزیر جنگ زیر دست پرنس بیزمارک ایستاده با وکلا حرف میزد از طرف دولت
ایراد وکلا را در نگاهداری اکول دکاده رد میکرد نطق مفصلی میکرد این اکول کاده مدرسه جوانان
نجیب و پسر صاحب منصبان زنده و مرده است که در پتسدام است صاحب منصبان خوب
بیرون از این مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم در این مدرسه تربیت شده اند دیروز هم
ولیعهد این شاگردان را در جلو عمارت ما آورده مشق کردند هفتصد نفر شاگرد هستند چون خرج
زیاد دارند وکلا راضی نیستند اما پرنس بیزمارک پیش خواهد برد خلاصه زود برخاسته
رفتیم خانه پرنس بیزمارک بیانه دیده او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد زنش

زوجه و دختر ایشان در اطاق نشسته بودند خلاصه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتیم موزه که
مقابل عمارت است موزه که شخصی مسن و اسمش لپسی نوس Lepsinius است
آنجا در دیوارهای پله عمارت اشکال مجالس بسیار خوب از قدیم روی گچ کشیده اند از پله‌ها بالا
رفته گشتیم از هر جا بود مجسمه‌های گچی کوچک و بزرگ که همه را از روی کار استادان روم و غیره
تقلید کرده اند آنجا زیاد بود و اسبابهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهربا و چوب و غیره بود
قدری گشته رفتیم منزل قدری نشسته بعد بجهة وداع رفتیم بدیدن امپراطور زوجه امپراطور آنجا
بود و امروز در کارلسباد پرنس آدالبرت پسر عموی امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی المان بوده
فوت شده و چون همشیره امپراطور هم مرده است باین واسطه امشب مهمانی ساز و آواز موقوف
شد خلاصه امپراطور هم آمده نشستند صحبت شد یک گلدان چینی زوجه امپراطور برسم هدیه بما
دادند بعد با کالسکه رفته قدری گشتیم آن حیوان قبل را امروز بدقت دیدم دو دستها و پاها ناخن
بلند مثل عقاب دارد و در پا ناخنها هر جا که بند شد مشکل است ول بشود رفتیم منزل

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید برویم بشهر کلون ولیعهد صبح زود برخاستیم باد شدیدی می‌آمد هوا ابر و سرد بود رخت
پوشیده منتظر آمدن ولیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده راندیم در آخر شهر بگار رسیدیم
سوار کالسکه بخار شده خداحافظ کرده راندیم هر قدر خواستیم بخوابیم ممکن نشد هر وقت چشمم گرم میشد
بیک استاسیون میرسیدیم قال و مقال میشد لابد برخاسته رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلان
شهر یا فلان قلعه بتوسط معتمد الملک بحضور آمده معرفی شود میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرارنامه خرید
تفنگ را با دولت پروس ببندد خلاصه باز وضع صحرا و چمن و اشجار و جنگل کاج و گلها و رودخانه
و آبادی و دهات و شهرها همه جا همان طوریست که در ورود به برلن دیده بودیم از شهرها بود
Hannovre که بسیار قشنگ است و بعد از شهر و قلمرو وستفالی گذشتیم بسیار جاهای
قشنگ بود اینجا قدری کوه و تپه‌های بلند دیده شد از رودخانه‌های متعدد هم عبور نمودیم که یکی از

از آنها خیلی عظیم بود یکساعت بغروب مانده رسیدیم بکارخانهٔ کروپ مسیو کروپ خودش
سر راه آهن آمده بود شخص پیر بلند قد لاغریست تمام این کارخانه‌ها را خودش بمرور ساخته
توپ کل دول را از اینجا میبرند همه انواع توپها از توپ بزرگ قلعه و توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی همه
اینجا ساخته میشود دستگاه و کارخانهای اینجا مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار عمله دارد که
بجهة همه خانه و منزل ساخته و مزد و خرج میدهد بعد از وضع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نفع عمل
خود اوست خلاصه بکارخانه چکش بخار رفتیم چکشهای عجیبی است مثل کوه دو بار دو سه بار با کمال
توپ میخورد بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند وقتیکه چکش به توپ میخورد زمین کار
خانه صدا میکرد و میلرزید چیز عجیبی است همه کارخانه را گشته بعضی توپهای بزرگ و کوچک را
انداختند بعد رفتیم بخانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی دادند و درختی از گل
خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار با وجود فاصله
زیاد با این اطاق زمین اینجا را مثل هنگام زلزله بحرکت می‌آورد یک توپ هم پیشکش بود
بسیار عالی مسیو کروپ با تمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم براه آهن شب بود و خوابیدیم
خوابم برد دو ساعت راه بود تا شهر کلون یکدفعه از خواب جستم صدای موزیکان و قال و مقال
شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده ایم و حاکم آنجا میخواهد بحضور برسد رخت پوشیده ایستادیم
حکام آمدند بالا بعد رفتیم پائین نطقهاشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم
جمعیت زیادی بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسای بلند خوش وضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسای
اروپا است رفتیم بمهمانخانه عمارت بارونی بود آنجا منزل کردیم بعد از ساعتی خوابیدیم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر باید رفت بشهر ویسبادن صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ
نباتات و وحش که نزدیک شهر هستند متمولین شهر پول داده این دو باغ را برای تفریح خود ساخته
و مردم نگاهداری میکنند از پای کلیسای بزرگ گذشتیم بسیار کلیسای عالی است چهار صد سال

است

بیشتر است اینجا را بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم تمام نشده و منجنیقها برپاست
در یکضلع آن بنای بسیار عالی است میانش نرفتیم امّا دورش را دیدیم گنبدهای مخروطی زیاد
دارد اینقدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگست که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است از آنجا
گذشتیم پل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه رن بود دیده شد رودخانه از وسط شهر
میگذرد بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتیم بباغ نباتات عمارتی
داشت بعلاوه آن باغچهای خوب و حوض فواره دار و چمن بود دو لوله که الاستیک را گذاشته بودند
توی آب متصل میچرخیدند و آب از دهنش باطراف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل آتشبازی
چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل اطاق و تالار نباتات شده بعضی گلها و درختهای
خرما و غیره دیدیم از آنجا بگرمخانه کوچکی که هوای هند را داده و نباتات افریق و ینگی دنیا و هند را
در آنجا تربیت داده بودند رفتیم درخت بنی داشت که برگهای بزرگ دارد دیگر درختی دیده
شد برگش کم عرض اما پنج ذرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بماهی خانه کوچک بود مثل برلن
ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشها
زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود و باران هم گاهی میآمد گل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه
رفتیم بباغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر یال دار و پلنگ سیاه و غیره
در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچک خوش گل الوان کم داشت امّا
مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود کبوتر
بزرگ تاج دار جزایر ملوک که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که تاجدار و خوشرنگ
و عجیب بودند بسیار بود کوندور بود دو شترمرغ بود پاهای شترمرغ دو انگشت خیلی عجیب
داشت خرسهای سیاه بزرگ خرسهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک شتر سفید
نری بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک گاو کوهان دار
هندی بود که همه چیزش از شاخ و غیره بگاوهای درشت چاق میماند امّا بقدر گوسفند بود یکنوع

قوچ ارغالی دیده شد که از ماروک آورده بودند سر و رنگ بدن و شاخش بقوچهای
ایران میماند اما یال سینه اش موی زرد خیلی دراز بود و از زانو با پائین دستهایش هم همه یال
موهای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد برای جای
ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمهای آب جاری که چمن و گلها روی تخته سنگها روئیده
بود و خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده راندە از روی پل گذشتیم دو راه داشت یکی بجهت
کالسکه اسبی دیگری کالسکه بخار که میان این دو راه شبکه آهنی حد فاصل است طول پل باید هزار
قدم باشد همه از آهن است رود رن بسیار عظیم و عریض و صاف و با صفا است کشتی بخار
بزرگ در آن کار میکند محض تماشا باطرف شهر رفته دوباره از روی جسر معاودت بکلن
نموده بازار پای گنبد و کلیسای بزرگ گذشتیم دکاکین خیلی خوب داشت خانهای بسیار عالی
مردمان متمول خلاصه رفتیم بکار بکالسکه نشسته راندیم حکیم الممالک و مسیو طمسون هر دو امروز ببلن
رفتند همه جا صحراهای خوب آباد و پر زراعت و پر درخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بشهر بن
Bonn کالسکه ایستاد آمدیم پائین فوج سواره هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بود
سرکرده این سواره پرنس رویس برادر ایلچی المان که در پطربورغ بود مخصوصاً آمده بود شال [illegible]
هم بود که از خدمت معاف شده و در این شهر توقف است همراه ایشان قلعه بشهر کوبلنس با
Coblence رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا و غیره مخصوصاً آمده بودند قلعه آنجا خوب است آنجا
شهر تر کیبیست از پل رودخانه رن گذشتیم اینجا رود رن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار
رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت گیلاس و غیره بود گیلاسها تمام رسیده و
پربار بود هر تاک را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تاکستان است شراب مشهور
رن از همین انگورها عمل میاید طرفین رودخانه راه آهن و متصل کالسکه بخار در حرکت است و کالسکه
عراده و پیاده رو هم هست خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین گلستان است و همه کوهها و صحراها
انگور و درخت میوه و باغچهای گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر و قصبات است تمام شهر

میکند و از تماشا سیر نمیشود و تک تک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی
سلیقه با کمال قشنگی در کنار رودخانه و بالای کوهها که مشرف برودخانه است ساخته اند مثل
بهشت بعضی آثار قلعه خرابهای قدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد تردد کالسکهای
بخار و عمارات و سبزها و گلهای طبیعی و مصنوعی آدم را واله میکرد تا چند فرسنگ راه شبیه بود
باول رودخانه گیلان و رودخانه سفید رود و بعضی اوقات راه کالسکه ها از روی پشت
بام خانها و کوچهای دهات میگذشت خلاصه بتعریف نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره
و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد و ما کم کم از رودخانه دور شده رو
بطرف ویسبادن رفته تا رسیدیم بشهر جمعیت زیادی از هر قبیل بود چون شهر آب گرم معدنی
دارد اغربا هم زیاد از اطراف میآیند با صدر اعظم و جنرال [illegible] کالسکه نشسته ایم تا رسیدیم
بمنزل که عمارت دولتی بود منزل ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجره
اطاق ما رو بکوچه و میدان کاهیست که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد
بسیار تیز و بلند است چهار بنای سر تیز دیگر هم در چهار ضلع کلیساست خلاصه شب را موزیکان
زدند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسیته و بکمال روشن کردند بالطبع
فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند عجیبت و از رنگ و شیشهای رنگ خوش
آیند در فواره بهم رسید امروز نظر آقا ایلچی ایران مقیم پاریس با میرزا احمد سپهر میرزا احمد [illegible] که از
پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

روز سیزدهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبه شیرستن که نزدیک رود
رنست اینجا کارخانه شامپین سازی دارد که نوعی از شراب است از شهر خارج شده راندیم از خیابان
بسیار خوبی یکساعت راه بود و بناها را کالسکه رو ساخته اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد بود از دو سه
ده و قصبه گذشتیم جمعیتی داشت از ده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رودخانه راندیم
از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظر آمد دیوار کوتاه و در آهنی داشت بسته بود و آنجا از کالسکه

پائین آمدیم باغبان را صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحب‌منصب پروسی همراه ما بودند
آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با خیابانهای خوب و جاهای پاکیزه چمن گل سرخ و غیره
رود خانه رن و اطراف آن در نظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ گرمخانه کوچک بسیار
خوب با چفتهای انگور همه مشبک و در کمال سلیقه تعبیه کرده بودند توی باغ یک لانه از چوب برای
زنبور عسل ساخته بودند خیلی تازگی داشت حوض و فواره‌های خوب طبیعی فواره‌ها را یک برج بلندی
از سنگ ساخته بودند مثل کوه طبیعی که از آنجا آب از لوله‌ها و غیره داخل فواره میشود کیلاسهای
بسیار خوب ماکول است در اطاقها بسته بود اما از پشت شیشه‌ها مرتبه زیر پیدا بود همه جا صندلی
میز آینه فرش اسباب زینت خیلی بود و این خانه مال یکنفر مرد معتبریست که اسمش بلوندبرغ است
Blund berg اما خودش در پطرزبورغ زنش در مینز بود و حضور نداشتند بسیار ییلاق
خوبیست سی و پنجهزار تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی دماغش آبی رنگ بود
توی باغ در قفس بود و چند نفر کنیز پیر هم بودند جاهای نان شیرینی و غیره آوردند خیلی اینجا گشتیم
بعد من سوار اسب صباح الخیر شدم سایرین هم بکالسکه نشسته راندیم برای قصبه بیبریش که
خیلی معتبر است در کنار رود رن عمارت و باغ معتبری که از دوک دناسو که چند سال پیش
والی بالاستقلال این ولایت بوده دیده شد حالا آن والی در وین است برادرش در باغ او
سواره با زن و برادرزنش پیدا شدند اسم برادر والی پرنس نیکلا Prince Nicolas
است عینک گذاشته بود و ریش زرد زیادی داشت زنش از اهل روسیه بود و لباس سیاهی پوشیده
سوار اسب بود قدری صحبت کردیم من قدری اسب دوانیده بعد سوار کالسکه شده برادر والی
با زن و برادرزنش تا نیمساعت با ما اسب دوانیده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قصبه مزبوره
شدیم بسیار آباد و دکاکین معتبر و جمعیت و خانهای زیاد دارد از آنجا گذشته بخیابان بسیار خوبی
رسیده راندیم بطرف شهر ویزباد خیابان سه معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین
یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که از قصبه و باغ اول به بیبریش میخواستیم برویم بین راه از دو در پل

(المان) و شهر بیرش پیدا بود که جای معتبریست و قلعه نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم
امشب توی شهر در باغی حقه بازی و چراغان بوده است ولی چون جای مناسبی نبوده
بتماشا نرفتیم وجیه افندی میرزا رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدر اعظم و شاهزاده ها
و غیره همه آنجا بوده اند خلاصه شب را بگردش نرفته خوابیدم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم و غیره در اینجا ماندند ما رفتیم سر
راه آهن بکالسکه بخار نشسته راندیم بطرف شهر فرانکفورت سور لومن یعنی کنار رودخانه
من Mein است شاهزاده ها و غیره بجز اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله و ایلخانی همه
بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از طهران است الی کرج در یکساعت کمتر رفتیم همه جا
آبادی بود از کنار شهر مایانس Mayence گذشتیم بیشتر آبادی شهر آنطرف رودخانه
رن بود خلاصه بگار رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد
از کوچهای شهر گذشتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل همدیگر است یکشهر که دیده
شد وضع و حالت و میزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه قدری از شهر خارج شده
بآبادی اطراف شهر رسیدیم اینجا ها تکتک عمارات بهتر و قشنگ تر از بناهای توی شهر
دیده شد اطراف شهر هم همه باغ و خیابان و گلکاریست رسیدیم دم باغ مشهور بباغ خرما
که پالمه میگویند شش سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش و تفرج عامه ایجاد
کرده اند جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند سربازی نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده
شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن
پنج ذرع بجست بعیش باغ آمده نقلی کرده از میان زن و مرد گذشته از پلها بالا رفته بعمارت سرپوشیده
و گلکاری رسیده از اینجا باغ سرپوشیده که همان باغ خرما است رفتیم طاق زده و از شیشه پوشانده
اند که در زمستان اینها محفوظ باشند درختهای خرمای بلند خیلی مقبول داشت اما هرگز خرما نمیدهد

بعضی بنایات سنگی و بناهای کاشته بودند فواره آب و در جلو آبشاری داشت آب میریخت
بر روی سنگها که مثل کوه طبیعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحبمنصب زیاد بودند رفتیم مرتبه بالای
بالای بنا تماشا این عمارت مخصوص موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند موزیک هم
میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ شهر داشت قدری آنجا نشسته آمدیم پایین سوار کالسکه شده
بباغ حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگرچه مثل کلون نبود اما باز نسبت حیوانات زیاد داشت خرس
سفید و سیاه و بعضی از غالبها و یکنوع میش و قوچ جزیره سیسیل یا ساردن ایطالیا بود شبیه بمیش و قوچ
مملکت ایران اما قدری سیاه تر طوطیهای رنگارنگ توی قفسها بدرختها آویخته بودند یکنوع
طوطی خوش شکل کوچک بود و شیر یال دار بزرگ شیر ماده پلنگ و دو ببر یک فیل بزرگی داشت
جعبه ساز بزرگی آوردند پیچ کوک جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میپیچاند و جعبه ساز میزد و خود
فیل بهوای ساز رقاصی میکرد بعد یک سازی که اطفال وغیره با دهان میزنند فیلبان نزدیک فیل
آورد او را با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود بعد رفتیم سوار کالسکه
بخار شده برگشتیم بویزباد بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش از شهر خارج
شده بخیابانها و باغات افتادیم که اعیان شهر وغیره تکتک عمارت خوب و باغچهای پر
گل مرغوب ساخته اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سر بالا که
درخت و تپه زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه هست مقبره برادر
زاده نیکلا امپراطور روس که زن دوک دناسو بوده آنجا روی کوهی است در نوزده سالگی
مرده است همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته اند
گنبدهای مطلا دارد و شکل همان زن را هم که با حالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری
کرده روی قبر گذاشته اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق
اینجا بود هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویزباد است
و حالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقا از او بوده بعد از جنگ

المان

با اطریش پروس تغلبه گرفته وجریمهٔ زیادی هم از این شهر اخذ کرده است خلاصه از انجا بر
گشته آمدیم منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت میدان
و باغچه و درخت دارد فواره آبی از وسط میجهد اطراف هم همه دکان است انجا آتشبازی چیده و
در ایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشستیم صدر اعظم و شاهزادها وغیره بودند جمعیت زیادی
هم از زن و مرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارهای
عمارت را گشتیم عمارتیست بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب و الحال مال دولت است در
بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند روزنامهٔ کل
دنیا را آنجا می آورند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتیم بباغ بیرون قدری لب حوض
نشستیم دختر ملکم ایلچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فربهی است دختری هم
دارد بسیار خوشگل هر دو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر جنرال بوین
مهماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا ملکم خان که بجهة خرید تفنگ در برلن مانده بود
امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروپ برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه
و سبزی وغیره با عراده میآورند جلو عمارت ما دور کلیسا را بازار سبزی فروشی میکنند و بعد از
ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خر سواری بسیار معمول است بخصوص زنها کرایه کرده سوار
میشوند

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاءالله برویم بشهر بادن بادیک شب را آنجا مهمان دوک هستیم که دختر امپراطور المان زوجهٔ
اوست آزادی و استقلال هم دارد و صاحب سکه و خطبه است اسمش فردریک است Frederic
اسم زوجه اش لویز خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده راندیم صدر اعظم
و شاهزادگان و سایر ملتزمین همه بودند بجز ایلخانی که با بعضی دیگر در شهر ویزباد ماندند از شهر مایانس
گذشتیم قلعه سختی دارد و همین جنرال مهماندار حاکم اینجاست یعنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم
مالیاتی وغیره از جانب دوک دارمشتاد Darmstadt است این شهر مال این دوک است

(المان)

پرده‌ها بزور در قلعهٔ آن سا خلو گذاشته اند از اینجا گذشته بفرانکفورت و از اینجا بشهر دارمستات
رسیدیم اتفاق عجیبی اینجا افتاد همینکه رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد استا[ده]
معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین میآیند بروند باب گرم امس Ems صدر اعظم
را فرستادم احوال پرسی بکند خود امپراطور با ولیعهد و زوجه ولیعهد و الدربرق وغیره آمدند امپراطور
و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه پائین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد
بعد برادر امپراطور روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و دخلی بپروس
ندارد با زوجه‌اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر یا نبیره همین والی است که چندی قبل
پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده
بکالسکه نشسته راندیم بشهر هیدلبرغ Heidelberg که اول خاک گراندوک باد است
رسیدیم اینجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس باد آمدند یکنفر از معلمین نطقی بزبان فارسی کرد بعد
راندیم بشهر کارلسروه که پای تخت گراندوک باد است رسیدیم خود گراندوک با جمیع بزرگان
مملکت از وزرا و سرداران وغیره همه در گار حاضر بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی
یک دسته سربازی از دوک صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه و همه چیز
قشون باد شبیه است بپروس اما کلاهشان نشان دولت باد را دارد در جنگ فرانسه قشون باد خیلی
رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون باد در جنگ بوده اما الحال قشون مستعدشان ده
پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت باد شهر خوب آبادیست سی و هفت هزار نفر جمعیت
دارد کوچهای راست طولانی دارد کل حاصل اینجا بادیم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شده
راندیم سایرین هم آمدند هوا متصل ابر است زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار
مؤدب و آرام خود دوک هم بسیار آدم نجیب مؤدب خوبیست ریش زرد بلند انبوهی دارد رو
سرخ و سفید چشمهای بزرگ بنیهٔ قوی مدتی بزبان فرانسه با هم حرف زدیم تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت
میدان خوبی بود با باغچه بندی گلکاری حوض فواره سواره نظام جلو ما میرفت این عمارت قدیم

(آلمان) قدیم اجدادی دوک است دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلو دست دادیم زن برادر
دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس و اسمش ماری Marie و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور
روس است او هم بود جواهرهای اعلی بر سر زده بود با او هم دست داده رفتیم بالا عمارت خوبیست پر
زینت و اسباب دوک ما را برد باطاق مخصوصی که بجهة ما معین شده بود قدری نشسته تغییر لباس
داده رفتیم باطاق شام همه بودند دست راست ما دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند شام
خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتیم بباغچه پائین عمارت گلهای خوب داشت همه آنجا بودند قدری
گشته باز سوار کالسکه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوار کالسکه شده راندیم
برای شهر بادن باد دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از دارمستاد که گذشتیم همه جا دست چپ کوه
و جنگل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتداء کوههای دست چپ تپه مانند و کم جنگل است
رفته رفته که نزدیک باد میشود جنگلش بیشتر و قدری بلندتر میشود زمین و کوه آنجا چمن و هوایش بسیار
ییلاق است خلاصه بعد از غروب بشهر بادن باد رسیدیم شهریست در میان دره اطرافش همه کوه
با سبزه و جنگل و چمن بعضیها کوههای کلاردشت مازندران هوای ابر و مه بسیار سرد و گاهی هم
باران تندی میآید خیلی شبیه بهوای اشرف و صفی آباد مازندران است متمولین فرنگستان در
اینجا املاک خانههای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان اینجا جمع میشوند هوائی مثل
بهشت رودخانه مثل رودخانه شهرستانک از دره میآید از وسط شهر میگذرد الحق شهری است که
آدم از تماشای آن سیر نمیشود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب گوشه ایست زنها
خوب خانمهای خوشگل متصل در خیابانها و چمنها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند در
حقیقت شهر پاریس است کلیساهای معتبری از کاتولیکی مذهبان دارد و از پروتستانی هم هستند تمام شهر
با چراغ گاز روشن است حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد و تا بالای کوهها همه جا
پیچ و خم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه جا میرود دیروز منچیکوف که در روسیه صدراعظم
بود اینجا خانه خوب و زن و اوضاع زندگی دارد خود او هم بود آمد صحبت شد زن پسرش هم بخصوص

آمد خلاصه در مهمانخانه بسیار خوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالا زن و مرد زیادی تماشاچی
بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی
دکانهای بسیار قشنگ و میدانگاهی بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود رفتیم توی دکانها بعضی
اسبابهای خوب خریدیم همه جا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برگشتیم بعمارت
آتشبازی کردند رفتیم بالا قدری نشسته خوابیدم

روز شانزدهم ربیع الثانی

صبح برخاسته رخت پوشیدم پرنس گرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش دیروز باینجا آمده
است حضور آمد صدر اعظم هم بود نشستیم خیلی صحبت شد او رفت منهم رفتیم حمام حمام خوبی بود با بخار یا
و غیره گرم کرده بودند خزانه کوچک مرمری داشت رفتیم توی آب آمدم بیرون رخت پوشیده رفتیم سر منزل
قدری که گذشت دوک آمد باهم سوار کالسکه روبازی شده رفتیم بگردش جنرال هم با ما بود هوا ابر و بسیار
سرد بود گاهی هم باران میآمد من عرق دار از حمام در آمده و بالاپوشی هم پوشیده بودم در بین راه خیلی سردم
شد گردش میکردیم سر بالا سرازیر از جاهای با صفائی گذشتیم تا رسیدیم ببالای بلندی کلیسائی بود پیاده
شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بغدان که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است
بیادگار پسر جوانی که از او مرده بود خود پرنس و زنش الآن در این شهر اقامت دارند مجسمه پسرش را
از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یکضلع کلیسا است روی مقبره مجسمهای مرمر ساخته اند مقابل
آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در آنجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش بر روی مقبره است
که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است گنبدها
هم بنظر مطلا آمد از بیرون مثل مقبره دختر نیکلا امپراطور روس است که در ویزباد دیده شد
از آنجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوک و جنرال رفتیم از پست و بلندیها و جاهای بسیار خوب
گذشتیم باران شدیدی می آمد آمدیم پائین از دم خانه پرنس گرچکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد
لب رودخانه فواره خوبی بود که دورش را از سنگ مثل سنگ یکوصل طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل آب
شار توی حوض میریخت دوک عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلیون فرانسه و پادشاه روس و غیره در

[illegible]

ودر ایام آنجا منزل میکرده اند بما نشان دادند در این راه که باران گرفت من و دوک تنهائی در
کالسکهٔ سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده باز با دوک بکالسکه نشسته رفتیم بعمارت
وقصر دوک که عمارت بسیار قدیم ودر بالای تپه واقع است که اجداد دوک ساخته اند چشم انداز
بسیار خوبی دارد باطراف وشهر وجنگل وکوه وارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده
بالا رفتیم در مرتبهٔ دوم عمارت نهار حاضر کرده بودند طاقهای عالی با زینت از چهل چراغ وسایر اسباب
وپرده های اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد وپدران دوک که بدیوارها نصب کرده اند
قدری گشته بعد رفتیم سر میز صدر اعظم وشاهزاده های ما وغیره بودند هوا بواسطه باران بسیار سرد
ولطیف است بعد از نهار برخاسته قدری از پنجره های عمارت بصحرا وکوه وشهر نگاه کردیم بسیار
خوب چشم اندازی دارد کوهها وسرحدات سابق فرانسه که پیش از این خاک در جزو دولت
فرانسه بوده پیدا بود اما حالا که مملکت الزاس ولورن پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات
فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را برد بمرتبهٔ بالای عمارت
اشکال شکارها وانواع مرغهائیکه درین مملکت پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند
نشان داد از جمله مرغیست که کوک دوبوا Coq de bois یعنی خروس جنگلی میگویند
در همین جنگلها پیدا میشود سر وترکیبش بقرقاول شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند نیست
مثل دم مرغ چتریست بسیار حیوان خوبیست هیچ از این جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلها مرال
وشوکا وخوک واین مرغها وغیره زیاد دارد بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بگار قدری
معطل شدیم پرنس گرچکوف وزیر روسیه وپرنس منچیکوف وجمعیت زیادی بودند بالاخره رفتیم
بکالسکه بخار نشستیم دوک هم با صدر اعظم پیش من بودند براه افتادیم مابین بادن وکارلسروهه
شهر وقلعه ایست مشهور براستاد که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد
در قصر دوک یک آئینهٔ بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت دو ذرع متجاوز عرض
میگفتند در کارخانهٔ آئینه سازی همین مملکت بادکه در شهر مانهم است ساخته اند خلاصه راندیم تا رسیدیم

بشهر کارلسروه که پای تخت دوک است باهم وداع کرده او رفت و ما از همان راهی که آمده
بودیم رانده عود بویزبادن رسیدیم از بادن باد تا ویزباد قریب سی و پنج فرسنگ مسافت که با راه
آهن در پنج ساعت طی میشود دوک از دختر امپراطور المان سه پسر دارد پسر بزرگش که هفده هیجده
ساله است ولیعهد است خود دوک بنظر چهل سال بیشتر داشت

روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر اسپا که اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت
پوشیده با صدر اعظم و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده از خیابانی که به بیبریش Bibrich
میرفت رفتیم تا باسکله رسیدیم قشون ایستاده بودند آنها را دیده بعد رفتیم بکشتی صندلی و کوزهای
گل وغیره در عرشه کشتی چیده بودند نشستیم بسیار سرد بود همراهان ما بارها همه توی این کشتی بودند اطا
قهای کشتی دو مرتبه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزادها
و سایرین بود اطاق زیر آنرا برای ما معین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم گاه گاه بپائین
میرفتیم هنگام سوار شدن بکشتی امین السلطان و غلامحسین خان عقب مانده همراه نبودند تا کشتی
راه انداختیم آنها باسکله رسیده هرقدر اشاره کرده کلاه برداشته تکان داده بودند کسی ملتفت
نشده بود خلاصه یکی مأمور شد که از راه آهن آنها را بشهر کولون بیاورد و ما رفتیم رودخانه رن
مثل بهشت و طرفین آن همه جا قصر و کوشک و آبادی و زراعت و راه آهن و متصل کالسکه
در تردد است کشتی تجار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد و رفت که حامل سیاح و مسافر و
بار و مال التجاره بود عمق رودخانه تا ده ذرع میشود طرفین رودخانه همه جا کوه پست و تپه است
اما کوه مرتفع هیچ ندارد همه کوه جنگل و زراعت انگور است آدم از تماشای اطراف رودخانه
سیر نمیشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشد که مردمان متمول برای ییلاق آمدن
و عیش کردن ساخته اند الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارات در بالای بلندیها
و توی جنگلها و روی سنگها ساخته و در جلو باغچها و باغات گلکاری خوب احداث نموده اندکه

(بلجیک) که از حد تعریف خارج است خلاصه قصبات و دهات و کارخانجات زیاد دیده شد که
مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کوبلانز Coblentz کشتی ما از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه
چشمه دارد و از رویش راه آهن میگذرد در هر دو طرف قلعه بسیار محکمی ساخته اند اما آبادی عمده
شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ کوه و تمام آن از سنگ است توپ
انداختند درین شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب مانده
بودند در شهر کوبلنس همه قلعجات بسیار محکم است خلاصه از اینجا هم گذشته رسیدیم بشهر بون کشتی
آنجا در اسکله ایستاد همراهان با بارها رفتند بیرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی
از مرد و زن بود رسیدیم براه آهن واگون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم
بشهر کولن از آنجا رو بسرحد بلجیک کرده راندیم همه صحرا سبز و چمن و آبادیست از یک سوراخ کوه
گذشتیم که تقریباً پانصد زرع راه بود اینجاها اغلب طرفین راه تپه و راه کالسکه از دره تنگیست
اینست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سوراخ گذشتیم
شش سوراخ طولانی از دویست الی سیصد و چهارصد زرع سایر از پنجاه الی یکصد و هشتاد زرع
بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن Duren که از شهرهای پروس است از آنجا گذشته بشهر اکسلا
شاپل که باز از شهرهای المان است رسیدیم آنجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صف رفتیم
باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یک استاسیون که نزدیک سرحد بلجیک است کالسکه ایستاد
جنرال بوین مهماندار بحضور آمده وداع کرده با اتباع خود مراجعت کرد کریل مترجم با یکنفر روسی دیگر
که تا بحال همراه ما بودند از آنجا مرخص شده رفتند ما راندیم قدری که رفتیم برودخانه کوچکی رسیدیم
پل کوچکی هم داشت سرحد بلجیک و المان گویا همین رودخانه است اما خداوند عالم قادر طوایف
و ممالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذهب و صنع
خاک آب کوه زمین تغییر کرد که هیچ شباهتی با المان نداشت کوهها قدری بلندتر و پر جنگل هوا سردتر
زبان همه فرانسه مردمانش فقیرتر وضع و لباس قشون و مخلوق بالمره تغییر کرد جمیع اهل بلجیک زبان فرانسه

(بلجیک)

حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند مذهبشان اغلب کاتولیک است اهل این مملکت اکثر
از المان هستند اسم پادشاهشان لئوپلد Leopold دوم پای تخت بروکسل است از ویز
باد تا اسپا با کشتی و راه آهن در هشت ساعت بیشترک آمدیم خلاصه از دره و تپه جنگل و غیره رانده تا
رسیدیم باسپا اگرچه رسما وارد نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان انجا و سواره نظام و جمعیت زیادی از
تماشاچی و غیره آمده سر راه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد جواب دادم مردمان خوبی هستند
اسم حاکم بارن دی پلیزا است سوار کالسکه شده راندیم شهر کوچک قشنگی است توی دره و کوه واقع است
اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به مهمانخانه ارانژ منزل کردیم ما در طبقه زیر
منزل کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اطاقهای بالا و پائین بعد از شام با صدر اعظم و سایرین
رفتیم بکوچه برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما را گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان
کرده بودند اسم کوچه ساعت هفت است کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابها از قبیل جعبه
و شکل و غیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلو دکانها آئینه شکل یکپارچه است که تمام اسبابها
از پشت آئینه پیدا است رفتیم تا آخر کوچه حوض و فواره ساخته بودند با الکتریسیته روشن میکردند
با بلور الوان رنگ آب فواره میدادند بالاخانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند انجا موزیک
میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بعد کم کم برگشتیم بمنزل امین السلطنه و غلامحسین
خان آمدند بعد از ما بکشتی بخاری نشسته بشهر کلون رفته و از انجا با کالسکه بخار آمده بودند به پیش
در انجا یک شخص نمسه از اهل هانوور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است حالا
در المان زنها خیلی مشغول کار و زحمت هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردها
کار میکنند گوش اسبهای کالسکه و غیره را در المان با پاهوت قرمز و غیره میپوشانند که از مگس محفوظ
باشد در برلین و سایر شهرها اطفال کوچک کوله بار سربازی بدوش بسته توی کوچهها میدویدند و
شلوغ میکنند چه قدر خوب است که از طفولیت آنها را عادت بلشکری میدهند سنگ فرش کوچهها
بسیار خوب میکنند سنگهای مربع کوچک بریده کار میگذارند خیلی خوب بهم وصل میکنند اجرهای فرنگستان

بلجیک مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجرتراش طهرانست اسپا شهر کوچکی است یک کوچه معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس کوچه است

روز هیجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپا از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته از جلو میرفت ولایت میکرد از کوچه رفتیم سر بالا بجائی رسیدیم گفتند حام پطر کبیر است وقتی پطر ناخوش بوده آنجا آب معدنی رفته است بعد راندیم سربالا بمسافت کمی شهر تمام شد خیابان و راه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلودار دیگر اسبهای ما را همراه می آوردند رسیدیم بجائیکه مهمانخانه بود دو حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پائین زنی ایستاده استکانها داشت که بمردم آب میداد کسانیکه ضعف معده دارند یا لاغر هستند بخصوص زنها اینجا رفته قبل از نهار از آن آب آشامیده روی صندلیها نشسته از آشپز مهمانخانه غذا گرفته میخورند از خوبها بخصوص از انگلیس خیلی سیاح اینجا می آیند قدری از آبش خوردم بسیار بدمزه بود در بیرون چشمه اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جای پای سنت مرگ است که یکی از مقدسین فرنگیها هر زنیکه حامله نمیشود آنجا آمده پای خود را میگذارد و توی این اثر حامله میشود خیلی عجیب است در ایران هم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابان دیگر برای مهمانخانه و آب معدنی دیگر رفتیم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب صباح شده قدری توی جنگل و خیابان اسب دوانیده بار رسیدیم بمهمانخانه و آب چشمه دیگر که از آن بدمزه تر بود از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دوانده پیش آمده نهار رفته قدری بزبان فرانسه صحبت کردم مردی بود نجیب از اهل انگلیس که اغلب در اله آباد هندوستان مسکنی داشته و تازه بفرنگستان آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باریکی رفتیم که بقدر یک سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ها را از راه دیگر برده بودند باران هم می آمد بعد در مهمانخانه دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتیم منزل احوالم بهم خورد از مهمان

(بلجیک)

همان حمام با دن باد که عرق دار با دوک کشته و سرما خورده بودم حالا بروز کرد یکساعت
لرز بدم سرم درد گرفت دکتر طولوزان هم که پیش مسیو کروپ رفته بود امشب آمد خلاصه شب را
خوابیده الحمدلله احوالم خوب شد

روز نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابر است و باران میآید آفتاب اینجا با هیچ دیده نمیشود امروز روز
عیدی از فرنگیاست جمعی از دختران و زنها از کوچه مقابل هوتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچها همه
چراغ گذاشته بودند و درختهای متعدد که توی کوزها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش
کرده کشیش بزرگ را با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دویست نفر همه با لباسهای
سفید خوب طور سفیدی بسر کشیده همه با دسته گل باز دسته دیگر از آنها کوچکتر دویست سیصد نفر
سر چوبها گل بسته در دست گرفته بودند بچهای کوچک از دخترها و پسرهای خوشگل با لباسهای خوب
دستشان چوب سر چوبها شمع علمهای زری و مخمل صورت حضرت مریم را میبردند و با آهنگ خوشی
میخواندند ذکر میکردند عقب سر آنها چهار چوبی را زینت کرده صورت عیسی و مریم بالای آن بود
چهارچوب خالی بود کشیش آمیانه پیاده راه میرفت و این چهارچوب را مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر
کشیش میبردند خلاصه شب رفتیم بتماشاخانه بسیار عمارت مانزدیک بود پیاده رفتیم زن و مرد
زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی مظفرخان هم کوچکتر اما بسیار قشنگ
و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از گاز روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مرد و زن
بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی وغیره درآوردند بعد حقه بازی آمد مردی بود جوان
کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه باز کازنو Kaznou حقه بازیرا در فرانسه پرستیدیژیتاسیون Prestidigitation میگویند بازیهای عجیب درآورد که آدم حیرت میکرد از جمله
ساعتهای مردم را از بغلشان درمیآورد بدون اینکه ابداً دستی بکوکش بزند یا بخواباند مثلاً
در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و مینمود در ساعتی چهار از شب رفته بود دیگری شش
دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده دادم معتمدالملک که در حجره نزدیک با و نشسته

بود معتمد الملک خودش قفل کرده زور زد باز نشد قفل را الوّمی چپلی کرده دو سر آنرا داد دست
مردم بعد معتمد الملک گفت تا چند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمد الملک گفت دوازده حقه باز یکی یکی
شمرد شمرد دوازده که شد گفت قفل باز شو یکمرتبه قفل باز شد گنجفه بازیهای غریب میکرد معتمد الملک یک
چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک زده خیلی
محکم آورده داد دست معتمد الملک بزور پاکت را باز کرد از توی آن پاکت بسته دیگر در آمد هم
چنین الی بیست پاکت همه بسته و محکم در توی پاکت آخری نوشته که معتمد الملک بخط خود نوشته بود
در آورد چهار عدد پول بزرگ در جعبه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد بعد از دور میزی
گذاشته روی میز گلدان چینی بود اشاره میکرد از اینجا یکی این پولها از این قوطی جرینگ صدا
کرده میرفت توی آن گلدان میافتاد بعد که قوطی خالی شد رفت گلدان را از اینجا آورد
پولها همه توی گلدان بود اوّل هم که گلدان را آنجا گذاشت خالی بود همه دیدند خیلی کارها کرد که
دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل و خوش لباسی بود او را پاره
دست مالید تنها میخوابانند پس از خوابیدن زنش غیب میگفت از جمله معتمد الملک نوشت که امشب
شب چندم است حقه باز از زنش پرسید که چه نوشته است بعینها آنچه نوشته بود بطور بسیار قشنگ گفت

روز بیستم ربیع الثانی

انشاء الله بسلامتی امروز به وکسل پای تخت بلجیک باید رفت خانیکوف روس را در اسپا دیدم
بحضور آمد دوازده سال پیش از این در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده است
از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمد لله هوا هم خوب بود
سوار کالسکه شده با صدر اعظم رفتیم بگار کالسکه های پادشاه بلجیک را آورده بودند بسیار خوب
کالسکه هائی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز دیشبی هم دیده شد صدر اعظم حکیم
طولوزان هم در کالسکه ما نشسته بودند راندیم کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوب است
کم تکان میدهد و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیژ Liege رسیدیم که کارخانهای

تفنگ سازی و کالسکه بخار سازی معتبر دارد و از اسپا تا لیژ همه راه دره و تپه و جنگل است
از سه چهار سوراخ هم گذشتیم که یکی از آنها سیصد ذرع میشد اما از لیژ با نطرف جلگه است در لیژ ایستادیم
جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدیم نظام با لباسهای
ماهوت ایستاده موزیکان هم میزدند ازدحام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش بزور مردم را
پس کرده رفتیم توی کالسکه راندیم شهر لیژ بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست و
بلندی دره و تپه واقع است باغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد و راههای کالسکه رو ده
بلژیک را تماماً با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است در بین راهها
الی لیژ گل زرد بسیار قشنگی که بگل با قلاشیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت
که راندیم بشهر برو کسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلجیک است در گار اعلیحضرت پادشاه لیوپولد
دوم با برادرشان که کونت دفلاندر است و همه صاحبمنصبان نظامی و ولایتی وغیره حاضر بودند
تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوار
کالسکه شده من و پادشاه باهم صحبت کنان رفتیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من
و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت
دولتی که در وسط شهر است رفتیم بالا در مرتبه دوم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خود
رفتند بمنزلشان که اطاقهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خودم را برای پادشاه فرستادم
بعد رفتیم بازدید ایشان زوجه پادشاه استقبال کرد نشستیم بعد از ده دقیقه برخاسته آمدم منزل پادشاه
مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر ریش زرد بلندی دارند در زمان ولیعهدی
سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده نوه دختری لوی فیلیپ پادشاه سابق
فرانسه و پسر داعی پادشاه حالیه انگلیس است سه دختر دارد پسر ندارد دو برادرش کونت دفلاندر
عجالةً ولیعهد است و سنا قدری کوچکتر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای
پروس و زوجه پادشاه از شاهزاده خانمهای نمسه و اصلش از اهل مجار است مملکت بلجیک سابقاً از د

(بلجیک) و رتق و فتق امورات با مجلس پارلمنت است که وکلا آنجا جمع شده حکم میکنند مجلس پارلمنت
عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود وکلا جمع بودند روزنامه نویسان این ولایت بسیار آزاد هستند
هرچه بنویسند از هیچکس باک ندارند جمعیت بروکسل قریب یک صد و هفتاد و دو هزار نفر است
جمعیت کل بلژیک ده کرور کسر بیست مالیات قریب سی و هفت کرور قشون در وقت جنگ
صد هزار نفر سابقا تمام این مملکت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل ازین دولتین انگلیس و
فرانسه وغیره جمع شده از آن دولت موضوع کرده به لیوپولد اول که داعی پادشاه انگلیس بوده و او
او را پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طمسون صاحب و چند نفر انگلیس دیگر که برا
مهمانداری آمده بودند اینجا به حضور آمدند صحبت شد لارنس دوازده سال قبل ازین در طهران ایلچی بود
حالا قدری پیر شده است بعد از نهار قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزه های گل توی عمارت
ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای گاز و فواره و حوض کوچک بسیار قشنگی داشت
آب مثل حباب از فواره میریخت انواع و اقسام گلها داشت آنجا گشتیم جلو عمارت میدانگاه و انظرف
میدان باغ بسیار خوبیست برای گردش عامه ساخته اند اما من نرفتم یکباغ هم مخصوص همین عمارتست
شهر بروکسل بسیار قشنگست کوچها راست و عریض اما شهر در پست و بلندی است کوچها و خانهها اغلب
پست و بلند واقع شده اند دره و تپه دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست
خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه سمی خیلی راه بود مردم هم
ازدحام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه بالا رفته در لژ مخصوص نشستیم صدر اعظم و زوجه برادر
پادشاه هم درهمین لژ نشستند شاهزادها و همراهان ما همه با لباس رسمی در لژهای دیگر با همه سفرا بودند
بقدر سه هزار نفر مرد و زن بود تماشاخانه شش مرتبه بزرگیست همه با گاز روشن بود از تماشاخانه
بزرگ پطربورغ کمتر نبود خلاصه تماشاخانه اپرا بود دیمی آواز میخواندند بهمون یک جوب هم میزدند خیلی
خوش آینده میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن نیاد باله دادند بعد از نهار رقصیدند خیلی طول دادند
بالاخره خیتد که پایین آمدم من برخاستم پادشاه با زوجه ایشان با زن با من بکالسکه نشسته رفتیم منزل وداع

بلجیک

کرده ناهار رفتند منهم خوابیدم اغلب پیشخدمتها در مهمانخانه منزل دارند این عمارت که ما منزل
داریم خیلی خوب عمارتیست با زینت پرده های اشکال خوب دارد اگرچه کوچک است امّا بسیار خوب
کشیده اند چهل چراغهای متعدد بزرگ خوب سایر اسباب زینت اطاق از میز و صندلی و غیره همه
خوب و مهیاست چراغ شهر با گاز روشن و بسیار است

روز بیست یکم ربیع الثانی

درین شهر توقف شد صبح بعد از ناهار سفرای خارجه بحضور آمدند از همه دول آنجا ایلچی هست وزرای
بلجیک هم بحضور آمدند و رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش کوچهای شهر را
گشتیم بمیدان کاهی رسیدیم که مجسّمهٔ پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده اند چشم
انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاه زادهای خود مارا اینجا دیدیم پیاده میکردند گفتیم با ما بیایند
راندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده توی کلیسا رفتیم بسیار بنای عالی است پانصد سال است
ساخته اند کشیش آمده مارا باطراف کلیسا برده تماشا داد مقبرهٔ ژرژ پادشاه سابق انگلیس یا
قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیساست بنا و عمله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی مرتفعی
منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب منبت کاری بسیار خوب بعد از گردش از اینجا بیرون آمده
برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم درین شهر ساخته و همان ترکیب نگاهداشته موزه کرده اند
از اسباب و اسلحه ملل حتی قمه و خنجر و کارد ایرانی هم خیلی در اینجا بود خیلی بسلیقه چیده بودند پوست
اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب
ساخته آنجا بپا داشته اند کلاه خود زره زره اسب اسلحه تمام از سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ
و غیره میپوشیده اند آنجا بود قدری گشته آمدیم پائین راندیم برای قصر لاکن Laken
که عمارت ییلاق پادشاه و ملکه است از یک خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست
چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تا بندر انورس که از قلاع معتبرهٔ فرنگستان و متعلق
بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر میگذرد اینجا نیست آبی از خارج
برحمت زیاد و برای خوردن بشهر آورده بجاها راه داده اند خلاصه بعد از مسافتی در آخر شهر

(بلژیک) بعد بباغ قصر لاکن رسیدیم بسیار باغها و خیابانهای تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه است
کسی آنجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد و بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده
چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا بود استقبال کرد نشان
آفتاب را با حمایل آن بملکه دادیم بخود نصب کرد در تالار گنبد داری نشستیم چشم انداز خوبی بشهر
و باغ داشت چند بین تالار اطاقها بود موزیکان میزدند شاهزادها و غیره آمدند در اطاقها گشتیم
فرشهای بافته کار قدیم منقش باشکال خیلی خوب که در خود بروکسل میبافند بدیوارها نصب کرده
بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوبست خلاصه بشهر مراجعت
کرده بباغ حیوانات رفتیم اما چون وقت نبود درست نگشتیم میان قفسی انواع سگهای عجیب دیدیم
کوچک بزرگ رنگ برنگ ماهیخانه کوچکی هم داشت آنجا را هم تماشا کرده رفتیم منزل قبل از آنکه به
لاکن برویم بهوتل دویل Hotel de vilie یعنی نشیمن حاکم و کارگذاران ولایتی رفتیم
بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش
نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرفیل را که صور میدمد نقاش طوری کشیده است که
آدم هر طرف میرود چشم آن صورت با اوست عمل این نقاش بسیار عجیب و معروف دنیاست بدیوارها
عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلو هوتل میدان بسیار بزرگست جمعیت زیادی آنجا بود طولومبه
چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولومبه چیان اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچه‌ها
و خانه‌های شهر را خراب کرده از نو میسازند دیوانخانه عدلیه میسازند بسیار عالی خلاصه عصری
مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت موعود پادشاه هستیم همه با لباس رسمی رفتیم سفرای
خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد برگشتیم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر اوستاند
بانگلیس برویم از این جهت زود خوابیدیم

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بیخوابی شب برخاسته بتعجیل رخت پوشیدم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب

بودند یکفوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیده سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه
نشسته از کوچها و خیابانهائی گذشته رسیدیم بگار همان کالسکههای پرپروزی حاضر بود و فوج سرباز با موزیکان
وغیره بودند با پادشاه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم از مملکت فلاندر عبور شد همه جا جلگه آباد
سبزه چمن باغ و گل است اینجا بزبان فلمنکی که هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند
تجارتگاه معتبر نیست کشتیهای زیاد بود شهر آباد نیست از بروکسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه
بخار امروز خیلی تند میرفت مأمورین بلژیک مرخص شده حاکم و کارگذاران اوستاند حضور آمده نطق
زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم بویژیلانت
Vigilant است لارنسون صاحب و انگلیسهائیکه همراه ما بودند معرفی و راهنمائی
میکردند امیرال معتبر کشتیهای انگلیس که موسوم بماک کلنتوک Mac-clintoc است
و سیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفیست باستقبال آمده در کشتی بود صاحب منصبان
دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تندرو خوبیست صدر اعظم
با عمله خلوت و بعضی دیگر در کشتی ما و شاهزادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند
خیلی منتظر شدیم تا بارها را آوردند و همراهان جابجا شدند من بواسطه کسالت باطاق پائین رفته
قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میز میوهای خوب بود هلوی بسیار عالی انگور سفید و
سیاه بسیار معطر خوب میوه موز که چیز بسیار خوبیست خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوهها را اغلب
در گرمخانه عمل میآورند و قیمت آنها بسیار گرانست مثلا یکخوشه انگور را بدو هزار میدهند وقس علیهذا
خلاصه راندیم نهاری خوردیم همراهان را نهار خوبی داده بودند از بندر اوستاند الی دوور که اول
خاک انگلیس است پنج ساعت راه است این دریای مانش بطوفان و موج زیاد معروفست اما الحمد لله تعالی
دریا بسیار آرام مثل کف دست بود احوال احدی بهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از عقب
سر ما سه کشتی بردیف میآمد دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست یا دیگری دست چپ
برای احترام می آمدند گاهی توپ می انداختند قدری که رفتیم کشتی دیگری آمد که دو پیچ [illegible]

دو توپ داشت بر چرا بهر طرف که میخواستند میگرداندند این کشتی هم آهن پوش است گفتند
زور بخار اسب دارد دیواره کشتی هم چندان از دریا بلندتر نبود میگفتند گلوله توپهای این کشتی
کشتیهای دیگر را خرد میکند دو سه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدا میکرد کشتیهای تجارتی و غیره
بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم بسواحل انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی
باستقبال آمده همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهای بخار بزرگ که بزرگان و نجبای
انگلیس در آنها نشسته بتماشا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید رنگ
مثل معدن گچ است خلاصه کشتی رسید به بندر دور بندر سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و
طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای آن زن و مرد و خانمها و نجبا و افواج و سوار
بسیار بودند اینجا ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان با وزیر دول خارجه لورد گرانویل و
اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر وسطی پادشاه دوک ادیمبورغ و پسر سیمی پرنس آرتور در کشتی
ایستادیم پسرهای پادشاه و وزیر خارجه ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مرد معتبر و هم پیشخدمت باشی
است آمدند توی کشتی رفتیم توی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بارها را از کشتی بردند پسر و لیعهد پسر دوم
ملکه جوان بسیار خوشرویی با بنیه است چشمهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست
سنش باید بیست و هفت هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش باریکتر و
قداش کمتر است ایشیک آقاسی باشی اسمش لورد سیدنی Lord Sydney مرد پیر
قوی بنیه ایست خلاصه بعد از اسکله بالا رفتیم ازدحام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه بخار شدیم من و
پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار
کالسکههای خوبی بود هیچ چنین واگونها دیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتیم بعمارتیکه غذا حاضر کرده
بودند پیاده شدیم من رفتم باطاق کوچکی حکیم الممالک که چندی بود اینجا بود دیده شد بعد گفتند حاکم
شهر دوور نطقی حاضر کرده است باید بخواند رفتم بتالاری بالای پله بلندی ایستادم همه شاهزادهها و اعیان
انگلیس شاهزادهها و سایر نوکرهای ما بودند حاکم نطق را مفصلا خواند بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم

جواب دادیم لارسون بانگلیسی بیان کرد مردم دست میزدند بعد برگشته رفتیم سر منزل همراهان همه
بودند غذای گرم پخته و میوه وغیره آوردند خوردیم بعد برخاسته باز با همان اشخاص در کالسکه بخار
نشسته راندیم همه جا از بغل کوه و دره میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دو تای از آنها بقدر ربع
فرسنگ و بسیار تاریک و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایر زمینها ندارد جنگل زیاد دارد
درختهای قوی آبادی متصل زراعت زیاد محصول انگلیسها معروف دنیاست ضرور بنوشتن
نیست از نزدیک قصبه و آبادی شیسلهورست گذشتیم که مقر ناپلیون سیوم بوده و هم آنجا وفات
شده است قبرش هم آنجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی جائی را
ببیند از بس تند میرفت از عراده با آتش در آمده یک کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد
کالسکه‌ها را نگاه داشته آمدند پائین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باول
شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاتصال کالسکه از هر طرف
عبور و مرور میکند و از دود کارخانها وغیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت بامها میراندیم خلاصه
رسیدیم بگار ایستادیم تماشاچی و جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاصه نواب ولیعهد
انگلیس معروف به پرنس دوکال *Prince de Galles* همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر
بودند پیاده شده من و ولیعهد و صدر اعظم و لرد موبلی *Lord Morley* مهماندار بکالسکه
روبازی نشسته راندیم طرفین راه و بامها و بالاخانها مملو از زن و مرد و بچه بود و بسیار اظهار خوشحالی
میکردند هورا میکشیدند دستمال تکان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سر و
دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت جمعیت این شهر را متجاوز از هشت
کرور نفس میگویند زنهای بسیار خوشگل دارد نجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد
میبارد معلوم است که ملت بزرگیست و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش
و تربیت بآنها داده است اینست که مملکتی مثل هندوستان را مسخر کرده و در بعضی دنیا و سایر جا
های عالم هم متصرفات معتبره دارند سربازهای بسیار قوی هیکل خوش لباس سوارهای زره پوش خاصه

بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس اسبهای قوی خوب امّا
عددش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر با این تفصیل نصف راه را که آمدیم باران شدیدی
آمد مردم را سراپا تر کرد منهم خیلی تر شدم اما سر کالسکه را گفتم پوشیدند صدر اعظم و لورد موّلی سرشان باز
بود و بالمرّه تر شدند تا رسیدیم بعمارت بوکنگام Buckingham که منزل ماست پیاده شدیم
این عمارت منزل شهر پادشاه است عمارتیست بسیار عالی و بزرگ ولیعهد و سایر شاهزادگان همراهی
کرده ما را بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در
جلو عمارتست چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب درو کردی دارند مثل عرّاده که اسبها
میکشند و از عقب چمن یک اندازه بریده شده میریزد توی عرّاده دریاچهٔ طبیعی بسیار خوبی با کشتی
و قایق برای تفرّج دارد چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشهٔ باغ درختهای جنگلی بسیار قوی
و گلهای بسیار خوب طاوس بادی آنجا یک درنا هم توی چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل و
خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر وندزور هستند که شش فرسنگ الی شهر مسافت
دارد امّا با راه آهن در نیم ساعت میروند در روی پلّها و توی عمارت سرباز پیر انگلیس با لباس
چهار صد سال قبل از این از عهد الیزابت Elizabeth ملکهٔ انگلیس ایستاده بودند لباس عجیبی است

روز بیست و سوم ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز بدیدن نوّاب ولیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانهٔ خوبی دارند هفت هشت
طفل بسیار شیرین دارند زوجهٔ ولیعهد دختر پادشاه دانمارک و خواهر زن ولیعهد روس است
ولیعهد روس و زوجهٔ ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده دیکها هی هم خوابیده
ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق وغیره اشکال شکار و
ببر وغیره بود خلاصه برخاسته رفتیم بدیدن پرنس آلفرد که ملقّب بدوک دادنبورغ است خانهٔ او هم بسیار
خوب است سرهای شکارها و سر فیلی که در دماغهٔ افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال
خشک کرده پشت شیشهها وغیره چیده بود اسباب شکار هم بود و پرنس از تور بیرون رفته بود مشق افواج
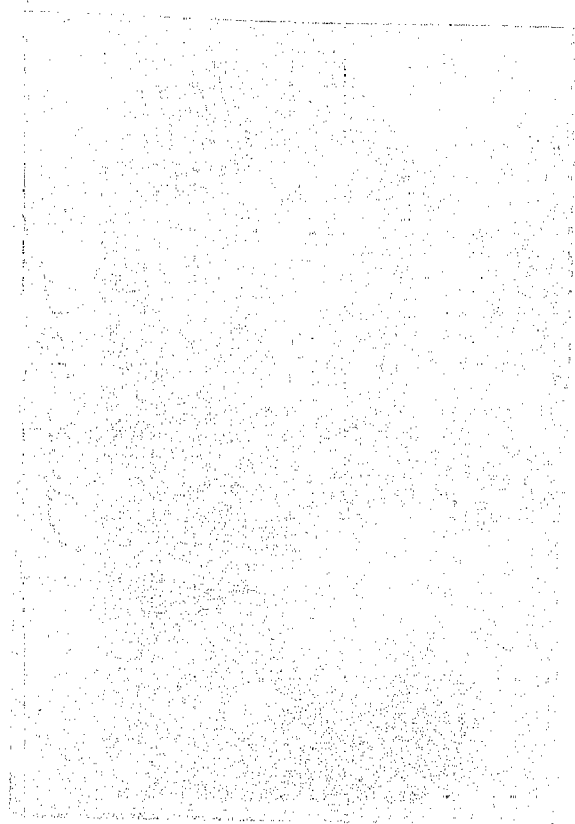
از اینجا به خانه دوک دکامبریج پسر عموی پادشاه رفتیم خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون
انگلیس است بخصوص توپخانه و جبه خانه مرد پیریست اما با بنیه و قوی هیکل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است
مرد معتبریست قدری صحبت شد رفتیم خانه خواهر همین دوک کامبریج که زوجه دوک تک است
که یکی از شاهزادگان و نجبای المان و جوان بسیار خوبیست سبیل کمی دارد و خوشگل است خانه و باغ
خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بود
زود برخاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم تالار بالای عمارت همه شاهزادهای ما و صدراعظم
وغیره بودند ایشیک آقاسی باشی پادشاه با همه سفرا آمده ایستادند یکان یکان احوالپرسی کردیم ایلچی
کبیر روس بارون برنف مردی پیر و حالا سی سال است در لندن ایلچی است مسیو روستم پاشا ایلچی کبیر
عثمانی از اهل یونان و مرد معتبریست مسیو بیست ایلچی اوستریا مرد پیر عاقلی و بزرگیست سابقا صدر
اعظم نمسه بود و از اهل المان است سفیر فرانسه کنت دارکور از نجبای فرانسه است سایرین هم بودند
سفیر دولت ژاپون هم اینجا بود نواب راجه دولیپ سنگ پسر رنجیت سنگ معروف هم بود
بیست سال است در لندن است مواجب زیادی دولت باو میدهد جوان خوش چشم و ابرو است
زبان انگلیسی حرف میزند جواهر و مروارید زیادی بخود زده بود شاهزاده هنداست بعد از رفتن اینها
کل وزرای انگلیس که حالا از دسته ویگ هستند لرد گرانویل وزیر خارجه لرد گلادستون صدراعظم
دوک دارگیل وزیر هندوستان و سایر وزرا و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی با لرد گلادستون و وزیر خارجه
انگلیس حرف زدیم بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارات بالا را هم گشتیم عجب عماریست اشکال و پرده‌های
بسیار خوب دارد شب بجهت شام بخانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از آنجا هم بخانه دوک دسو
ترلند که از نجبای انگلیس و سالی یک کرور مداخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانه ولیعهد شام
خوردیم شاهزادهای ما صدراعظم وغیره وزرای انگلیس ولیعهد روس زنهای هر دو ولیعهد بودند بعد از
شام رفتیم خانه دوک دسوترلند زن نجیب معقوله دارد خانه اش خوبست جمعیت زیادی بود در
تالار طولانی روی صندلی نشستیم زنها و شاهزادهای انگلیس و شاهزاده هندی نواب ناظم بنگاله هم

(انگلیس) با پسرش بودند دو سال است برای امری بلندن آمده همین جا مانده اند نوهٔ تیپو صاحب
معروفست خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدم *

روز بیست و چهارم ربیع الثانی

باید برویم بقصر وینیدزور که مقر علیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخار یکساعت
مسافتست خلاصه رخت پوشیده با صدر اعظم و لرد مورلی سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیاد
از حد سر راه و طرفین راه ایستاده بودند بقدر کالسکه بود که حساب نداشت از خیابان های پارک
و شهر گذشته رسیدیم بگار سوار کالسکه بخار شدیم کالسکه های بسیار اعلی و طرفین کالسکه یکپارچه از بلور بود
از جاهای آباد و صحرا و چمن گذشتیم تا قصر وینیدزور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر میآمد
نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملتزمین با هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم
علیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان را گرفته بازو داده رفتیم
بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پرده های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص
شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خود شان را معرفی کردند ماهم شاه
زاده ها و صدر اعظم وغیره را معرفی کردیم لرد شامبرلاند Lord Chamberland
که وزیر دربار پادشاهیست نشان ژارتیر Jarretière مکلل بالماس را که بزانو بند
معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خود شان
بما دادند و حمایلش را انداختند جوراب بند بلند را هم دادند داستان این نشان از قراریست
که در ذیل نوشته میشود مورخین را در باب نشان موسوم به ژارتیر که ادوارد سیوم پادشاه
انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه عیسوی در قصر وینیدزور اختراع نمود دو عقیده است یکی آنکه
بیادگار فتح کرسی که فلیپ چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد دیگر اینکه
در یکی از مجالس بال جوراب بند کنتس دو سالیسبوری معشوقه ادوارد افتاده اسباب خنده حضار
شده بود پادشاه از کمال غیرت و علاقه که با او داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را

او اگر و مفتضح باد کسیکه خیال بد بکند Honni soit qui mal y pense
که همین عبارت الحال در تسمهٔ نشان زانو بند نقش است و گفت همین بند جوراب را بقدری محترم
خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشند این شد که آنرا نشان اول دولت قرار داد و سوای
پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشانست و شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه با حدی این نشان
داده نمیشود و عدد حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد
خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته نشستیم منهم نشان و حمایل آفتاب مکلل بالماس را با نشان تصویر
خودم بپادشاه انگلیس دادم ایشان هم با کمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخاسته سر میز رفتیم
سه دختر پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود و اسمش لیوپولد است نشسته بودند این
پسر امروز الی کاره باستقبال آمده بود بسیار جوان خوشگلی است لباس اکوسی پوشیده بود وضع لباس اکوسی
این است که زانو و بالای ران مکشوف است یکدختر شانزده ساله پادشاه هم همیشه در خانه ایشانست هنوز
شوهر ندارد و دو دختر دیگرشان شوهر دارند شاهزادگان و صدر اعظم و لرد گرانویل وغیره بودند
نهار خوبی خورده شد میوه های خوب سر نهار بود بعد پادشاه دست ما را گرفته با طاق راحتگاه برد
خودشان رفتند قدری آنجا نشستیم سواره نظام زره پوش خاصه با یکفوج در میدان کوچک جلو
قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگرچه کم است اما بسیار
خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزدند خلاصه
خیابان عریضی جلو قصر است که طولش یکفرسنگست و طرفین آن دو ردیف درخت جنگلی کهن قوی
سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل و سبزه آمدیم پائین سواره کالسکه شده با صدر اعظم
و لرد همراه از خیابان راندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب ما میآمدند زن و مرد زیاد و زنهای
خوشگل و بچه و بزرگ از اهل خود وینزر و سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه می گشتند
خیلی تماشا داشت تا قدری که رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل گلهٔ گوسفند قریب هزار آهو در
چمنها و خیابانها ول کرده اند دسته دسته میچریدند از آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم نمیتواند آنها

(انگلیس) اذیت کند فی الحقیقة آهو نیست بلکه مابین مرال و آهو و شوکا حیوانیست بسیار خوب خلاصه
درخت و چمن انتها ندارد دو فرسنگ رفتیم از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای
انبوه بلند همه گلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز وغیره داده بود از جنس خرزه انقدر باصفا بود که فوق
آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دختر زیادی دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته
بعمارتی کوچک بسیار باصفا رسیدیم که مال پادشاهست اینجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاه
زاده ها وغیره همه آمده رفتند سر راه آهن ما سوار قایق شده رفتیم آنطرف آب جمعیتی از زن و مرد
بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم بنمونه کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بیست و چهار توپ
بقدریه نورک داشت توی آنرا تماشا کرده آمده بیرون با قایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه
شده از راه دیگر که باز همه چمن و خیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به وینزور و از اینجا بکالسکه
بخار نشسته راندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم
بمنزل عمارت وینزور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد شبیه بابنیه قدیمه
که از سنگ ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما
میان عمارت بسیار با زینت و قشنگ و پر اسباب اطاقها تالارها و دالانهای بسیار خوب و موزه
اسلحه دارد سن پادشاه پنجاه سال است اما بنظر چهل ساله مینماید بسیار بشاش و خوش صورت هستند
امشب را در خانه لرد مر Lord Maire حاکم شهر قدیم لندن مهمان بشب نشینی و سوپه هستیم
شب را سوار کالسکه شده راندیم از عمارت ما تا منزل لورد مر یکفرسنگ تمام بود همه طرفین راه و
کوچه آنقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منهم متصل با همه تعارف میکردم همه
کوچه ها از چراغ گاز روشن است علاوه بر آن از بالاها و پنجره خانها روشنی الکتریسیته کوچه را مثل روز
روشن کرده بود و بعضی چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانها و کوچه وغیره درست کرده بودند شهر
و کوچه را آئین بسته بودند از عمارات عالی و دکاکین زیاد و مرغوب و میدانها گذشته تا داخل دروازه
سیتی شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لورد مر حاکم همین سیتی است دیگر اختیار سایر شهر و محلات ندارد یعنی

حاکم ندارد و هر محله مشورتخانه دارد و اگر امری اتفاق افتاد به پلیس باشی که کرنه باشی آن
ست رجوع میشود و هم به پره او خله رجوع میکنند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه جوانها
ب با لباس معین اهالی شهر زیاد از پلیس حساب میبرند هر کس به پولیس بی احترامی کند قتلش واجب است
صه وارد و در خانه لورد مر شده از پله بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس و زنها همه ایشان و
ی خارجه و شاهزاده های ما و غیره و شاهزادگان و شاهزاده خانمها و خانمهای معتبر و بزرگان
وزرای انگلیس بودند با هر دو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است
حاکم لندن می نشیند اسم عمارت گیلدهال Guild Hall است سالی که مرتبه این حاکم
انتخاب اهل شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ
ارقه و کاتبهای زیر سمور و غیره در دست هر یک چوب باریک بلندی دست دیگری شمشیر
قداره بسبک قدیم جلو ما راه میرفتند خلاصه در همان اطاق ایستادیم لورد مر نطقی کرد جوابی دادیم
بعد با این تشریفات بتالار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای گاز داشت رفتیم بازو به زوجه ولیعهد
انگلیس بازو داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند لورد
مر جبه که دامن لباسش خیلی دراز بود و بر زمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم صدر مجلس چند پله میخورد بالا
رفته روی صندلی نشستیم زنهای هر دو ولیعهد طرفین ما نشسته سایرین همه ایستاده بودند لورد مر بزبان
انگلیسی خطبه از روی نوشته در تهنیت ورود ما و دوستی و اتحاد دولتین انگلیس و ایران خوانده بعد از
بزبان فارسی چاپ زده ورقی از آنرا بدست فارسی دانها دادند بعد از اتمام تقریر لورد مر
صدر اعظم همان فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بزبان انگلیسی
ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از طلا که مداد داشت با ورقی که در آن
اسم نوشته بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد برقصد اسم آنجا بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند
بعد مجلس رقص شد من در همان جا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد با زنها و غیره همه میرقصیدند
بعد از اتمام رقص باز بازو داده بزوجه ولیعهد انگلیس رفتیم برای سوپه که شام بعد از نصف شب است

۹۰ اینجا از تالارهای بزرگ و پلها و راهروهای زیاد که همه مملو از مردوزنهای خوشگل بود
گلها و درختها که در کوزه کاشته در پلها و اطاقها گذاشته بودند گذشته رفتیم بتالار بزرگی که میز
چیده بودند قریب چهارصد نفر سر سفره بودند شخصی از اهل سیتی که نایب لردمر بود عقب
من ایستاده بود و هر دفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضر باشند برای توست
باین معنی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد و همه باید برخیزند و بخورند اول لردمر
بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس توست کرد بعد باز لردمر توست کرد و هر دفعه این شخص اهل مجلس
قبل از وقت خبر میکرد خلاصه بعد از تمام شدن برخاسته رفتیم بمنزلهای خود خواستیم برویم در بر
گشتن هم که نصف شب بود و باز بهمان طور جمعیت بود امشب در کالسکه با من ایشیک آقا
باشی و صدراعظم بودند . پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر وینزور برود
ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت کرده است من امروز نوشتم

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

امروز رفتیم بکارخانجات ولویچ Woolwich که جبه خانه و توپخانه و آهنگرخانه دولت
انگلیس است از عمارات ما تا آنجا با کالسکه اسبی دو ساعت راه است که همه را از توی شهر و
آبادی میرود ولویچ که هم که شهریست در حقیقت محله از لندن و متصل بآبادی شهر است صبح سوار کالسکه
شده رفتیم شاهزادگان وغیره هم با پیشخدمتان کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رودخانه
تامیز گذشته باز از کوچهای آخر شهر که اغلب قصابخانه بود و کسبه و عمله که همه از دود زغال رویشان
سیاه شده بود گذشته تا رسیدیم بقصبه و شهر ولویچ که جای بسیار معتبریست و سربازخانهای
سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجاست کنار رودخانه تامیز واقع است دوک
دکامبریج و پرنس الفرد و پرنس ارتور جنرال وود و امیر توپخانه و حاکم نظامی ولویچ و سایر سر
کردهای توپخانه و پیاده وغیره همه باستقبال آمده و جلو افتادند ما با کالسکه راندیم برای
تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه و بازار عبور شد جمعیت زیادی بود طرفین راه هورا

(٩١) میکشیدند منهم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم
الارسم است توپها را با قالب میریزند این تخته را با اسبابی که دارند لوله میکنند بهر اندازه
توپ بخواهند بعد از آن بکارخانه دیگر برده زیر چکش بخار گذارده فشار داده میکوبند و چوبها
بند بند توپ میشود گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکیک کارخانها را دیدم جائی توپ
انداز میکشند جائی دیگر میبرند جائی سوراخ میکنند جائی چکش میزنند توپهای زیادی مصرف
قدیم در جلو کارخانها گذاشته و گلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه خانه همه انگلیس اینجاست
بعد از گردش با و رفتن نزدیک کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده راندیم بعمارت
اول که از پهلویش گذشته بودیم نهار آنجا حاضر کرده بودند تالاریست که صاحب منصبان
بری و بحری و توپخانه آنجا نهار میخورند جای خوبی بود نهار خوردیم بعد از نهار سوار اسب صاح
الجنز شده با پسرهای پادشاه و دوک دکامبریج و سایر صاحب منصبان رفتیم بصحرائی که
من بود برای مشق توپخانه چندان هم وسیع نبود ده پانزده بیست هزار زن و مرد در صحرا و توپها
برای تماشا ایستاده بودند هشتاد عراده توپ بزرگ و کوچک بود از قراری که گفتند این
توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیها و صاحب منصبان خوش
لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن باسمه پر میشود شکل توپ کروپ از عقب
پر نمیشود توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دوباره یورتمه آمده گذشته بعد یورتمه آمدند
بعد دوان دوان آمدند بعد مشق شلیک کردند یکی از توپهای نو بودند آنهم بها چشلیک کردند
بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم منزل شب را باید تماشاخانه برویم رخت
پوشیده با امیر آخور پادشاه که مرد عاقلی است و لرد ... همراهان کالسکه نشسته راندیم جمعیت
زیادی بود در راه با همه تعارف کرده رسیدیم تماشاخانه ولیعهد انگلیس [illegible]
و شاهزاده خانمها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ [illegible] خوب [illegible]
خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود یکی [illegible] از خوانندهای معروف

فرنگستان است مخصوصاً فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار
خوشگل است مبلغ گزافی گرفته بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام Albanie
از اهل کانادای ینگی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتیم منزل

روز بیست و ششم

امروز بعد از نهار رفتیم بباغ وحش حسام السلطنه و نصرة الدوله با من در کالسکه نشسته
بودند ملتزمین هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوچها خلوت بود همه مردم توی چمنها و
بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه ما را که
از اطراف دویده می‌آمدند هورا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوچها و میدانها
عبور کرده تا رسیدیم بباغ وحش پیاده شدیم کالسکه زیادی در باغ و کوچه بود معلوم شد
زیادی بواسطه روز یکشنبه بباغ وحش آمده اند رئیس باغ که مرد پیری گوشش هم سنگین
بود آمد. قدری هم فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچه تنگ
مرد و زن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند انصاف اینست که قلباً بما میل دارند و
از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه وحوش اینجا اقفس بقفس علیحده از هم جدا
اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اول Hippopotame
هیپوپوتام است که اسب دریائیست چیز غریبی است سه عدد بود یعنی یک جفت نر و ماده و یک
بچه هم همانجا زائیده بود، بچه هم خیلی بزرگ بود در بیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب
بودند غذا بدهنش می انداختند دهنش مثل یک دروازه باز میکرد دندانهای بسیار درشت
داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم کرگدن دریائیست ثانیاً میمونی بود بسیار بزرگ
کریه المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه بانسان است صاحبش میرقصاند پا
بزمین میزد و میایستاد حرف میزد انگلیسی بلد بود بعد جلو جلو ما راه افتاد اما میل داشت دستهایش
را گرفته راه ببرند بعد بقفس میمونها انداختند جست و خیز غریبی داشت بند بازی میکرد ثالثاً شیر

باه بحریست که هر دو توی حوض آبی بودند دور حوض مجر بود شخصی بزبان فرانسه با آنها
حرف میزد بسیار تیزهوش بودند جثه شیر خیلی بزرگ است تنش پشم نازکی دارد دست و پایش
ماهی و پرشب پره شبیه است اما با همه اینها بسیار تند راه میرفت در کنار و وسط حوض
صندلی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می نشست رو باهش هم شبیه به شیر بود
و چکمه میرفتند زیر آب مستحفظ صوت میزد همان آن از آب بیرون میآمدند روی سکوی
می نشستند مستحفظ را ماچ میکردند میگفت یک ماچ دو ماچ هرچه میخواست اورا ماچ میکردند
در تماشا داشت رابعًا میمونهای خیلی کوچک بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب فیل و
...ن و شیر یال دار پلنگ سیاه ببر و غیره مرغ و طوطیهای الوان بود غیر از این هم بسیار جاها
...شسته بودم نتوانستم بگردم جمعیت زیاد هم بود معاودت بمنزل شد

روز بیست و هفتم

امروز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم به بندر پورتسموت Portsmouth که
از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت بیخوابی داشتم رخت پوشیده سوار
کالسکه شده با صدر اعظم و شاهزادهها و غیره رفتیم سر راه آهن پورتسموت جمعیت زیادی بود
رفتیم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهایشان و غیره آمدند
آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در ردیف کالسکه ما نشسته راندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کاج
بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پورتسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع
و باستیانهای سخت دارد در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده نطقی کردند تعارف
رسمی بعمل آمده توپ زیاد از خشکی و دریا انداختند داخل کشتی ویکتوریا البرت که کشتی مخصوص
پادشاه و تند رو و بزرگ و خوبیست شدیم با هر دو ولیعهد و شاهزادهها و سرداران بحری
و غیره کپیتان این کشتی اسمش پریس لیزاست نهاری حاضر کرده بودند با سایرین رفته در اطاق
کشتی سر نهار نشستیم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند

برخاسته رفتیم بالا همه آمده بودند دو پسر کوچک ولیعهد انگلیس هم با لباس ملاحی آمده بودند
ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کوچه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند
شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلها داد میزدند هورا میکشیدند سایر تماشاچیان هم
که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای بزرگ و کوچک از حد بودند
روی دریا از تماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایران در همه کشتیها
زده بودند یک هنگامه بود رفتیم تا نزدیک جزیره ویت Wight که در همین دریای
مانش و جزیره بسیار قشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به راید که خانهها
بسیار قشنگ مرتبه بر مرتبه داشت درین جزیره پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساخته اند
موسوم به اسبورن Osborne از دور پیدا بود علی الظاهر خوب عمارتی میشود روی تپه
واقع و دورش جنگل و چمن بود از اینجا گذشته از میان کوچه کشتیهای جنگی عبور شد همه توپ
انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش با سوار قایق شده بجهت ملاحظه دو کشتی اول بکشتی ازنکور
Azincourt رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم
به فیپس هورنبی صاحب منصب زیاد اینجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود زور پانزده
هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پایین
بود رفتیم پایین همه جا حتی آتشخانه و جای خوراک ملاحان و غیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر
جنگ شوند در یک دقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پایین آمده بچابکی تمام مشق جنگ کردند توپهای
بان عظمت را با اسبابیکه داشت میگرداندند بسیار تعجب داشت بقدر سی عراده توپهای بسیار
بزرگ بود کشتی هم زره پوش است ازین کشتی با قایق رفتیم بکشتی دیگر موسوم بسلطان این کشتی
هم بسیار بزرگ و از هر دو ره زره پوش هم تا حدی بیش و زینت دارد توپهای این کشتی کمتر اما بسیار
بزرگتر بود بعد از ملاحظه پایین توی قایق نشسته رفتیم روی کشتی خودمان در قایق با ولیعهد
روس و انگلیس و زنهایشان و معتمد الملک و دوک دکامبریج و غیره بودند یک کشتی بخار

رسید علیه بپای پله کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی
ن چرخ بخار هم بحرکت آمد کم مانده بود پره چرخ بخورد بقایق ما اگر خدا نکرده یک پره میخورد
غرق میشدیم الحمد لله چرخ ایستاده ما بخیر گذشته آمدیم بالای کشتی برگشتیم به بندر پورتسموث
ما در اطاقی ناهار حاضر کرده بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانجاتی را
اسباب کشتی بخار و از هر قبیل میساختند گشتیم بسیار تماشا داشت از آنجا پله را گرفته بالا
یم کشتی بسیار بزرگ جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عمله جات کار میکردند اسم کشتی را ناصرالدین
ه گذاشته بودند پائین آمده سوار کالسکه بخار شده راندیم برای شهر عودلی رسیدیم شب را
مجلس کنسرت یعنی ساز و آواز که در عمارت البرهال است Albert Hall باید
برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدر اعظم وغیره رفتیم از هایت پارک گذشته
داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحبمنصبان انگلیس وغیره بودند اول داخل
بالائی شدیم که عرضش متجاوز از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده بود و گویا آهن هم بود
طرفین و الان همه اسباب کارخانجات دیده شد شیرینی سازی سیگار سازی و توتون
سازی رشته آردی که فرنگیان ماکارونی Macaroni میگویند شربت
آب لیموسازی و سلس سازی که بطرها را در آن واحد پر نموده سرش را محکم میکردند قوطی حلبی
سازی ابریشم کشی پارچه بافی چاپ روزنامه و هکذا انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن
نمی آید در حال اسامی این اسبابها و کارها را درست میکردند خیلی مفصل بود ریاست این اکسپوزیسیون
با بزرگان انگلیس مثل لورد گرانویل وزیر دول خارجه وغیره است آنها هم پیشاپیش ما راه میرفتند
ولیعهد انگلیس و روس وغیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفته رسیدیم بتالارها
متعدد که همه با پرده های اشکال و دورنما وغیره بود پرده های روغنی اشکال بسیار ممتاز که در هیچ
جا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرده ها پرنس الفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس
بحریه است و این پرده ها را صاحبمنصبان و اجزای بحریه هر یک بخیال خود نقاشی کرده باینجا

فرستاده اند خلاصه ازین تالارها گذشته باز بدالانها افتادیم که امتعه که در
زیاد بسیار بود اینجا آورده برای فروش می چینند زنها و دخترهای خوب چه در کارخانهای پائین
کارچه در بالا مشغول فروش امتعه بودند ازانجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این
و عمارات و کارخانها از چراغ گاز بطورهای مختلف عجیب روشن بود اصل کونسرت و
ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع بلند است و دور این گنبد هفت
دارد که همه جای نشستن مردم است همه مملو از زنهای خوشگل با زینت جمعیت زیاد و همه ار
دبندگان سطح زمین هم از مرد و زن پر بود چراغهای زیاد از گاز روشن بود ما هم رفتیم پائین
توی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزرای
انگلیس همه بترتیب روی صندلیها نشستیم جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارت است
و ستونهای آهنی و لولهها دارد که صدای ساز از آنها در می آید بقدر چهار متصل بیک ضلع دیوار
عمارت بود در چپ و راست ارغنون هشتصد نفر دختر و زن بسیار خوشگل چهار صد اینطرف و چهار
صد نفر آنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفیدپوش چهار صد نفر حمایل آبی داشتند چهار صد نفر
حمایل قرمز بالای سر این زنها پسرها با لباسهای خوب آنها هم هشتصد نفر میشدند همه اینها به
آهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنون را یکنفر میزد صدایش خیلی دور
میرفت بسیار خوب زد اما بادش را با بخار میدهند والا یکنفر چه طور میتواند با پا یا با دست
باد بدهد موزیکانچی زیادی هم در مراتب پائین بود چنین مجلس تا حال کسی ندیده است
دوازده هزار نفر بودند از احدی صدا در نمی آمد همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند
خلاصه یکساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رفتیم بمنزل خوابیدم

روز بیست و هشتم

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر وینذزور برای قشونیکه پادشاه میخواهد سان ببیند
صبح از خواب برخاستم وزیر هند و وزیر دول خارجه و صدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی

نست و بیم طول کشید صدر اعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سر میز ناهار صدر
کرد که وزیر هند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند و اهالی شهرهای انگلیس
بیمه تهنیت ورود آورده میخواهند بخوانند رفتیم توی تالار از شهرهای بزرگ
مده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند یهودیها
با ارامنه پچستر و غیره همه ادرس و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای
ی کرد زیاد بودند از جمله گولد سمیت که سرحد سیستان و بلوچستان رفته بود اسمیت
ی طهران و غیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن ولیعهد انگلیس [illegible] بود
ن و غیره و ملتزمین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به وینزر در قصر وینزر [illegible] حقیقة
ست از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پیاده شدیم پاد
تا پای پله پذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه آمدند قدری
یم بعد من با هر دو ولیعهد و سایرین پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب
لدوله شدم جنرالها و صاحبمنصبان انگلیس با یک دسته سواره نظام همه جلو افتادند از
ن طویل جلو عمارت راندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت کاد میدان مشق است یک فرسنگ
درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال عبور نمیدادند متصل هورا
می کشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند بیم آنکه بیفتند اما اسب
من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهن دیده بود هیچ رم نمیکرد و آرام بود خلاصه
بهمان طور رفتیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق اینجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای [illegible]
ولیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیک [illegible]
پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل [illegible]
نیم دایره زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب نداشت [illegible] اطاق
چوبی و غیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعاظم و اشراف [illegible]

به طبقه نشسته بودند بیرقهای شیر و خورشید و بیرق انگلیس همه جا جلو این بصف
زده بودند دو بیرق بزرگ هم یکی علامت ایران و یکی انگلیس در مرکز دایره بپا
که ما آنجا بایستیم خلاصه رسیدیم بزیر بیرق ایستادیم پادشاه هم آماده ایستاده بودند قوی
تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهدها و دوک کامبریج وغیره رفتیم از جلو صفوف قشـ
باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود خدا را شکر کر
نیامد هفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که با لباسهای بسیار خوب و کلاههای پشم
بزرگ از پوست خرس وغیره داشتند بسیار کلاه مهیبی بود این افواج بسیار خوب بودند
فوج با لباس اکوس بودند یکفوج دیگر هم باسم ولیعهد انگلیس است که فوج روی هم رفته قریب هشت
هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدان را دور کردند بعد دور رفته مشق شلیک
کردند شمشیر مرصعی بدست خودم به دوک دکامبریج سپهسالار انگلیس دادم با پادشاه ب
صحبت شد خلاصه بعد از تمام مشق که نزدیک بغروب بود من با هر دو ولیعهد و دوک کا
بریج وغیره تا قصر وینذزور که یکفرسنگ راه بود همه را از توی جمعیت دوانده تا رسیدیم بقصر
پیاده شده رفتیم بالا در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتیم پیش پادشاه وداع
کرده رفتیم براه آهن امشب در خانه لرد گرانویل وزیر دول خارجه بشام و بال موعود بودیم چون ولیعهد
انگلیس و زنهایشان خسته بودند از وینذزور تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد
بواسطه این تلگراف شام را منزل خوردم اما چون وعده داده بودم برای شب نشینی و بال رفتیم
خانه وزیر خارجه اما بال در فورن افیس Foreign Office یعنی در وزارتخانه خارجه
دولتی بود ولیعهدها وغیره بودند رفتیم آنجا عمارت عالی بسیار خوبیست زن وزیر خارجه آمد
جلو دست بادو داده از پلها بالا رفتیم گل و درخت زیادی در پلها و راهروها چیده بودند همه
نجبای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه با زنهایشان موعود بودند رفتیم در اطاقی نشستیم میزی
بود دورش صندلی بعد برخاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفته دور اطاقها و پلها راه رفتیم

بعد با همه تعارف کرده بمنزل رفته خوابیدیم

روز بیست و نهم

امروز به گرینویچ باید برویم که متصل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تامیز واقع است و در حقیقت از محلات
دور دست شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر اعظم بود با معتمد الملک و لرد مهماندار
در کالسکه نشسته راندیم از کوچهای شهر گذشته داخل سیتیه یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف
به رژان استریت Regent Street که همه دکاکین مرغوب بود گذشتیم همه چیز خرید و فروش
اینجا میشود کوچه بسیار مشهوریست آنقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و مبهوت
میشد باز از کوچها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرالیست با همه اعیان شهر
سیتیه آمده بودند دیوار و بروج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه وغیره سلاطین قدیم در اینجا ضبط است
میخواستم امروز تماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تامیز یکفوج سرباز موزیکان وغیره
ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده بیرق
زده بودند صاحب‌منصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند
ولیعهد انگلیس ولیعهد روس با زنهایشان وغیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند ما که رسیدیم
همه همراهان و شاهزادگان ما هم سوای عماد الدوله حاضر شدند رفتیم بکشتی هوا بسیار سرد بود و باد
بدی می‌آمد دود کشتیها و کارخانه‌ها را توی کشتی می‌آورد این رودخانه جزر و مد دارد صبح الی ظهر
آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یکذرع دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسها دیکسون
طامسون لارنسون وغیره بودند کشتی ما جلو و کشتی ولیعهد ها عقب افتاده راندیم آنقدر تماشاچی
روی کشتیهای بخاری و شراعی بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بود و
همه همراه می‌آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست
داخل دوک Dock شدیم دوک یعنی حوضهائیست که برای کشتیها ساخته‌اند کشتیهای
تجارتی وغیره را در اینجا تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجارتی مینمایند یا از متاع خالی
میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است اسباب جر اثقالی دارند

بسیار بزرگ که بارهای تجارتی را از کشتی به خشکی یا از خشکی بکشتی بآسانی حمل میکنند و برای
این دو کماوری از آهن ساخته اند برودخانه که وقت عبور و مرور کشتی بآسانی باز و بسته میشود عرضش
کمست کشتی بزرگ بصعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد
که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با بیرق و زنهای خوشگل زیاد بودند خلاصه باز از دوک خارج شده
برودخانه تامیز افتاده راندیم همین طور جمعیت توی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه در طرفین راه
ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی رانده وارد گرینویچ شدیم اینجا
مدرسه بحری انگلیس است و عمارات عالیه دارد از کشتی در آمده رفتیم بعمارت وزیر بحری که بسیار
عمارت بزرگ کهنه ایست دویست سال است ساخته شده است ولیعهد با زنهاشان
وغیره بودند در این تالار اشکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحریست شاه نشینی داشت پله
میخورد رفتیم بالا میز نهاری انجا برای ما چیده بودند با شاهزادگان وغیره نشستیم میز نهار سایرین
خیلی طولانی جمعیت زیادی از مرد و زن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خونی لورد نلسن را
Lord Nelson که در جعبه بود بما نشان دادند گلوله به اپولیت او خورده بشانه
اش فرو رفته بود جلیقه سفید او که خونی بود دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار است
که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنگ کردند و با وجودیکه لورد نلسن کشته شد باز فتح را
انگلیسها کردند خلاصه بعد رفتیم ولیعهد با زنهایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصد
خانه بروم رفتم بمیدان مدرسه بحریه کشتی جنگی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال
بحری که در آنجا مشق عمل بحری کنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم
قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج رصدخانه روی تپه بلندی ساخته اند
پله های سنگی دارد و دوربین های بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند
و بهر طرف که بخواهند دوربین حرکت میکند منجم باشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته است
چشم انداز بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانه تامیز داشت بعد آمدیم پائین سوار شده رفتیم
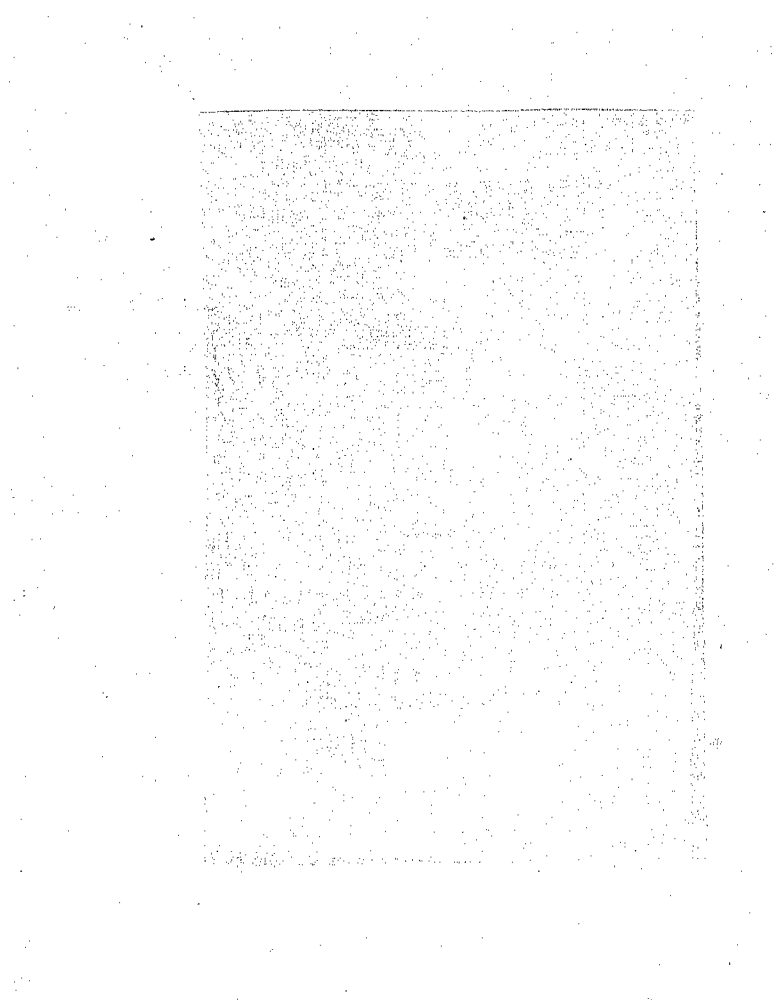
باسکله سوار همان کشتی شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطهٔ جزر و مد کم میشود این
دفعه چون از دو کها برنگشته از راه راست رودخانه رفتیم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم
جمعیتی پیاده زیاد ایستاده بودند تا رسیدیم بجای پارلمنت عجب بنای عالیست بروج بلند دارد گفتند دوازده
کرور خرج بنای اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف
چپ مریضخانه سنت توماس Saint Thomas که بسیار عالی است از کشتی در آمده
سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب را در مرتبه بالای همین عمارت مجلس بال است
شب رفتیم بالا همه بودند دست زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقص متعارف
بال بعد مرد اکوسی با لباس اکوسی آمده نی انبان زد مثل سورناهای ایران صدا میدهد پرنس الفرد
پرنس آرتور و دیگران رقص اکوسی کردند خلاصه بعد از این رقص مجلس بهم خورده رفتیم اطاق دیگر
برای سوپه غذا و میوه و غیره سر میز چیده بودند همه خوردند شاهزاده هندی هم بود بعد پائین
آمده خوابیدیم فردا باید برویم بشهر لیورپول منچستر و قصر ترنتام که مال دوک دوسوترلاند است

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمد الملک و لرد مورلی توی کالسکه
نشستند صدراعظم و شاهزادهها و اجزا در لندن ماندند خلاصه از کوچه رژان استریت گذشتیم
که دکاکین بسیار خوب پر اسباب دارد از همه چیز دنیا مهمانخانه بسیار عالی هم که اغلب ینگی
دنیائیها آنجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد اسمش مهمانخانه امریکائیست رفتیم تا بگار
رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندیم از لندن تا لیورپول پنج ساعت راه است و پنجاه و هشت
فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین پست و بلند دارد
همه جا جنگل و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتیم
شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سر راه بود چینی انگلیس را آنجا میسازند
نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن

تا فاصله کار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بودند امروز وسط راه از پل
بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه مرسی *Mersey* ساخته اند که همین رودخانه
از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است
خلاصه از کار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحبمنصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بودند
حاکم سوار کالسکه شده جلو افتاد ما هم از عقب معتمد الملک و لورد پیش ما بودند شهر لیورپول
شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با ینگی دنیا مراوده دارد و از ینگی دنیا تجارت
گندم و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کند مهاجرین زیاد از
انگلیس و المان و غیره از این بندر به ینگی دنیا میروند از قراری که معلوم شد سالی زیاده از دویست هزار
نفر مهاجر از این بندر به ینگی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر برنمیگردند خاک فرنگستان یک کمپانی
معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه جلو شهر لنگر
انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت
اسم یکی از آن دو کشتی اوسیانی و خیلی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه انقدر جمعیت در
طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بودند کالسکه نمیتوانست عبور کند از بالا
پنجره ها و بامها کوچها انقدر هورا میکشیدند که گوش آدم کر میشد یکنفر پیره زن یا طفل در شهر نبود که تماشا
نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد و بالنسبه با اهالی لندن اینجاها فقیر
بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصعوبت امر معاش میکنند راندیم بمیدان کاهی رسیده
پیاده شده داخل عمارت سن ژورژ *Saint-Gorges* شدیم تالار و ایوان بزرگی
بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشستیم زن و مرد زیادی در تالار بودند حاکم خطبه
خواند نطقی از دوستی و اتحاد دولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لارد بنیون ترجمه کرد طمسون
و دیکسون هم بودند بعد برخاسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود
در اطاق قدری معطل شدیم باران کمی هم آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهار گذاشته بودند

... یتی باقوس کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی در میدان
... جلو عمارت جمع شده بودند ما هم جلو پنجره قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتیم باز باطاق خلوت
قدری ایستاده رفتیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای لب رودخانه نشستیم بکشتی سایرین هم
همه آمدند الی و هنه دربار رفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است
هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم بگار سوار کالسکه شده
از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت بقصر ترنتام که ملک دوک دوسترلاند است
رفتیم کالسکه بخار دم در باغ ایستاده دوک و اتباعش حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم چمن
خیابان گل و سگاره هائیکه در وینزور دیده شد اینجا هم بود توی چمن پیچ پیچ بند خانهای تکتک
دوک برای باغبانها و سرایدار ها وغیره ساخته است مهمانخانه هم ساخته معبد کوچکی دارند
رسیدیم در قصر پیاده شده وارد اطاقها شدیم رفتیم بگلخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام
گلها و درختهای خرما وغیره در اینجا دیده شد که کمتر جائی بود حوضی در وسط بود کوچک مدور
زن لخت نشسته از مرمر روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر
گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر مکنوع زنبق سفید بزرگ و ابلق تخم ژاپونی که زیاده از حد
خوشگل و معطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بجلو خان عمارت که باغ بزرگیست
اما درختهای کوچک سرو و کاج و درختهای شبیه بنارنج که توی چلیک کاشته در باغچها گذاشته و سبز
کرد کرده بودند باغچهای بسیار وسیع قشنگ پر گل با نواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل مخمل
فوارهای زیاد در حرکت جلو این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کج و معوج که توی آن چند
جزیره کوچک است همه با جنگل و گلکاری و خیابان که با قایق آنجا میرفتند دور این دریاچه تپه‌ها
همه جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغچها همه خیابان های سرپوشیده از درخت گل و تاک چفتها
هم از آهن ساخته اند آنطرف چفتها و خیابانها گلخانهای دوکست که بسیار تمیز و انواع گلها
و برگهای رنگارنگ بنگی دنیا وغیره دارد میوه باین که چیز یا کول خوبیست مثل کدوی کوچک تازه دارند

(انگلیس) اما رنگ پوستش که زرد شد آنوقت میرسد مزه خربزه
میدهد خورد و قدری ثقیل است بزبان هندی مونه میگویند و در بلوچستان سرحدی ایران و هند
بسیار هست شلیل هلو انگور سفید و سیاه انجیر آلو چیالک خیار و غیره دارد و جمیع این میوه ها از زمستان
و نیمرس و رسیده و در گلخانه بمراتب یافت میشود با اسباب و پیچی که تعبیه کرده اند باغبانان می
پیچانند پنجره با باز و سقفهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آمدیم با طاق عمارت اطاقهای
عالی پر اسباب بارنج و پرده های اسکال خوب دارد و قونسول جنرال انگریز که در مصر بود تازه اینجا
آمده است لرد شفرلی استامتن که از اینجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سوئیسی دارد
او هم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود اسمش لک
ریش بلند بزرگی دارد آنجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیها در
اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از نجبای انگلیس آنجا بودند که سالها از رفقا و مصاحبهای
دوک بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوک هم بودند اسم پسر دوک مرکی دو ستافرد
اسم برادر بزرگ دوک لرد البرکا و اسم برادر کوچک لرد رنلد خلاصه شب غذائی خوبی خورده شد
چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردیم یک جائی برای گلوله بازی ساخته اند در وسط تخته دراز بیست
میانش جائی دو مرتبه گلوله چوبی بزرگ و کوچک زیادی توی آنها گذاشته اند طرفین این خط در
زمین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نهر است گلوله را باید بقوت
انداخت که برود به نشانهائی که در آخر چیده اند بخورد هر گلوله که بنشانه خورد میبرند هر کدام
نخورد به آن نهرها می افتد اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمتی اینطرف خط چوبی قسمتی آنطرف
بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده اند گلولها را بتوی خط انداخته خودش می آید نزد اشخاص
بازی کن و نشانهائی هم که خورده افتاده است دوباره بلند میکنند رفتیم آنجا درین بین دوک
و سایرین آمدند بدوک گفتم خودتان بازی کنید یکبار دوک و سایر انگلیسها لخت شده کلاه
از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشای خوبی بود با ناظر خانه دوک که چند روز قبل در صحرا

(انگلیس ۱۰۵) Raite ... خورده بود جی لنکید اسمش رایت بود

روز جمعه غره جمادی الاولی

نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده
رفتیم برای شهر منچستر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب پیشخدمتها وغیره در منزل ماندند امروز هم
از بعضی سوراخهای تاریک کالسکه عبور میشود از شهرها و جاهای آباد گذشته اول بکارخانه کرو رفتیم از
راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی کارخانه میرفت بسیار چیز
قشنگ تازه بود اما زود پیاده شده بتماشای کارخانها رفتیم در آنجا با اسباب چرخ و آلات لوکو
موتیو کالسکه بخار میسازند بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را که گرم که سرخ بود اره
میشود و زیر منگنه برده نرم و تخته میکردند که مایه تعجب بود و همچنین آهنهائی که برای زنجیر ساختن
دراز و باریک میکردند مثل مار سرخی بود که روی زمین راه برود و برای ترکیب آوردن تختهای
آهن و کوبیدن وجمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آنها را وسط آنها میگذا
شتند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا بیرون آمده بکارخانهای دیگر که نازک کاری اسباب
میکردند رفته تماشا کردیم از اینجا سوار کالسکه بخار شده به منچستر رفتیم دو ساعت و نیم از
ترنتام تا منچستر راه است رسیدیم بکار جمعیت اینجا و تماشاچی بیشتر از لیورپول بود شهر منچستر
بواسطه کارخانجات زیاد در و دیوارش مثل زغال سیاه است حتی رنگ رو و لباس آدمها هم همه
سیاه است و جمیع خانهای اینجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهت اینکه اگر رخت سفید
یا رنگ دیگر پوشیده اند فورا سیاه میشود حاکم و بزرگان و نجبای شهر و حکام اطراف در کار حاضر
بودند سوار کالسکه شده راندیم تا بدار الحکومه رسیدیم تالار بزرگی بود در روی یک صندلی که گذاشته
بودند نشستم حاکم نطقی کرد من هم جواب مفصلی دادم اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشوقتی و رضایت
از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت و ملت کمال احترام بما شده است لارد ...
صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتیم باطاق دیگر که نهار چیده بودند قدری
خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای کارخانه پنبه ریسی کوچه بسیار طولانی طی شد

(کلیسا) طرفین راه بطوری ازدحام بود و هورا میکشیدند [illegible]

سیل بملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند [illegible]
زنها مشغول کار بودند ریسمان وغیره درست میکردند در مرتبه پایین پارچه پنبه میبافتند که این
پارچه را بجاهای دیگر برده نقش چیت زده بتمام دنیا حمل میکنند کارخانه پایین بسیار تماشا داشت
بقدر یک میدان بزرگ بود و البته بقدر دو هزار دستگاه بافندگی داشت در هر دستگاه چهار نفر
زن کار میکردند همه را گشتیم یکبار کارخانه از صدا افتاد دخترها و زنها و مردها آواز خوبی خواندند
بعد از تمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم راه آهن سوار کالسکه بخار شده راندیم
برای قصر ترنتام یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوک وغیره همه بودند پیاده رفتیم گشتیم با
باغ را تماشا کرده بعد رفتیم توی قایق نشستیم خود دوک زحمت کشیده پارو میزدند رفتیم در جزایر گشتیم
بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام باز گلوله بازی کردند همه بودند پسر دوک از همه بهتر بازی کرد

روز سه‌شنبه دوم   باید برویم لندن و عصر را در شزیک Chezike
برای گردش و صحبت و عصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوک
وداع کرده راندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو سه تاش
خیلی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دو دره تنگ و طولانی هم عبور شد ارتفاع دره هم
زیاد نبود اما مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگ بود دیگری سنگ و خاک بهم آمیخته معلوم میشود
که به چه زحمت و چه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کار شهر لندن شدیم
جمعیت زیادی بود رسیدیم بمنزل بعد از یکساعت رفتیم به چیزیک این عمارت و باغ مال دوک دو دونشیر
Duc de Devonshire است که از متمولین انگلیس و با دوک دوسوترلاند خویش است
و او امانت بولیعهد انگلیس داده است که ییلاق او باشد جمعیت زیاده از حدی در کوچه‌ها و پنجره‌ها و بامها
بودند صدر اعظم و لرد موری با ما در کالسکه بودند بقدر یکساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل
مدعوین بود به چیزیک میرفت داخل خیابان باغ شده راندیم تا رسیدیم دم باغ مخصوص پیاده شدیم

...ند چند چادر توی چمن باغ زده بودند عمارت مختصری
داشت رفتیم به چادر ولیعهد و زن ولیعهد انگلیس نهار ایشان با خانمها و یا دو سفرای خارجه و وزرای انگلیس
و غیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفتیم پیش ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم
بعد من با ولیعهد انگلیس رفتیم بگردش باغ گلکاری خوبی گرمخانه هم داشت همه مرد با زنهای گشتند
در چادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سرپا ایستاده هرکسی چیزی میخورد و بعد در باغچه در جنب
کوچکی با بیل حاضر کرده بودند که من بیایم کاج بکارم کاشتم این عمل در فرنگستان یکنوع احترام بزرگی نسبت
باشخاص بزرگ است بعد به چادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند به ونیدزور و ما هم قدری
معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم بمنزل شب را فراغت بود خوابیدیم برادر زنهای
ولیعهد روس و انگلیس که پسر پادشاه دانمارک باشد امروز تازه وارد شده بود جوانیست بیست و چهار
سال مجرد منصب بحریه دارد اسمش والدمیر Valdemar با او هم تعارف کردیم به دیدن ما هم
آمده بود روز دیگر باز میرود

روز یکشنبه سیوم

امروز هوا ابر شدید
و هوا سخت و باران شدیدی هم میآید بعد از نهار با معتمدالملک و ملکم بکالسکه نشسته قدری
در های پارک گشتیم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم بشدت میآید باز مرد
و زن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چیزیک که دیروز رفتیم از چیزیک گذشته براه ریشمون
Richemond افتاده از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیر میکردند
باغ بسیار بزرگیست اما میانش نرفتیم از برج باریک بلندی بترکیب چینی میان باغ ساخته اند
چندین مرتبه دارد بسیار جای قشنگی است از دور دیدم خلاصه رفتیم به ریشمون در بالای تپه
واقع است ریشمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندن است جای با صفا چشم
انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوصا برودخانه تمیز از نوع سکارهای و نیدزور و در چمنهای
اینجا بسیار بود چون باران میآمد نشد گردش بکنیم گفتند خانه لرد روسل که از وزرای قدیم معروف
انگلیس است با اینجا نزدیک است میل کردم به دیدنش بروم رفتیم پیاده شده داخل شدم خود با زوجه اش

(انگلیس) استقبال کردند مرد پیریست قریب هشتاد سال دارد

هوش و عقل خوبی دارد از فرقهٔ ویگ Whigh است لازم شد تفصیل ولایت نوشته شود در

دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از و یک هستند که رئیس آنها لرد گلادستون

صدراعظم حالیه و لرد گرانویل وزیر دول خارجه و سایر وزرا هستند فرقهٔ دیگر را که بر ضد خیالات

این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها دیسرائیلی Disraeli و لرد دربی و غیره است

هر وقت فرقهٔ اولی عزل شوند کل وزرا و غیره باید تغییر کرده از فرقهٔ ثانی نصب شوند خلاصه قدری نشستیم

و دو بست سفیر استریا و سایر مردمان پولیتیک آنجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم

بمهمانخانهٔ ریشمون که بسیار مهمانخانهٔ خوبیست چند سال قبل آتش گرفته بود و تازه ساخته‌اند چشم

انداز خوبی دارد تا مه و ابر مانع از دیدن بود باران متصل میبارید قدری اینجا نشسته چائی و میوه

خورده رفتیم منزل روز دوشنبه چهارم صبح برخاستم امروز بعد از نهار کل

وزرای توری بحضور آمدند ناظم بنگاله و پسرش هم بودند لرد روسل هم که دیروز خانه‌اش رفتیم آمده بود

سیمور که در عهد نیکلا امپراطور سابق روس و قبل از آنکه جنگ سواستاپول قطع مراوده با دولت

روس کنند وزیر مختار پطربورغ بود دیده شد و همچنین لرد دربی و لرد مامزبری که هر یک سابقا وزیر

امور خارجه بوده‌اند از معارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند و غیره

آمدند ترکیب و لباس عجیب داشتند رؤسای ارامنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از

اهل پنجاب هند و غیره آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمدخان افغان را

دیدم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ و سوار خوبی است میگفت چند سال در روسیه

بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامهٔ افغانی را مبدل بلباس انگلیسی کرده ولی کلاه آمد

بود رنگ رویش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرد رادکلیف معروف بحضور آمده نشست زیاد صحبت

کردیم این شخص از دیپلوماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال بیشتر در اسلامبول وزیر مختار

انگلیس بوده و بسیار با اقتدار در آنجا حرکت میکرده است در جنگ سواستاپول همه خیالات انگلیسها

ناپلیون اول که قادر خان ایلچی فرانسه از ایران بیرون

کرده و انگلیسها را خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است امانه در ایران ۲

و بخواطر داشت آن ایام را قریب هشتاد و پنجسال دارد حالا هم با کمال عقل و شعور صحبت میکرد

ناخوشی نقرس دارد اگر این ناخوشی را نداشت باعتقاد من حالا هم آن عقل و هوش و بنیه را دارد که

دولت انگلیس منصبهای بزرگ باو بدهد بعد او هم رفت برخاسته نهار کردیم امشب را باید بعمارت

بلور که خارج شهر لندن است برویم آنجا آتشبازی و جشن است امروز قبل از دیدن ورزاد و غیره پمپه

چیان انگلیس آمده در باغ جلو عمارت مشق کردند نردبانها گذاشته بخیال اینکه عمارت مرتبه بالا آتش

گرفته است بچابکی و جلدی تمام از نردبان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم بعضی را بدوش

کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند برای استخلاص مردم از حریق

خوبی کرده اند اما تعجب در این است که از یکطرف این نوع اختراعات و اهتمامات برای استخلاص

انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانهها و جبه خانههای ولیچ Woolwich

انگلیس و کروپ المان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و گلوله و غیره برای زودتر و بیشتر کشتن

جنس انسان میکنند و هر کس اختراعش بهتر و زودتر انسان را تلف میکند افتخار را غلبه میدهد و نشانها میگیرد

خلاصه در بین چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدن بهمدیگر است که خیلی

اوستادی و چابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش ابریشم و پنبه بود در دست داشتند که اگر این

دستکش نبود همدیگر را میکشتند بسیار مضحک و باتماشا بود عصری سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت

بلور که اول اکسپوزیسیون فرنگستان در هیجده نوزده سال قبل در این عمارت واقع شده هنوز هم این

عمارت برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باران شدیدی میآمد که بسیار اوقات

مردم را تلخ کرده بود با وجود این باز جمعیت زیادی از زن و مرد سر راهها ایستاده تهنیت میگفتند

رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدر اعظم و شاهزادهها و سایر نوکرها بودند دم عمارت

چادری زده پرنس الفرد و شاهزاده خانمها و نجبا آنجا منتظر و میوه و شیرینی و غیره حاضر کرده بودند چند

انگلیس ۱۱

دقیقه آنجا مکث شد تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس نیز
زن ولیعهد انگلیس را گرفته داخل عمارت شدیم عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راه همه صندلی گذاشته
زنهای خوشگل با زینت و مرد با مراتب نشسته و کوچه برای رفتن ما داده بودند که باید از میان
آنها بگذریم عمارت از آهن و بلور است و بطوری مرتفع و وسیع که امشب چهل هزار نفر بلیط
باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرگ مرتفعی دارد و وسط گنبد
حوضی است که بطور سنگ طبیعی و کوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میجست
طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت صندلی زیادی گذاشته بودند
من و ولیعهد با زنهایشان و شاهزاده خانمها و شاهزادها همه آنجا نشستیم دوک دکمبریج
نبود گفتند ناخوشی نقرس گرفته است روبروی ما ارگ بزرگی بود مثل ارگ البرت هال موزیکان
چی زیاد با خوانندها بودند میزدند میخواندند و آنقدر جمعیت در آنجا از بالا و پایین و جوانب
و اطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد دوربین دوچشمی آوردند تماشا
کردیم از پشت شیشهای پشت سر ما فواره های آب بسیار خوب میجست زوجه دوک دسوترلند
با دخترش عقب سر ما نشسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی ژیمناستیک
Gymnastique کردند بسیار کارهای عجیب از جستن و خیز و معلق شدن روی طنابها
و غیره نمودند که کار هر کسی است بعد فیلهای پهلوانی ایرانرا آورده فیل بازی کردند بعد دسته
از اهالی مملکت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مرد و زن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیها
عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پاهایشان میکردند میخوابیدند یک صندوق بزرگ
چوبی را مثل پرکاه هر طور میخواستند میچرخانیدند و بهوا می انداختند باز بروی پاهای افتاد شخصی با چشم
بسته میخوابید نردبان بسیار بلندی را روی پای خود راست نگاه میداشت بچه ده ساله میرفت
روی نردبان بازیها درمی آورد گلولهای عجیب بهوا می انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست
داشت که گلولها هر دفعه توی سوراخ جعبه می افتاد یک لنگه در را هم همین طور خوابیده روی پا
پیش
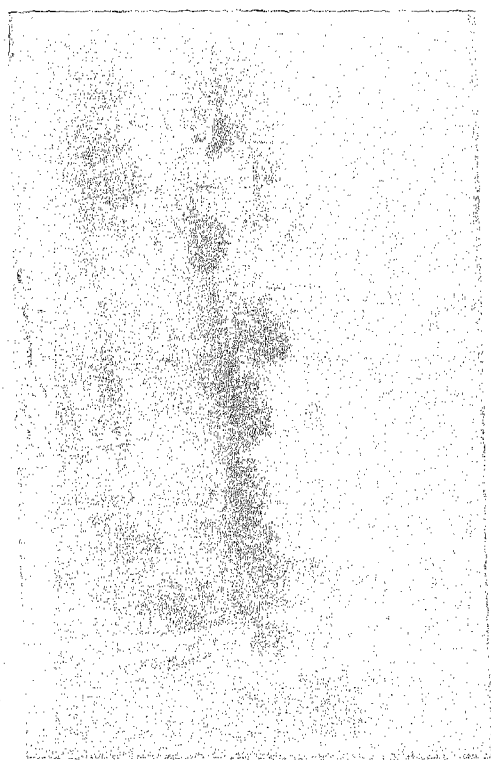
زاید و ولد کرده زیاد شوند روز سه شنبه پنجم

سیتی لندن و کلیسای سنت پول و وست منستر و پارلمنت باید برویم صبح نهار خورده سوار کا
شده رفتیم بسیتی داخل سیتی و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای برجی بسیار کهنه
و قدیم میان آن جعبه بزرگی از آئینه بود دورش محجری از آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم
انگلیس در آن بود جواهر نفیسه داشت بخصوص در یک تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود و بسیار چیزها و
عصا با دیده شد از طلا و ظروف طلا هم قدری بود و شبیه الماس کوه نور را از بلور درست کرده
بودند در آنجا بود و اما اصل الماس را در لندن تراشیده برلیان کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه
میزنند روزیکه برای وداع به دیدن رفته بودم بسینه زده بود نه بسیار الماس خوبیست حالا
چون وقت تنگ بود با سلحه خانه که در همین قلعه است نرفتیم رفتیم بکلیسای سنت پول کشیش اول اینجا ناخوش بود
حضور نداشت نایب او بود توی کلیسا گردش کردم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن و مرد زیاد
بود کسانیکه از معارف در این کلیسا مدفون هستند از این قرار است لرد نلسون دوک دو
ولنگتون از آنجا آمده ببانک دولتی رفتیم از بورس Bourse که تجارت خانه است گذشتیم
تجار معروف لندن با جمعیت زیاد آنجا بودند بدر عمارت بانک رسیدیم رئیس بانک و همه
نویسندگان و اجزای این کار حاضر بودند از پلها بالا رفتیم عمارت عالیست دفترخانه و اطاقها
نشیمن همه را دیدم برای چاپ زدن کاغذهای بانک از قبوض و اسکناس و برای سنجیدن وزن
طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سکه اسباب و آلات خوب و کارخانهای تجار دارند همه دیده شد
بعد اسم خودمان را در کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده رفتیم زیر زمین شمش طلا و نقره زیاد
دیده شد که هر شمشی ده هزار تومان ایران بود بقدر سه چهار کرور پول در آنجا موجود بود خلاصه
برگشتیم منزل چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولا در هر ماشینی که کاغذ بانک را چاپ میکرد
سه قطب نما که هر یک مثل ساعت عقربکها داشت نصب کرده بودند که هر عددیکه چاپ میشد خود
قطب نما از گردش عقربک حساب نگاه میداشت یک حرکت که بماشین میدادند یک کاغذ

...ف و این برای آنست که عمده کارهای بانک کسی
نخواهد دزدی کند یا نیاید اسبابی بود عجیب میزان کردن و سنجیدن وزن پولها که پول بادی از طلا از جای فی
مثل باد وان بیاید میریخت و طرفین آن جعبه ناخنه جائی بود که هر پولی که وزناً سبک بود بواسطه
اسباب بیک جعبه می افتاد و پولی که سنگین و تمام بود بجعبه دیگر ثالثاً اسبابی بود که پولهای سبک را قیچی
میکرد و از اعتبار می انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار
کالسکه شده رفتیم خانه کلادستون صدر اعظم زن مسنی داشت هر دو استقبال کردند دست بزوجه
اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یک حوض بسیار کوچکی در بالاخانه با فوارهای
آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت بپارلمنت و شهر ایلچی کبیر روسیه و عثمانی و آلمان و وزراء
اعاظم انگلیس گرانویل وزیر امور خارجه و دوک دو سوترلاند وغیره بودند قدری نشسته رفتیم به پارلمنت
از ترتیب این عمارت و عده اطاقها و بالاخانهها و دالانها شخص عاجز است میگویند مبلغ گزاف
بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از ششصد سال قبل از این است اما ده سال
قبل از این خیلی بر بنای آن افزوده اند ناظم مجلس لردها که مرد پیری بود اسمش کلیفورد جلو ما افتاده اطاق
باطاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است واقعاً پارلمنت انگلیس را چنین عمارت
عظیمی شایسته و لایق است از تالار بزرگی گذشتیم که تالار واترلو Waterloo مینامند دو
پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند در جنبین تالار نصب است یکی جنگ معروف ترافالگار است
که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده ملاقات ولنگتون با مرشل بلوکر Blucher
سردار سپاه پروس که شریک جنگ واترلو بود بعد از شکست ناپلیون در صحرای واترلو
اسب بهم نزدیک کرده دست داده تهنیت میگویند خلاصه رفتیم باطاق لردها همه بودند عده لردهای
این مجلس از صد نفر متجاوز است قدری نشسته برخاستیم از اطاقها و دالانها گذشته داخل تالار
وکلای ملت شدیم عده اینها سیصد و پنجاه نفر میشود لورد کلادستون و دیسرایلی و سایر وزرای ملت
در ردیفی بودند یکطرف و یک بودند طرف دیگر ردیفی ما در بالا که راه باریکی بود مشرف بمجلس

روی صندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف ...
که ماژوریته Majorite میگویند وطرف اقل را مینوریته Minorite کل وکلا رفتند بیرون
که در بیرون بشمارند مجلس خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دو دقیقه آمدند طرف غالب هم آنهایی بودند که
حالا وزارت دارند بعد لرد گلادستون صدر اعظم آمد پیش ما قدری صحبت شد برخاسته رفتیم بکلیسای
وستمنستر که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوش طرح خوبیست بنایش قدیم و همه از
سنگ است سقف مرتفع طولانی دارد هانری هفتم پادشاه انگلیس ساخته است بسیار عالی اصل
بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوار پا شده است مقبره
خود هانری هم در آنجاست در وسط محجر آهنی بزرگی دارد و از پادشاهان دیگر و سرداران معروف
و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد پانصد و سی پای انگلیس است ارتفاع ۲۲۵
پا اسم سلاطین دیگر که اینجا مدفون هستند ادوارد لوکون فسور هانری سوم هانری پنجم هانری هفتم الیزابت
ستوارت تمام خانواده سلاطین ستوارد و خانواده هانور [illegible] پیت فکس [illegible] پیل لورد
پالمرستون از سرداران اوترام لورد کلید تخت بسیار کهنه آنجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا
روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است
سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن خوابیده است از مصر بفرنگستان افتاده یعنی دست
بدست گشته بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه برگشتیم منزل در عمارت پارلمنت کتابخانه بسیار
معتبریست که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس و غیره در آنها نوشته شده است
با چیزهای دیگر

روز چهارشنبه ششم

باید بوینزور بجهة وداع با پادشاه برویم
نهار را منزل خوردیم ولیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میرویم و خود ایشان هم فردا
میخواهند به بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهة خود داده حالا تمام شده میخواهند ببینند
بآب بیندازند بعد از رفتن ایشان روانه وینزور شدیم همه شاهزادها و صدر اعظم و غیره در رکاب
بودند رسیدیم به وینزور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفتیم بالا ما را بردند

تماشا و تالارهای بسیار عالی و چشم انداز بسیار خوب بطرف
میدان و صحرا دارد باغ گلکاری خوبی در پای عمارت طرف صحرا بود کتابخانه معتبری داشت
بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصور
بنقاشی هند بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان
و غیره بدست آورده پشت آئینه‌ها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی
و زین اسب مرصع تیپو صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه خیلی قدیم
اروپ و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود گلدان بسیار بزرگی از سنگ
ملخیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود گلوله تفنگی که در جنگ ترافالگار لرد نلسون را
کشته بود از بدن او در آورده در قوطی نگاه داشته اند و دکل همان کشتی که نلسون در آن بوده که
گلوله توپ سوراخش کرده است با چند عدد از گلولهای آن توپها در اطاق بود دور دورش مجمر
بود بعضی گلولهای توپهای روس هم که در جنگ سواستاپول گرفته اند با دو قبضه تفنگ و کمی
سربازی از سالدات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمه نصف تنه نلسون را هم از
سنگ تراشیده روی نصفه دکل کشتی گلوله خورده نصب کرده بودند دو توپ هم که رنجیت سنگ
بهدیه فرستاده آنجا بود در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول را
که سنت الیانس *Sainte Alliance* میگفتند کشیده بودند خیلی گشته بعد رفتیم در اطاقی
سر میز نشستیم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لئوپولد که امروز هم تا دم کالسکه باستقبال
آمده بود با لباس اکوسی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوش هیبت بعد از آنکه قدری میوه خوردیم
برخاستیم پادشاه تا دم اطاقی که برای ما معین کرده بودند آمده رفتند من عکس خودم را بپادشاه
دادم بیادگار ایشان هم عکس خود و پرنس لئوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی را پادشاه
از اول ورود بخاک انگلیس الی امروز نسبت بما بعمل آورده اند بعد آمدیم پائین دست پادشاه
را گرفته رفتیم تا دم کالسکه وداع کرده توی کالسکه نشستیم پادشاه خواهش کردند که بحکمای مخصوص

انگلیس ۱۶

ایشان توی کالسکه عکس ما را انداخت و عکاس چند شیشه
قدری که از خیابان رفتیم راه را کج کرده رفتیم بخانه پرنس هلنا دختر پادشاه زوجه پرنس کریستیان
Prince Christian که از شاهزاده‌های هولستین آلمان است که دولت پروس حالا
ولایتش را متصرف است و شاهزاده هنوز ادعای این ولایت را دارد که شاید بلکه صاحب شود حالا
وارد خانه شاهزاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه گلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه بر
خاسته با کالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره دوشس کنت
مادر پادشاه گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی و باروح است
از سنگهای رنگین ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت
موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق ساخته اند دسته گلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم
بسیار افسرده و مهموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جا پرنس لیوپولد همراه بود
اینجا باغ گرمخانه‌های گل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای گاو و باد گرفتن شیر و کره برای
پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی بیادگار کاشتم سوار شده رفتیم سر راه آهن با
شاهزاده لیوپولد وداع کرده رفتیم بشهر وارد منزل شده قدری نشستیم بعد سوار شده بتماشاخانه
مدام توسو رفتیم مدام توسو زنی بوده و حالا بیست سال است مرده پسر و نبیره دارد و جائی ساخته
که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم ساخته اند درست
همان شخص و همان هیئت را بعینه چه مرد چه زن حتی از جواهرات مصنوعی مثل تاج گردن بند انگشتر و
غیره با رختها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده و نشسته
قرار داده اند بطوریکه امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدهد که این آدم یا موم است خلاصه پسر
مدام توسو حاضر بود و نوه اش معرفی میکرد صورت ناپلئون سیوم را با همان لباس توی رخت خواب
با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی‌ها جاندار میان
آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی کدام و آدم مومی کدام است نتوانستم تا اینکه

تا آنوقت معلوم شد که آدم جاندار نیستند اشکال پانیتا
انگلیس و اولاد سلاطین و وزرا همه بود و همچنین تصویر لوئی فلیپ و ولیعهد فرانسه و مادرش ازتنی خیلی
صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قاتل بدنفس اکثرشان شاید
از معارف دنیا بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل اسپلی که میخواست ناپلیون سیوم را بکشد و فرنی
ایطالیائی یکی از آنها آدم را بان آویخته بعمل میرسانند از فرانسها خریده بودند به اینجا بود که بطور آدم
کشتن را نشان میداد میگفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته اند علاوه بر اینها از یادگار
کارهای قدیم در اطاق بسیار بود و اغلب اسباب ناپلیون اول در اینجا بود مثل کالسکهائیکه در جنگ واترلو
بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلیون سوار میشده دیده شد نقشه که ناپلیون
خودش طرح جنگ کشیده بود و کالسکه چی روز واترلو شکل و بعضی رخوت ناپلیون دیده شد و همچنین از
بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی اسبابها بعد آمدیم بیرون زیرا اینجا بازار
وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور بشود میفروشند قدری گشته بعضی بلورآلات و غیره خریدم
از اینجا بمنزل برگشته خوابیدم روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی امروز نهار را
منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم بگار ویکتوریا سوار کالسکه بخار شده راندیم راه آهن
مشرف بیام خانها بود نه یک جا نه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانها یا از سوراخ کوه میگذشت
بیست دقیقه کشید که رسیدیم بگار عمارت بلور پیاده شده از پلها بالا رفته زن و مرد زیاده از حد
بودند قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشندگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود
تفصیل این عمارت از این قرار است بیست سال قبل از این که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را
در هاید پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام بعضی از اجزای آنرا آورده
در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته و اکسپوزیسیون دایمی قرار داده همان
خانها ساختند جای تعیش برای اهالی لندن بنا کردند فوارهها حوضها باغچهها باغها و هر جور چیز که آدم را
مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای لندن است همه روزه بسبیل استمرار هفت

هشت هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروند و آن اثنا میفتند
میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه و دیدم از اهل
ژامائیک Jamaique که بسیار خوشگل بودند شوهرهم داشتند با وجود چهرهای سیاه که
درمیان زنهای سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحتی که داشتند بسیار باجلوه بودند رنگشان
رنگ قهوه پخته بود زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجائی رسیدیم که یک شیر یال دار افتاده
با یک ببر هندوستان که با هم جنگ میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود همه این حیوانها
که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و بر پا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال
مرده نمیشد فرق داد چنانکه بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن
پاره شده و خون میریزد آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها سیر
نمیشود بعد رفتیم عمارتی را که از روی قصر الحمرا که اعراب هنگام تسلط خودشان در اندلس و قول در
اسپانیول بنا کرده بودند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوب است گچ بری و کاشی کاری خوب کرده اند
این عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است
گچ بری و غیره میکردند اما گچ بری اینجا مثل ایران نیست در ایران همه گچ بریها بزحمت تمام با
دست میشود اینجا قالبها از سریشم ساخته اند که انواع نقشها دارد و هر نقشی که میخواهند همان قالب را
بر روی تخته گچ گذارده فوراً منقش میشود فوراً هم خشک میشود آنوقت مثل آجر بدیوار با کار میگذارند
حوض و فواره خوب بوضع اعراب داشت بعد از آنجا رفتیم به ماهیخانه چند پله میخورد زیر زمین
دالان طولانی مسقفی بود هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در آنجا
بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا باز از میان مردم
گذشته از پلههائیکه شب آتش بازی بالا رفته بودیم رفتیم بالا باغ و فوارهها را تماشا کرده بعد باز نشستیم
از توی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست با آدم بهوا برود خیلی راه پیاده رفتیم زن و مرد
و عمله احتساب زیادی هم بود تا رسیدیم باخر باغ دو بالون بسیار بزرگ از آنجا پر کرده مستعد

علم و غیره را از سنگ در آورده اند بمناسبت اینکه حود ولبرت
اهل علم و صنعت بوده است با ازدحام باغ از تماشا برگشتیم بکالسکه نشسته رفتیم منزل شب را بتماشاخانه
درورنلام رفتیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس هم اینجا بود استقبال کرد
دست داده رفتیم بالا در حجره نزدیک سن نشستیم پرنس الفرد هم آمد اوپرا و باله هر دو بود خوب خواندند
رقصیدند رقاصان خوشگل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب
زن جوان خواننده معروفیست نلسن Nilsson نام از اهل سوئد ولیعهد آوردش بالا قدری صحبت کرد
بسیار حراف و زرنگ است همه ساله تماشاخانه های پطربورغ و پاریس و غیره رفته مداخل زیاد میکند حالا بشخص
نام فرانسوی شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ژام گذشتیم این عمارت قدیم
ساخته شده است حالا هم پادشاهان دولت انگلیس اولیای سن ژام میگویند پادشاه سابقاً اینجا
سلام می نشستند بعد از مردن شوهرشان دیگر باین عمارت نرفته اند حالا گویا دوک دو کامبریج اینجا
می نشیند آمدیم منزل صنیع الدوله دیروز رفته بود برای تحقیق منازل و غیره بپاریس رفته است خلاصه کلا احوالات
شهر لندن با کلیه انگلیس اینچه اشتم کما هو حقه نوشتیم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس نوشت مدت توقف
[illegible] تحقیقاً [illegible] نوشت اقتضا و وضع انگلیس همه چیز خیلی منظم
و خوبست از آبادی و تمول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن [illegible] کار رفتن مردم [illegible] است
روز شنبه نهم امروز باید برویم به بندر شربورغ فرانسه صبح زود از خواب برخاستیم در
این هجده روز توقف لندن همه روزه ابر بود و هر روز باران زیادی هم در لندن نمی‌شد خلاصه ولیعهد انگلیس
لرد گرانویل وزیر خارجه لرد سدنی پرنس الفرد پرنس ارتور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده آمدیم
برای کار جمعیت زیادی با کمال تاسف حاضر بودند معلوم بود که اهالی انگلیس همه از رفتن ما خیلی ملول
متاسف بودند رسیدیم بکار [illegible] ویکتوریا ولیعهد وداع کرده رفت اما پرنس الفرد و ارتور با صدر اعظم
در کالسکه با نشستند پسر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند راندیم برای بندر پورتسموت
ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم در نزدیکی بندر [illegible] راه اولی میشود از آباد

و شهرهای معتبری که گذشتیم تا شام اپسوم دور که کت
شدیم جمعیت زیادی بود از قلعجات کشتیها توپ انداختند امیرال زرک مقیم انجا و شام مسیو [illegible]
کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی اسمش اکل و از ناپلئون سوم بوده است که برای سواری خود
ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده اید گذاشته اند کشتی بسیار خوبیست شام خوردیم
مسیو سگاری مترجم فرانسه با مسیو بیستن مترجم و مسیو ملینه وزیر مختار فرانسه که تازه مأمور باقامت در طهران
است مسیو بل شارژدفر سابق فرانسه که در طهران بود با مسیو بلی کپیتان کشتی و سایر صاحب منصبان بحریه
حضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست از بین نزدیک بندر دوور انگلیس است بکاله
فرانسه که از دریا یکساعت و نیم راهست اما از این راه پورتسموت الی شربورغ هشت ساعت راه دریاست
خلاصه کشتی دیگر هم عقب ما بود که سایر نوکرهای ما و غیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین
کشتیها بجهت احترام میآمدند داخل دریا که شدیم امواج بحرکت آمد هوا هم ابر و مه بود بطوری احوال
همه را منقلب کرد که هیچیک را قدرت راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بداحوال شده
رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شربورغ رسیدیم تا نیمه راه هشت فروند کشتی جنگی فرانسه باستقبال آمده
توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسه‌ها سپرده مراجعت کردند و
غروب آفتاب به بندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شده شام خوردیم صاحب منصبان فرانسه از اینقرار
آمدند بکشتی وین امیرال [illegible] حاکم بحری شربورغ و بین امیرال [illegible]   سردار کشتیهای جنگی ژنرال دو مولین
سردار قشون فرانسه در شربورغ مسیو بیته حاکم کل ایالت مانش مسیو لادناک حاکم شهر شربورغ
با سایر صاحب منصبان و اجزا اینها بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی و چراغان خوبی کردند
روز یکشنبه دهم   امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق
شده راندیم برای ساحل بسیار هوا سرد بود رسیدیم باسکله بلند بسیار خوب طاق نصرت خیلی قشنگ
ساخته از گل و بته و دسته‌های گل و چهل چراغ و غیره و انواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و نیزه
ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم بالا جمعیت زیادی از صاحب منصبان نظامی بری و بحری و

[illegible] اند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل مشمع
چیزی میگیرند که مستحکم تر شود و چند طناب بهم بافته مثل تور ماهی گیری بر روی بالون است در زیر
بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبد بقدر جای دو سه نفر بود بالون اول که
بهوا رفت اسمیت Smither نام با یکنفر دیگر ادو Evenau نام در بالون نشسته بهوا رفتند
و بالون از چشم گم شد بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پسر اسمیت که جوانی بود و میگفت تا بحال صد و
هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت بهوا [illegible] آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن
و دومی در یکفرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و فواره ها مردم بطوری ازدحام
کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما باز هم هر طور بود همه حوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه
حاضر کرده بودند بکالسکه نشستیم با اینکه راه سربالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانمها و دخترها و پسرها
همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک عکس
هم از ما انداختند بعد رفتیم پائین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به البرت
هال رفتیم کارخانه آنجا کار میکرد بعد رفتیم بالا که اقسام چیتها و انواع قالیها و ظروف بلوری
ملبتی را با اقسام پارچهای حریر چینی و ژاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدید همه را آنجا ها چیده اند
تماشا کردیم و از آنجا بالا رفتیم بتماشای پرده های صورتی که مردم در سنه ماضی که اکسپوزیسیون باز شده است
بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده میآویزند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پرده ها
بسیار خوب بود اما از پیش فروخته یا مطلقا نمی فروختند بقدر ده پانزده پرده خوب منتخب کردیم اسمیت
صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسیدم قیمتش چند است رئیس اکسپوزیسیون که
مرد فربه ریش سفیدی بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان است
گفتم قیمت خر زنده فقط پنج لیره است اینکه شکل خر است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون
خرجی ندارد جو و کاه نمیخورد گفتم اگر خرج ندارد بار هم نمیکشد و سواری نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت
تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل البرت هال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد   روز جمعه بیست و ششم

(انگلیس ۱۲) امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد انگلیس رفتم زنهای ولیعهد
قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده رفتیم مریضخانه سنت توماس که در مقابل پارلمان
واقع است این مریضخانه را ملت ساخته است از زمان ادوارد چهارم بنا شده و حال و سه سال است
تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله از پول خود پول جمع کرده بجهت
مصارف مریضخانه میدهند که دوا و غذای همه مرضی مفت است بسیار بنای خوبیست همیشه
بقدر چهارصد یا پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت
رئیس حفظ الصحه لندن که اسمش سیمین Simon است با سایر اطبا و جراحان معروف
لندن آنجا بودند اطفال کوچک هر یک تخت خواب و رختخواب علیحده و رخت تمیز داشتند همه را
بجهت مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران زن بسیار
بودند رفتیم باطاقهای دیگر که مردها بودند با وجود ناخوشی هورای بلندی کشیدند در مراتب زیر
اسبابی دارند که ناخوش را روی تخت گذاشته بهمینه بالای کشیدند بدون اینکه خود مریض
حرکت کند اول سنگ بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتیم خانه لرد دارکیل وزیر هند
خانه اش دور بود از هاید پرک وغیره گذشته رسیدیم [illegible] هر دوک سوترلاند
و زن منشی الیست یا دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری
در باغ گردش کرده رفتیم باطاق سر میز نشسته قدری میوه خوردیم دوک سوترلاند هم بود بعد رفتیم
پایین قدری با بچه چادری زده بودند نشستیم شخص اکوسی با لباس اکوسی آمده قدری نی و سرناز و شخص
دیگر با لباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخته مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص دور شمشیرها
کرد شخص معروفی که اسمش ویتستن است اختراع تلگرافی کرده است که مثلا از لندن بطهران که بواسطه این
تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ شده بکمال آسانی خوانده میشود توی باغ
گذاشته بودند رفتیم تماشا کردیم بعد برگشتیم در هایت پارک پیاده شده به بنائی که پادشاه بیاد
آلبرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنگ است و حجاریهای بسیار خوب دارد

[illegible] بود [illegible] کم باش همه را معرفی نمود و منهم احوالپرسی
کردم تا رسیدیم بکالسکه‌های راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه که [illegible]
ولاخره مردم استراسبورغ مثل اهالی و [illegible] المان [illegible] نیستند شباهتشان با اهالی مشرق زمین بیشتر است قلعه
شهر بورغ خیلی مستحکم است از طرف دریا برج و باستیانهای محکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عریض
دارد که همیشه پر آبست گرفتن این شهر بغلبه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست [illegible] نود و نه
سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد [illegible] که خوب بیست با بنای این قلعه از عهد ناپلیون اول است و در زمان
ناپلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکه‌ها براه افتاد و امروز از مملکت لوره
ماندی عبور شد بسیار مملکت خوب پر حاصلی است چمنهای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد دارد
گاوهای خوب در میان کوه چمنها یا دهکده [illegible] بواسطه مرتع زیادی که دارند بوده و درخت گردو زیاد
دیده شد مثل ایران است اغلب گلها و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدیم مثل درخت بید و [illegible]
و گز و غیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است [illegible] زیاد دارد و [illegible] این مملکت [illegible] مشهور است
درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه [illegible] رسیدیم پای تخت لورماندی است [illegible] ساعت آنجا
ماندیم نهار خورده شد شهر بسیار خوبیست بعد از این شهر از چند سوراخ کوه گذشتیم که یکی از آنها تقریبا
یک فرسنگ میشد و قلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشود از شهر بورغ تا پاریس با راه آهن هشت ساعت
راه و نود و [illegible] فرسنگ مسافتست یکساعت بغروب مانده بحوالی پاریس رسیدیم از پل رودخانه سن که در خارج
شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه در داخل شهر [illegible] میشد
میکرد در دقیقه بمحلی رسیدیم موسوم به پاسی Passy که همه رجال و اعیان [illegible] دولت فرانسه
و سایر مردم تماشاچی در آنجا حاضر بودند صنیع الدوله و مرشال ماکماهون که رئیس دولت است [illegible]
دو برو کلی که تازه وزیر خارجه شده و صاحب منصبان دیگر و وزرا و غیره و هم [illegible] حاضر بودند آمدیم [illegible]
با مرشال و وزیر خارجه تعارف شد جای خالی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند [illegible]
پیاده رفتیم مرشال امرا و صاحب منصبان عسکریه و غیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه [illegible]

(فرانسه ۱۲۹۰) وصدر اعظم و مارشال و وزیر خارجه در کالسکه نشسته سوار
شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل دو طرف راه سرباز پیاده و سواره نظام
و ژاندارم با لباسهای خوب ایستاده بودند الی کرانشیلاتیف که منزل ما را معین کرده بودند خلاصه
عقب سر صفوف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از بوا دو بولن عبور شد که خارج قلعه است
دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است باو دو لا گراند ارمه عبور کرده بارک
دوتریومف رسیدیم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از سنگ ساخته اند صورت جنگهای
ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن حجاری کرده اند بسیار بنای عالی است اما در این جنگ
آخر بارپروسها از گلوله توپ زیاده خرابی در آن بهم رسیده است و میان آنرا هم فرش کرده چند لیبا
چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده آنجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فربه و تنومند
و اسمش مسیو دوال M. Duval است با کلانتر آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب
وکلای شهر پاریس هم ماموری چند آمده نطقی کردند جواب دادیم بعد برخاسته سوار کالسکه شده داخل
خیابان شانزالیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است از دو طرف این خیابانها که عبور شد طرفین درختهای
خوب کاشته اند خانهای قشنگ با شکوه ساخته اند تا رسیدیم به پلاس دو لاکونکرد که میل بلندی از
مصر آورده آنجا نصب کرده اند میدان با روحی است دو حوض با فواره داشت اما فواره ها همیشه
نمی جهد هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رودخانه سن گذشته داخل عمارتیکه بجهة ما معین کرده
بودند شدیم در پله عمارت مسیو بوفه که حالا رئیس دارالشورای ملتی است با بعضی وکلا نطقی مبنی بر تهنیت
ورود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تخت خوابی که
بجهة ما زده بودند تخت خواب ناپلیون اول بوده است در زمانیکه ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش
را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی از فرانسه ها دیدیم اولاً آن حالت عزای بعد از جنگ المان را
هنوز دارند و عموماً از کوچک و بزرگ مهموم و غمناک هستند رخت زنها و خانمها و مردم همه
رخت عزا است کم زینت بسیار ساده و گاهی بعضی از مردم آواز زنده باد مرشال زنده باد پادشاه ایران
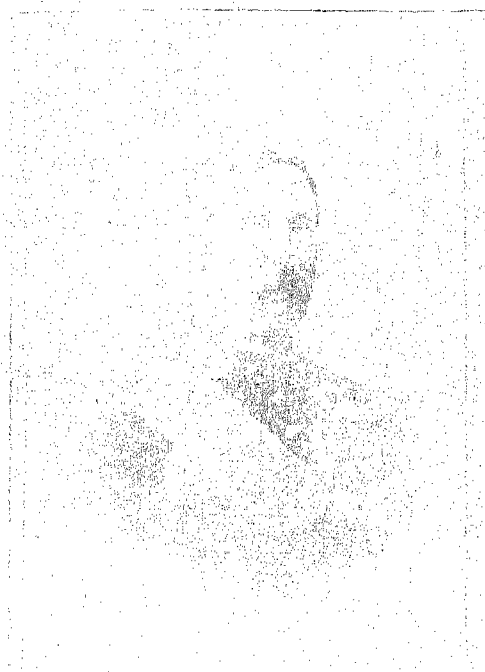
ب باو از بابت میکفت سلطنت و قواعد او محکم و باقی باد
اینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشند که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه
فرقه هستند فرقه اولاد ناپلیون را میخواهند فرقه اولاد لوی فلیپ را فرقه هانری پنجم را میخواهند که از
خانواده بوربون اند با اولاد لوی فلیپ اگرچه یک طایفه هستند اما جدائی دارند جمهوری طلبان هم قوت
زیادی دارند اما آنها هم یک عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ Rouge یعنی جمهوری سرخ را
سرخ طالب هستند که اصل جمهوریت است بعضی جمهوری وسط را طالبند که هم قواعد سلطنت دران باشد
هم پادشاه نباشد بعضی هم یک طورهای دیگر طالبند در میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار
کار مشکلی است و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده با
پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار بشود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دول است و همه
کس پایه او حساب میبرند اما با این اختلاف آراء بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز
ایستاده بودند قریب بیست هزار نفر میشدند این عمارتیکه منزل ماست سابقا دار الشوری یعنی
مجلس اجتماع وکلای ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت
فرانسه وکلا و اولیای دولت همه به ورسایل رفته شهر پاریس را بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند
شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور بخواهند حرکت کنند دولت
چندان قدرت ممانعت ندارد عمارت تویلری که بهترین عمارات دنیا بوده است بالمره خراب شده است
کمونها آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده خیلی تاسف خوردم اما بحمد الله عمارت
لوور که متصل بعمارت تویلریست محفوظ مانده و خراب نشده است هوتل دوویل را که از عمارات
خوب دنیا بوده است و عمارت نشان لژیون دنور را بالمره آتش زده اند مناره وندوم
که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع
جنگهائیکه کرده بود در آن نقش بوده کمونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی
پایه مناره پاریس شهریست بسیار قشنگ و خوش شکل و خوش هوا اغلب آفتاب بسیار شبیه است بهوا

ایران شب سوار کالسکه شده با معتمدالملک وغیره

در شهر گردش کردیم از کوچه ریولی و از خیابان سباستپول که از کوچه‌های معروف است و از میدان

و عمارت توئیلری عبور کرده از بعضی بازارها و غیره گذشتیم چراغ شهر همه از گاز است بسیار روشن

و خوب شهر با صفائیست مردم زیادی در کالسکه نشسته میگشتند و در قهوه خانه‌ها و غیره مشغول عیش

بودند رودخانه سن مثل رودخانه تبریز نیست کم عرض و کم آبست کشتی بزرگ هیچ نمیتواند سیر کند توی

عمارت باغ کوچک خوبیست حوضی دارد با فواره سنگ سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند

از آنجا میرود بعمارت وزارت خارجه که شاهزادگان را منزل داده‌اند عمارت بسیار عالی خوبیست

سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خیلی هم دارد و فواره کوچکی میجهد مرتبه فوقانی

عمارت حمام خوبی دارد و بسیار پسندیدیم آب گرم و سرد هر دو دارد هر طور شخص بخواهد ممکن است

روز دوشنبه یازدهم بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پارک

مونسو که بسیار خوب کوچه ایست و از باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته بپارک ترموپ رسیده رفتیم

رو به بوا دو بولون اول رفتیم بژاردن دکلیماتاسیون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلهای [illegible]

و جائی از سنگ ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود از آنجا در آمده رفتیم بباغات وحوش و طیور دور

اطاقها را با سیم شبکه کرده و توی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند اقسام

مرغها و طوطیهای ینگی دنیا و افریق و هند و استرالی دیده شد میمون و غیره هم بود حیوانی است مسمی

بکان کورو که در استرالیا پیدا میشود خیلی شبیه است بموش دو پا چیز عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند

برود دستهایش کوتاه است پا با بلند متصل با پیجهد بقدر شغال بزرگست ماده اش هم در زیر شکم

کیسه دارد که بعد از زائیدن بچهایش را توی آن کیسه گذاشته میجهد و میدود بسیار [illegible] قرقا

ولهای بسیار عجیب خوشرنگ با انواع اقسام دیده شد دو فیل هم بود که تخت بروی آنها گذاشته

زنها و بچها سوار شده راه میرفتند یک درشکه را هم که آدم در آن نشسته بود بیک شترمرغ بزرگی

بسته بودند در کمال سهولت میکشید بقدر یک اسب کوچک قوه داشت بعد از گردش زیاد رفتیم

[illegible] و الان هم مختصر رئیس این باغات و نباتات و دروئن
دولوین است که سابقاً در عهد ناپلیون وزیر دول خارجه بوده خودش حاضر بود تا پیش که همیشه [illegible]
حاضر بود همه جا نباتات و غیره را میگفت و بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش بوادبولون جزیره میان
آب بود سوار قایق شده رفتیم آنجا یکی از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگ تعریف
میکرد گلولهای توپ و تفنگی که بدرختها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان گلوله
داشت معلوم میشد که در آنجا جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کمونها در آخر جزیره
کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاویلون آمپراطریس Pavillon de l'imperatrice
یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته اند بسیار قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده مراجعت
از این طرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفتیم بمنزل شب را هم رفتیم بگردش بازار
پوشیده و بعد منزل الان قدری هم اسباب خریده آمدیم منزل روزنامه پاریس را روزبروز
تفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردشگاههای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن
نمیدهد الحال آنچه الان است نوشته میشود و بلوچستان [illegible] سفرای خارجه یکروز همه بحضور آمدند از هر
دولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیر مختار و شارژدافر هست حتی از ژاپون و جمهوری جزیره هائیتی ایلچیان کبیر
شیرزی نونس پاپ یعنی فرستاده پاپ لرد لیون ایلچی کبیر انگلیس الوناکا ایلچی کبیر اسپانیول پرنس
ارلوف ایلچی کبیر روس که چشم چپش در جنگ کریمه در محاصره قلعه سلیستری گلوله خورده معیوب شده
بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است دستمال سیاهی محکم بر روی چشم معیوب بسته بود
اپونی ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی مسیو نیگرا وزیر مختار ایطالیا مسیو واشبرن وزیر مختار
دولت ینگی دنیا ناوین ساموشیما وزیر مختار ژاپون پرنس اچیکوف مهماندار روس میرزا عبدالرحیم خان
ساعدالملک وزیر مختار مقیم پطرزبورغ هم اینجا دیده شدند مسیو بیشون مسیو بینیاک مسیو تشر وزرای مختار
سابق فرانسه در طهران و موسیو مولی شارژدافر فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه پیر
تر و جوان تر بودند یکروز بعد از نهار رفتیم بعمارت و باغ ورسایل هوا بسیار گرم بود سوار شدیم جمعیت

زیادی در طرفین راه بود ما رشال الیزه و ارک تریومف
حاکم و مأمورین سن و اواز که آنطرف رودخانه و ایالتی است علیحده همه بحضور آمده تهنیت کردند بعد عبور
دادیم از قصبه سور که معروفست بکارخانه چینی سازی و ده شاویل و ده ویلداوری گذشته داخل ور
سایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی رفتیم بعمارتیکه منزل
مسیو بوفه رئیس وکلای ملت و از عمارات لوی چهاردهم است اینجا کل ورسایل را از عمارت و باغ
او ساخته است پرده‌ها و اشکال خوب در این چند اطاق دیدیم همه عمارت از سنگ و بسیار محکم
و در حجاری و نقاشی و علم معماری اول بناهای فرنگست مسیو بوفه و مادام کالسکه استقبال کردند وکلای دیگر
دولت هم بودند رفتیم بالا در اطاق روی صندلی نشستیم زن مسیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته از
همان راهیکه آمده بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتیکه مارشال آنجا [illegible] منزل او رسیدیم پیاده شده
مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفتیم بالا در اطاق نشستیم اینجا هم عمارت عالی خوب بسیار با
زینتی است جزو عمارات ورسایل است زوجه مارشال بحضور آمد بسیار زن نجیبی است مارشال یک
پسر بزرگ که بنظر هفده هجده ساله آمد و دو دختر دارند آمدند بالای اطاق وزیر خارجه دوک دوکاز
هم اینجا بود بعد رفتیم پایین ما و مارشال بکالسکه نشسته رفتیم بباغ ورسایل گردش کردیم حوضها و فواره‌ها
زیاد دارد که منقش مثل فواره‌های عمارت بلور لندن از چرخ بخار است همه را باز کرده آب بفواره‌ها
انداخته بودند در باغچه طولانی پایین حوض و فواره‌ها داشت خیابانهای وسیع بسیار خوب درختهای جنگلی
همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده اند و گاه گاه یک میدان بدوری از درخت
و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی هست بسیار باصفا جائیست محلی را مثل کوه
ساخته اند آبشار از کوه میریزد چند مجسمه بزرگ مرمر در زیر آبشار گذاشته اند که یکی از آن مجسمه‌ها موسوم
به اپولون Appollone که رب النوع حسن مردانه و روشنی و شعر است آرایش میکند سایرین
دور او آینه و گل و اسباب آرایش نگاه داشته‌اند قدر خوب حجاری شده است که بتصور در نمی‌آید
خواستم بروم بالا نزدیک آن مجسمه‌ها زیر آبشار مارشال و جنرال ارتون گفتند رفتن باینجا بسیار اشکال دارد
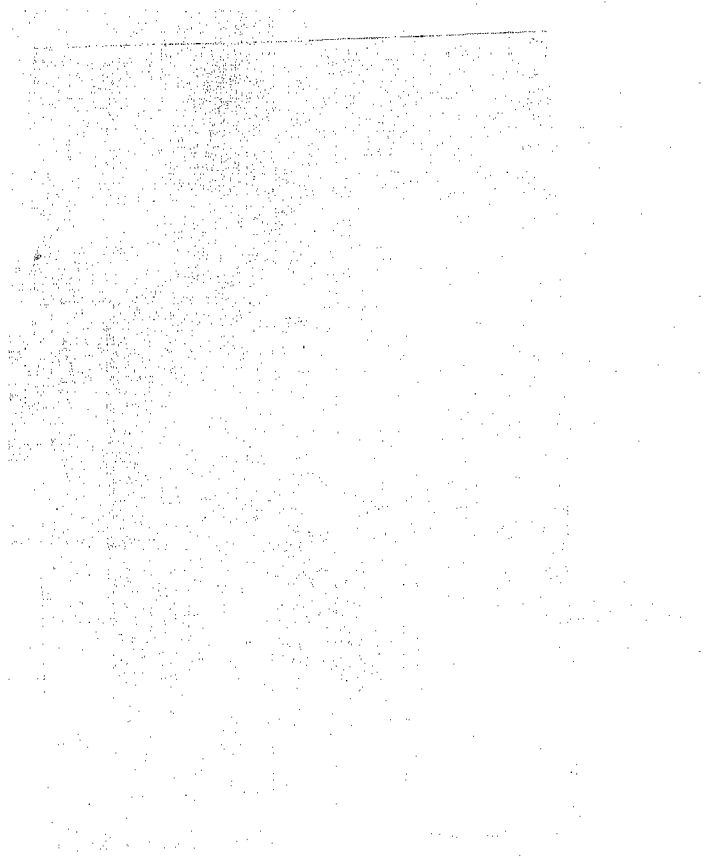
سر بالا است من گفتم میروم و از کالسکه پائین آمده رفتیم بالا
سرازیر باید بود اما برای ما که خیلی بد تر از این راه ها را در شکارگاه های ایران رفته و دیده بودیم هیچ
اشکال نداشت تا رسیدیم نزدیک مجسمه جنرال [illegible] آن آمد با زمین خورده همه رختهایش گلی و شمشیرش
کج شد بلکه شکست مرشال هم آمد اما خیلی زحمت [illegible] با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال و
جنرال فرانسه با اینجا ها خالی از شهادت و شجاعت آنها ندارد و خلاصه این مجسمه ها بسیار خوب بود و قدری
حرکت شده و تا عکس [illegible] همه آنها را گرفته بودند آمدیم پائین جای دیگر بود که دور ساخته بودند بسیار
حوض و فواره دور تا دور همه ستون های سنگ و در وسط پائین ستونها حوض بلند سنگی با [illegible] ساخته اند که
از میان آن فواره بلندی میجهید قریب بیست ذرع و تو حوض داشت که از میان هریک فواره میجست این ستونها
و فواره ها سطح زمین و غیره همه از سنگ است فی الحقیقه در سایه جاهای باغ فواره و مجسمه مرمر و غیره بسیار است
خیابان ها را درست با صفا تعریف آنها را کما هو حقه نوشتن ممکن نمیشود مگر اینکه خود شخص همه را ببیند زن
و مرد تماشاچی ازدحام غریبی کرده [illegible] امپراطور [illegible] میکشیدند برگشته رفتیم بالای عمارت قدری
در اطاقها گردش کردم مارشال [illegible] Palikao که سردار قشون با فوج چین بوده
بحضور آمد صحبت شد پالیکائو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه چین هستم کار دیگر هم
حالا شغلی ندارد اما بسیار سرکرده قابلی است باهوش و رشید در جنگ سواستاپل سردار بوده و در محاصره
قلعه متز در تحت حکم مارشال بازن که در تسلیم شدن قلعه با المانها او هم جزو اسرا اسیر شده است
و حالا افسوس را داشت که چرا در تحت حکم بازن بوده است خلاصه بعد پسرهای لوی فیلیپ را
دیدم در عهد ناپلئون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بخاک فرانسه آمده
اند دو نفرشان را که یکی دوک دومال و دیگری پرنس ژوانویل باشد امروز دیدم شاهزاده دومال بسیار
آدم قابلی است ژوانویل هم شاهزاده خوبیست قدری گوشش سنگین است کونت دپاری که
نوه لوی فیلیپ است و حالا سلطنت طایفه اورلیان با او میرسد آنجا نبود یعنی رفته بود بجائی که در سیاق
لی پیس دارد با شاهزاده ها صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دارالشوری [illegible]

دارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشتند
نظامی میپوشند و اعیه سلطنت فرانسه را دارند تا خدا چه خواهد اسامی و ترتیب شاهزاده
وراثت پسر بزرگ لوی فلیپ دوک دنمور است بعد از آن شوان ویل بعد از آن دوک دمال
بعد از آن دوک دومون پانسیه که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت اسپانیول را دارد
کونت دوپاری نوه لوی فلیپ است و پسر دوک و پسر دوک دورلیان که پسر لوی فلیپ ولیعهد
بود بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال ماکماهون
آمدند رفتیم باطاقی که تخت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود و تماشا کرده بعد آمده سر میز
شام نشستیم میز طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سرکردگان و صاحبمنصبان نظامی و وکلا و غیره بودند
دست راست ما میسیو بوفه رئیس دارالشوری نشسته بود و دست چپ وزیر دول خارجه روبرو مارشال
دست راست ایشان صدر اعظم همین طور شاهزادهای ایران و غیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع
الدوله عقب صندلی ما ایستاده ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب عریض
است چهل چراغهای متعدد دارد بعد از شام پائین آمده من و مارشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت و باغ را
تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هر یک مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره
رفتیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه چند مرتبه داشت که از مراتب آب میریخت
مثل آبشار و از حوض فواره ها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجبا و اعیان
و وکلای ملت و غیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی
شد مهتاب بود هوا هم خیلی خوب و خوش بود بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده از راه سنت
کلو Saint Clou که عمارت عالی دولتی بوده و در جنگ المان همه آتش گرفته و سوخته
اما خیابان و باغش برجا مانده است رفتیم بوادبولون و از آنجا بشهر و منزل رفتیم در این راه با
جنرال ارتون همه جا تا منزل صحبت کردیم   روزی رفتیم با نوالید که مقبره ناپلیون اول و سایر
سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم ایام لوی چهاردهم و غیره در آنجاست بمنزل ماکه دا

بنا عمارت پاله بوربن در جلو انوالید میدان وسیعی است حیاط با صفای
پر درخت هم دارد وارد شدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی بی دست و برخی کور بودند همه
صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند با هم تعارف کردیم در حیاط انوالید بعضی از توپهای بزرگ
قدیم و خمپاره وغیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و افلیج هم بود اسمش مارتن پره با اجزا
او و سایر صاحبمنصبان استقبال کردند این حاکم سابقا در الجزایر حکومت داشت در جنگ کریمه
و ایطالیا رئیس اتاماژور بوده است رفتیم توی کلیسا محراب بسیار خوبی از سنگ و مطلا کاری
دارد لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از طرف محراب توی
گنبد مقبره ناپلیون اول است که جسد او را از جزیره سنت هلن لوی فلیپ آورده اینجا دفن
کرده است سنگ روی قبر که رنگ ماشی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنگ
بسیار خوب سبز است و رنگ مایل بسرخی دارد امپراطور نیکلای روس فرستاده است بنای این
کلیسای انوالید کلیه از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی فلیپ ساخته توی
گنبد را هم او کود کرده است که سنگ مقبره را آنجا گذاشته اند دورش از بالا راهرو دارد که مردم
آمده تماشا میکنند عمارت انوالید بسیار عالیست گنبدش را هم ناپلیون مطلا کرده است چند نفر
از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و اینها بوده آنجا دیده شدند باز هم با کمال بنیه
بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپیتان دو شمان شا
برانش آنطرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که در جنگها بر سر میگذاشته آنجا
بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم
از کلاه معلوم بود که ناپلیون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلیون
که در جنگ استرلیتس کمرش بوده اینجا بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست و قبضه
اش طلا بود اما شمشیر از زنگ زده بود از غلاف کشیده نمیشد با احترام تمام هر دو را بجای خود
گذاشته بیرون آمده رفتیم بموزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه

قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاد از آدم و اسب
آنها مرتباً چیده بودند بعضی جاهای دیگر هم محل اسلحه وغیره بود چون قدری خسته بودیم تماشای آنها را
بروز دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الآن در انوالید از صاحبمنصب و سرباز موجود است پانصد
و نود نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده‌اند باقی از عهود بعد بنای عمارت از سنه ۱۶۷۱ مسیحی
بحسب حکم لوی چهاردهم لووا وزیر جنگ کرده است سی و دو عراده توپ در انوالید است
هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه وغیره رو بدهد توپهای انوالید را شلیک میکنند در روز ورود
ما هم بپاریس از انوالید شلیک توپ کردند بیرقهائیکه در عهد ناپلیون اول و بعد از آن از دولتها
دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده‌اند و همچنین بیرقهائیکه از زمان لوی چهاردهم گرفته‌اند
آنجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل و شش بیرق است که خودش در جنگها گرفته است در
کلیسا دویست و چهل و پنج بیرق است که از عهود قدیمه و جدیده گرفته‌اند مقبره اغلب سرداران
فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از آنجمله توران و وبان و لاسن و کلبر که از سرداران
و وزرای لوی چهاردهم بوده‌اند مرتیر و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره
ناپلیون ژرم برادر ناپلیون و مرشل دورک و مرشل برتران است سه روز قبل از ورود ما بفرانسه
در راه آهن شهر بریغ دو ترن بهم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند مسیو کرمیو Cremieux
که یکی از وکلای ملت فرانسه و یهودیست و همیشه برضد ناپلیون سیوم بوده و ناطق غریبی است
بحضور آمد مردیست پیر بسیار کوتاه حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد
روسا است و روچیلد معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت
یهودیها را زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای آسایش آنها را مینمود باو
گفتم شنیده‌ام شما برادرها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور بیک دولت
بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خریده و یهودیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها
بشوید و همه را آسوده راه ببرید که این طور متفرق و پریشان نباشند بسیار خنده شد و هیچ جوابی نداد

[illegible] ت مل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنیم مسیو لسپس معروف که دریای
سفید را با بحر احمر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده باهتمام این شخص راه را باز کرده اند و با
واسطه راه تجارت هند و ایران و چین و غیره بفرنگستان تقریباً دو هزار فرسنگ نزدیکتر شده
این مرد که جوان نیست بحضور آمد خیال تازه حالا در سر دارد که راه آهنی از شهر اورنبورغ روسیه تا
الی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس اما این خیالی است بسیار دور و دراز نادار
که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس ما را انداخت سابقاً با بالون زیاد بهوا رفته است اما
حالا از این خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص بامزه با بنیه ایست مسیو تاردیو که رئیس مجلس حفظ الصحه
پاریس است بحضور آمد بارون لاری که جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است و ژول کلوکه
عموی کلوکه که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم ما بود و خودش در طهران شب بنفهمیده عوض شراب زراریح
خورده مرد مسیو بوره که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنت
ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلوله
پای [illegible] ن خورده که جای کلوله هنوز باقیست روزی رفتیم
بلنشان Longchamps برای سان قشون نهار خورده سوار کالسکه شده همه همراه بودند
از ارک تریومف و شانزالیزه و بوادبولون گذشتیم وسط بوادبولون مرشال ماکماهون با جنرالها
و صاحبمنصبان و غیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود دوک دونمور پسر
بزرگ لوی فلیپ را هم که ندیده بودم سواره آنجا بود با او صحبت شد منهم از کالسکه در آمده سوار
اسب سیاه الجزیر شدم ژنرال لادمیرو که سردار کل قشون پاریس است با اتاماژور یعنی اجودانش
بودند خلاصه همین طور رفتیم به صفوف سوارهای زره پوش کوراسیه و سوارهای سبک هوسار
رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از تمام صفوف سواره رفتیم به صحرای چمن
لونشان که چمن وسیعی است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد
جزء بوادبولون است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهار صد یا پانصد نفر

بیشتر بودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده و توپخانه گذشتیم این
است مثلاً بعضی ازین افواج از سی فرسنگ راه برای سان دادن آمده بودند سیصد عراده توپ هم
بود که با اسبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده بیرقها را برای تعظیم و احترام میخوابانیدند ما هم
جواب میدادیم دور چمنها توی جنگل بالای درختها کلاً آدم بود بعد از تماشای صفوف رفتیم با طاقهای
چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سانها و اسب دوانیها ساخته‌اند بالا رفته
نشستیم مارشال رفتند توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی عثمانی و اطریش
و روس و پروس پیش مرشال ایستاده بودند در بالاخانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه مسیو بوفه و رئیس
دارالشوری مرشال کانروبر و غیره بودند کانروبر چون حالا داخل قشون نیست و ابواجمعی ندارد
سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند بعد سوارها گذشتند کل وکلای ملت فرانسه
که پانصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته بودند
زوجه مارشال ماکماهون هم بود جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف ما نشسته بودند هر فوجی
که از جلو میگذشت وکلای ملت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال ماکماهون هم برای هر فوج
کلاه برمیداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند
بر سر هم متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانسه
امید اینطور اجتماع و نظم قشون نبود لباسهای خوب داشتند تفنگ افواج همان شاسپو قدیم است
توپها همه همان توپهایی است که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که
نزدیک بغروب بود برگشتیم بمنزل روزی هم به لونشان برای اسب دوانی رفتیم خود
مرشال بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند از همان راه که آن روز بمشق قشون رفته
بودیم الا بوا دبولون رفته از آنجا از دم ابشار گذشته رفتیم بهمان بالاخانه که روز سان قشون
نشسته بودیم وزیر خارجه مسیو بوفه زوجه مرشال سرداران و غیره و ایلچی عثمانی و ایلچی اطریش بودند
زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دواندند اسم هر دوره یکی از

...ن اصفهان شیراز وغیره دور اوّل نصف دایره که یک میدان اسب
...دوانیدند چابک سواری که لباسش سبز بود برنگ حمایل ایران اسب او پیش آمد بعد دو دور دیگر که
تمام دوانیدند امّا چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم می آمدند اسبی که پیش می آمد مثلاً یک
سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعده اسب دوانی بهتر است و بیشتر تماشا دارد
هر دور دایره اسب دوانی ایران نیم فرسنگ است شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور بیک نفس
میدوانند هر اسبی که پیش بیاید هنر کرده است اینجا منتهای اسب دوانی یکدور است که نیم فرسنگ
باشد هنر اسب خوب معلوم نمیشود دور آخر چند سد از تخته بارتفاع یک ذرع که روی آنها خار و
گون صحرائی گذاشته بودند اسبها از روی آنها چندین دفعه سر تاخت میجستند این طور بسیار تماشا
داشت اسب دوانی یکساعت بیشتر طول کشید بعد رفتیم منزل مرشال رفتند که شب برای آتشبازی
و چراغان حاضر بشوند ما آمده دم ارک تریومف پیاده شدیم جمعی از مهندسین بودند رفتیم بالای
ارک تریومف دویست و هشتاد و پنج پله پیچ در پیچ و بسیار مرتفع است پلهای تنگ پیچ پیچی دارد
بسیار مشکل است بالا رفتن من بیک نفس رفتم امّا سایرین آهسته آمدند از بالا کل شهر پاریس و
اطراف و قلعجات همه پیداست مردمیکه از لونشان و اسب دوانی بر میگشتند همه پیدا بودند
از بوا دو بولون الی آخر شانزلیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوچها کالسکه زیاد بنظر آمد
خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم از بس کالسکه و جمعیت
بود امکان عبور نداشت بزحمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند با هم سوار شده رفتیم از
شانزلیزه وغیره گذشتیم از دم عمارت تا الی محل آتشبازی از دو طرف آدم بود امشب البته یک
کرور جمعیت از زن و مرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم تعریف
میکردند و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در تمام کوچها لامپهای بلور
مثل گوی گرد آویخته بود باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی راه رفته رسیدیم بجائیکه رودخانه
سن در میان بود و آنطرف رودخانه آتشبازی حاضر کرده بودند آندست رودخانه مقابل ما

میدان مشق و مدرسه نظامیست که همه چراغان بود جائیکه ما
Trocadero بود اینطرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوب طاقهای
ساخته چهل چراغ زیادی آویخته بودند پرده های زیاد که تازه از حریر و مخمل بافته بودند آویزان
بود ولی باد و باران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از گاز بود کمتر خاموش شد
آتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرکردگان فرانسه و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند الحمد لله بسیار
خوش گذشت آمدیم منزل مرشال الی منزل در کالسکه همراه بودند در این آتشبازی سواره زره پوش
کویراسیه که سه هزار نفر میشدند از لب رودخانه مشعل بدست بموزیکان زنان میگذشتند شکوهی داشت
شب رفتیم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جائیست اما بهتر عمارت مدوری ساخته
اند دورش از چوب مراتب دار دریچه نشستن مردم سقف هم دارد چهل چراغ زیادی آویخته اند میان
این عمارت را مثل گود زورخانه خاک ریخته اند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم میگیرد خصوصاً شبیکه
ما آنجا رفتیم خیلی آدم بود صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند
صدر اعظم و شاهزادها و غیره همه حضور داشتند آنجا سه در دارد یکی در طویله اسبهای سیرک است
که نزدیک محل بازیست که از همان در آمد شد میکنند بقدر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند
برنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خالدار عجیبی بودند البته هر یک هزار تومان
و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده اند که بیک اشاره هر
حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه می ایستادند میگفت
تند بروید میدویدند میگفت سر را بلند شوید فوراً بلند میشدند میگفت کج بروید میدویدند خلاصه هرچه
میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میرآخور اسبها بود متصل حرکت میداد
مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل خوش لباس سوار اسبها شده دور میدواندند روی اسب میجستند
معلق میزدند از پشتک میزدند باز روی زین می افتادند بدون اینکه صدمه بخورند چند نفر در اطراف
دایره قطیفهها نگاه داشته بودند و همه دستها را بلند داشته زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد دور میدان

... سرتاخت بود و بهر قطیفه که میرسید از روی اسب بلند شده در روی
هوا معلق وارونه زده آنطرف قطیفه دوباره باپا روی اسب پائین می آمد دو دفعه معلق زده درست
روی اسب پائین آمد دفعه سیوم زمین خورد اما عیب نکرد دوباره جست روی اسب سه معلق دیگر
زد حلقهای بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سرتاخت اسب نزدیک حلقه
که میرسید بهوا جسته از توی حلقه در رفته آنطرف حلقه دوباره باپا روی اسب میآمد بعضی حلقهارا
مثل دایره پوست کشیده بودند اینها در سرتاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد
میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آنطرف روی اسب میافتاد زنها و پسرهای سواره
کارها میکردند که بتعریف و نوشتن نمیآید مثلا در یک نفس و یک دفعه بالای اسب پانصد معلق
وارونه میزدند که از قوه بشر خارج است اطفال کوچک خوشگل طوری معلقها میزدند که بتصور نمیآید
بازی بسیار خوبی کردند که بحیر میمون و عنکبوت تا پیچ ذی نفسی نیست خلاصه کارهای غریب کردند خیلی
تماشا داشت بعد رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر علوم که مردی بسیار
فربه و بلند و آدم نجیبی است آنجا بود رفتیم بمرتبه پائین عمارت که مجسمهای مرمر قدیم و جدید آنجا بود
سواره زره پوش مشعلها در دست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما
راه میرفت بعد از گردش زیاد آمدیم منزل مجسمهای بسیار خوب دیده شد یک مجسمه بزرگی بود از مرمر
بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل تکیه بکوه داده نشسته پایش دراز و ظرفی در دستش بود که آب از آن میریخت
این آب همان رودخانه تی براست که در شهر رم پای تخت ایطالیاست و مجسمهای مرمر ونوس
که رب النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده اند اما هر دو دستش از بازو شکسته بود و صورتهای
دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد   روزی رفتیم بجائی که پانوراما میگویند
یعنی دورنما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن یکی دنیائی است نزدیک بعمارت ما بود و صدر
اعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائیکه عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول
رسیدیم بدورنمائی که کوچه از کوچهای پاریس را مینماید در هنگامیکه پروسها شهر را محاصره کرده گلوله و نارنجک

مثل تگرگ از هوا میبارد فصل زمستان هم هست مردم از خانهها بیرون
خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص بنظر دقت بیشتر نگاه میکند باین حالات مجسمه شده بطوری که هیچ
نمیشد تشخیص داد که این پرده صورت نقاشی است یا حالت حقیقی همان نشان کبود است شخص تیر
خورده سرش شکسته خون میریخت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین بسایر حالتها بعد
از آنجا پله میخورد میرود بالا آنجا یک محوطه گرد بیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعجات
اطراف شهر و توپ و گلوله در هنگامه جنگ و محاصره در هوا رفتن و ترکیدن گلوله توپ در این بخارات
نظر می آید مثل اینست که الآن شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پروس و شورش را تماشا
میکند خلاصه شخص با چشم خود نه ببیند نمیداند چگونه است که پرده مصنوعی را از معدوم را با حالت حقیقی و هستی
موجود نمیتوان فرق گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول
داده و رفته تماشا کرده است موکلین اینجا را مداخل بسیار است تعجب در این است که مدت زمانی
دورنمای فتح سواستاپول را که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکسته بودند اینجا ساخته بعد از آن چند
مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون دولت اسطریه را در سولفرینو و مازانتا وغیره شکست داده
بودند همینجا آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما
در اینجا چون هوا بسیار حبس است بیشتر از ده دقیقه هر کس بماند سرش گیج خورده احوالش بهم میخورد
زود برگشتیم   روزی رفتیم بکلیسای نتردام وسط شهر که در جزیره رودخانه سن توی شهر واقع است
از پهلوی هوتل دو لامونه و انستی توت دو فرانس و کنیسل و تا که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد
ناپلیون اول بنا شده و کمونها یا لمره آتش زده اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلو آمدند بنای این
کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قرب ششصد سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت
گردش کردیم منبرها و پنجرهها از چوبهای منبت کاری قدیم بسیار اعلی دارد پنجرهها همه از شیشههای الوان
بسیار خوبست خزانه کلیسا را دیدیم بعضی اسبابها مثل تنگ و ظروف طلا و مطلا و نقره وغیره بود
در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی ع چیست شراب میخورده یا نه

دال عجیبی کرده باشم باجتماع گفتند البته میخ زده بهلست خودش هم
ضرب نمی انداخته است بعد گفتیم کم میخ زده است یا زیاد و همه گفتند زیاد هم میخ زده است بعد برگشته
رفتیم بمدرسه معادن که اکل دمین Ecole de mines میگویند اسم رئیس اینجا مسیو دوبره است
بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در آنجا هست از معدن طلا گرفته الی ذغال
و همه را با نمره و تفصیل توی جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ زمرد یکه در مملکت نوول گرناد
یکی دنیاست حالا سنگ زمرد را از آنجا می آورند قطعهای زمرد خوش رنگ بی عیب توی سنگها دیده
نمونه معدن زمرد سبز وغیره را هم دیدیم اما همه بزرگ نیست بود خلاصه انقدر از نمونه معادن
بود که حساب نداشت و مجالی هیچ نیست که تنها یکیک را بدقت دیده با معلمین سؤال و جوابها
بکنند تا چیزی بفهمند که در پنج دقیقه ما میخواستیم همه سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن
آورده و خواص طبیعتش چیست البته محال بود رفتیم مرتبه بالا که فسیل ها را آنجا چیده بودند یعنی استخوان
حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن حیوانات که حجریت یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود
که نوشتن تفصیل آنها علمی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از این گردشها رفتیم
بمنزل روزی رفتیم بگردش عمارت لوکسامبورغ باغ و عمارتیست بسیار بزرگ و عالی که از
عهد لوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا عام است که مردم هر روز آنجا بگردش میروند گلکاریها
بسیار خوب دارد چون هوتل دویل دار الحکومه حالا خراب است و آتش زده اند این عمارت را دار الحکومه
شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بباغ مسیو دوال حاکم پاریس و مسیو الفاند مهندس شهر پاریس وغیره
اینجا بودند کوچهای پاریس که باین طور راست و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت
کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام مسیو هوسمان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و
این مهندس درست شده است قدری در توی باغ نشستیم و از آنجا برای تماشای اشکال وغیره
بعمارت رفتیم مسیو تیرت که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسامبورغ از عمارت
عالیهٔ پاریس است لوی فلیپ مجلس سنای دولت را آنجا قرار داده بود و عمارتی بسیار عالی لوی فلیپ

(فرانسه ۱۴۰) ساخته است متصل با این عمارت است که اجزای سنا آنجا می‌نشستند ... اهل

سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدم یکی دو نفر معلم ساکت

مدارس را امتحان میکردند هر شاگردی که از این امتحان بیرون برود میتواند مفت داخل سایر مدارس عمده

شد سنا عبارت بوده است از صد نفر که اغلبش از بزرگان و اعیان و سرداران و ... دولت که بیکار

نباشند بهر یک سه هزار تومان مواجب میدادند و اهل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت از مجلس

دارالشورای وکلای ملت بیرون می‌آمد تا با امضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمره متروک است

خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما حیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته

بندی کرده اند در هر مکان یک دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهر که در هر یک جمعیت

زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب و غیره ریخته است خلاصه عمارت را

از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را بر داشته مثل اول میکنند پرده های اشکال بسیار خوب

داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است

که از بالای ارک تریومف دیدم اسمش پلنتون Pantheon لوی پانزدهم ساخته است

اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است تخمیناً زیاده

دورش بود تعمیر میکردند کمونها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام

در پاریس است که سنسولپیس میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است

خیلی عالیست کلیساهای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست شبی رفتیم به پاله روایال جائی است

بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو و سقف و جلو و عقب این راهرو

دکاکین است چهار صد یا پانصد دکان دارد از هر جور چیز اینجا فروخته میشود جواهرات اصل بسیار خوب

و بدل اسباب خرازی و بلور چینی و غیره کل دکاکین را گشتیم مبالغی خرید شد جمعیت زیادی به تماشا جمع

بودند روزی رفتیم بتماشای ضرابخانه که هوتل دولامنه میگویند رئیس آنجا که اسمش مسیو مارکت بود

آمد جمعی دیگر هم بودند اول رفتیم مرتبه بالا از سکه‌های قدیم و جدید دولتها زیاد آنجا پشت آئینه‌ها چیده اند

... کلستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگ هر جور سکه بود و بیر
... دیده شد از آنجا باطاقی که اسمش اطاق ناپلیون اول است رفتیم که همه چیزهای متعلق بناپلیون
اول آنجا بود مثل مهر سکه و ته سکه و مدالهائیکه در عهد ناپلیون زده بودند برای یادگار جنگها و ولایات
مفتوحه و نشانهای قشون و غیره کلاً آنجا بود نمونه ستون واندم هم که کمونها بالمره خراب کرده اند آنجا
بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد از چوب ساخته اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون
اصلی چهل و شش و قطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع و قطرش یک وجب است بعضی صورتهای
ناپلیون آنجا بود و گلوله از کمونها آمده و شیشه روی سر سکه را سوراخ کرده بدیوار رفته بود و همان طور
نگاهداشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای یادگار نگاهداشته ایم گفتم بد یادگاریست خلاصه پائین
آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با بخار حرکت میکند آنچه پول میزدند نقره بود و هر یک پنج فرانک
پول خیلی بزرگی بود و گفتند حالا طلا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کم است اما نقره زیاد
و تمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره و دیگری مس بیادگار رفتن من آنجا
روبروی ما سکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کرده بعد آمده سوار کشتی بخار کوچکی شده
بر خلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعه شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن داخل سن
میشد از آنجا باز برگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم عمقش دو ذرع بود قدریکه
از شهر میگذرد طرفین رودخانه خانههای پست رعیتی است اغلب رخت شورخانه و حمامهائیکه
همه را توی رودخانه از چوب ساخته اند دیده میشود حمامش اینطور است که اطاق چوبی مسقف بزرگی
در توی رودخانه ساخته اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود توی آن
اطاق خودش را بشوید رخت شورخانهها هم همین طور است آنمیان می نشینند و رخت میشویند رخت شو
همه زنست این حمامها را با بخار گرم میکنند که آدم خوب سر و تن را پاک و تمیز کند خلاصه برگشتیم
بمنزل روزی رفتیم بکارخانه گوبلن Gobelin بسیار دور بود کارخانه ایست بسیار قدیم که
فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند بقیمتهای گزاف خرید و فروخت میشود کارخانه متعلق بدولت است

ورؤسای کارخانه وکارکرها مواجب خوار واجیر دولت هستند
ونفیس است که در اطاقها وتالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند ودر پروس
وبلجیک وفرانسه وانگلیس دیدم که باکمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در دستشان بود
میبافتند برای تالار عمارت فونتن بلو Fontainebleau که شهریست از شهرهای فرانسه
اما میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار بکنند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب
عیبی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد اما رنگ قالی ایرانی مشکل است که آفتاب ببرد از هر
شکل وپرده معروفی که بخواهند میبافند نمونه آن نقش را در پرده گذاشته اگر نمونه کوچک است بزرگتر
واگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه بهر طریق بخواهند ممکن است واین کمال مهارت
وصنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعینها میبافند چند پرده خوب برای تماشاخانه بزرگ نیمه تمام
که ناپلیون سیوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما بنیاد تماشاخانه واین پرده‌ها کی
تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است وکارکر زیاد دارد اسم رئیس اینجا مسیو دارسلا از اینجا رفتیم
بچاپخانه دولتی که کتب وغیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با بخار هرچه بخواهند بسیار
زود میتوان چاپ زد از آنجا برگشته بتماشای عمارت لوور رفتیم در بین راه بعضی جاها که کمونها آتش
زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک بنای بزرگ عالی دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی
بود بالمره ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که مناره دارد معروف
بمناره ژوئیه که از بناهای لوئی فیلیپ وبسیار بلند است مجسمه ملکی را از برنج مطلا ساخته اند در آن
بالاست اصل مناره هم از چدن است خلاصه وارد لوور شدیم بسیار عمارت عالی است واز
حیثیت حجاری وپرده‌های نقاشی وغیره نظیر ندارد تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که اسمش گالری
داپولن میگویند یعنی دالان رب النوع حسن وشعر وآواز اسباب زیادی از ظروف سنگ مرصع وبلورهای
معدنی وغیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا ونقره وبعضی اسباب طلا وغیره که از زیر خاک
درآورده اند واز بدایع ونفایس دنیا همه را در جعبه‌ها وپشت آینه‌ها گذاشته اند استخوان بازوی شارلومان

جعبه ضبط کرده اند جعبه طلائی از قدیم که بسیار خوب زرگری کرده اند
آن اتریش Anne de Autriche مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی
چهاردهم است مجسمه لوی پانزدهم است که از سنگهای بدل ساخته آنجا گذاشته اند شمشیر و عصای
شارلومان هم بود خلاصه اوطاقها یک پرده های اشکال بود همه را دیدم کار نقاشان معروف دنیای
هر چه بوده با یخص نگیرد تمام بشنید تا نکات نقاشی آنرا بفهمد با این تعجیل که من داشتم البته درک نکات
نقاشی ممکن نمیشد از کارهای رفائیل نقاش معروف هم بود اما من پرده های کارلباقی را بر سایرین ترجیح
میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است کارهای مورلو هم بسیار خوب بود پرده های زیاد از کارها
اوستادان دیگر هم بود مثلا پرده بود که سی هزار تومان بیشتر قیمت داشت بعد از تماشای ازلیه
رفتیم بباغ طویلری عمارت سوخته آنرا تماشا کردم این عمارتی بوده که در عالم مثل نداشته حال آنرا
خراب شده است و دیگر مثل آنرا هم ساختن بسیار مشکل است چرا که مخارج زیاد دارد و عمارت را
با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند که بهمه جهت البته صد کرور تومان متجاوز ضرر وارد
آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ طویلری هم بواسطه خرابی عمارت و عدم مواظبت
از صفا افتاده است عصرها در باغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتیم تا آخر باغ خیلی خسته بودم
آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل ناپلیون سوم یک تماشاخانه ساخته است که از همه تماشاخانهای
فرنگ بهتر و با زینت تر است پنج کرور خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرور دیگر خرج دارد
که تمام شود حالا همین طور مانده است اگر چه من بتماشای آنجا نرفتم اما خیلی تعریف میکردند
روزی رفتیم بورسایل اول بکارخانه چینی سازی سور رفتیم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در
بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که از قدیم و جدید ساخته اند همه را در اطاقها
چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردیم چینی هائی که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رفائیل
و غیره نقاشی کرده بودند و در جه هر یک مثل پرده های نقاشی بسیار نفیس اعلی بود اگر هر یک را
بهر قیمت میفروختند میخریدم اما این نمونه ها را از کارخانه بیرون نمیبرند و هیچکس نمیفروشند کارخانه

مال دولت است هر فرمایشی بدهند تمام میکنند مثل کارخانهٔ قالی بافی [illegible]
مواجب کارخانه بانه گفتند ساخته اند که این کارخانه را صرف و کارخانه جدید [illegible]
کرد بسیار گردش کرده تا جائی که چینی را میساختند و نقاشی میکردند و بکوره میبردند [illegible]
برگشته از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم دو گلدان بزرگ بسیار اعلی و دو هزار پیشه چای
اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز برسم یادگاری بما هدیه دادند از آنجا سوار شده رفتیم بورسایل
منزل مسیو بوفه رئیس استقبال کردند رفتیم بدار الشوری دکلا از یک کالری مجسمهای بسیار خوب مرمر
کار استادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و مردم بزرگ و سرداران و غیره
بود گذشته تا رسیدیم بدار الشوری در اطاق نشستیم هفتصد نفر وکلا در آن مجلس حاضر بودند در مراتب
بالا زن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که حالا وکلا می‌نشینند تماشاخانهٔ قدیم ور
سایل است که لوی چهاردهم ساخته است مسیو بوفه رئیس [illegible] برای پذیرائی ما در عمارت خود بود
نایبش در جای رئیس نشسته بود پسرهای لوی فلیپ دومال و ژوانویل هم بودند وکلای دست
چپ و دست راست همه بودند دست چپها بر ضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژنالها و غیره
حرف زدند از انجمله ژنال [illegible] بود صدایش بسیار باریک و کم بود و کسی نمیشنید که چه میگوید متصل
وکلای دست چپ داد میزدند که بلندتر حرف بزن قال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنگ
میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که درین مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت
یکساعت آنجا نشستیم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم مرشال ماکماهون هم آمده
بودند با مرشال و مسیو بوفه و غیره جمیع اطاقها و تالارهای ورسایل را گردش کردیم اوطاقها و
تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد آنقدر پرده نقاشی و مجسمهای مرمر و غیره دارد که حساب
ندارد پردهای بسیار اعلی از کارهای نقاش هوراس ورنه Horace Vernet
که بسیار خوب کشیده است پردهای جنگهائیکه با اعراب الجزایر در زمان لوی فلیپ و غیره شده
و جنگهای ناپلیون سیوم در ایطالیا با دولت نمسه و غیره و پردهای جنگهای ناپلیون اول و غیره از

[illegible] بسیار بود بطوریکه اگر شخص یکسال تمام بخواهد بدقت بهمه جا تماشا
کند تمام نمیشود اغلب این اطاقها را هم دفترخانه وکلاء وزراء قرار داده اند آنها آمده رفته بودند
نگاه [illegible] گذاشتن میز و صندلی وزراء و تحریر دفاتر تالارها را اشکوه انداخته اند بسیار خسته
شدیم آمدیم پایین قدری هم در باغ در کالسکه گشتیم منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بودند آب
از فواره [illegible] خیلی صفا داشت برگشته رفتیم منزل از ده دو [illegible] گذشته بسنکلو رسیدیم از آنجا
به بولن و از آنجا به بوا دو بولن تا رسیدیم بمنزل در سنکلو چند قوچی از دو نژاد بود [illegible]
بازار خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند از [illegible] و وسایل میان اشکال [illegible] که
که پرنسس ماری *Princesse Marie* دختر لوئی فیلیپ که شوهر نکرده جوان مرده خودش حجاری
کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود روز [illegible] رفتیم بباغ وحش و نباتات از منزل تا آنجا از طول
بود رئیس آنجا که اسمش مسیو بلانشار [illegible] هفتاد و پنج سال از عمرش رفته بود استقبال کرد با [illegible] جمعیت
زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که اغلب رعیت و کارگر بودند با زنهاشان همه تماشا آمده
بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در باغ نباتات گلهای بسیار غریب با سلیقه
کاشته اند از همه گلها و نباتات در اینجا هست و عدد گذاشته اند و گیاههای دوائی که هر یک بجهت علم
همه را کاشته بعمل آورده اند معلمین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت
هر گیاه همیشه در اینجا کار میکنند اول گرمخانه ها را که نباتات ولایات گرمسیر را در آنجا بعمل آورده
اند گردش کرده بعد بباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرنده و درنده و چرنده نفیس جمع
کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوشگل حیوانات سبع وغیره از همه جور دیده شد این باغ
وحش بسیار ممالک وسیع تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در آنجاها هم دیده بودم مگر چند حیوا
که در جای دیگر نبود من جمله مرغی است بزرگ قوی هیکل که اسمش را کازوار میگویند از استرالیا آورده اند
بسیار حیوان عجیبی است بقدر شترمرغ و اندک شباهتی هم بشترمرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوا
تاپیر میگویند از ینگی دنیای جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکرگدن اما کوچکتر ما بین کرگدن و خوک

(۱۴۶ فرانسه) و کوسالهٔ حیوانیست ببرهای درنده وحشی و پلنگهای عجیب دا[شت]
پلنگ و ببر اسمش را ژاگوار میگویند امّا به پلنگ بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان درنده وحشی
پلنگها دو بچه کوچک زاییده بودند بسیار خوشگل شیرهای افریق و شیرهای دیگر هم بودند یک
فیل هم بود در یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام شکار
وغیره بود چیز بکر زیاد و تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزهٔ عمارت نگاهداشته بودند
که در روز اول دیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای جمیع دریاها و حیوانات دیگر از مار و خرچنگ و
نهنگ و لاک پشت و انواع طیور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلا از ماهی کوچک تا
نهنگ را بهمان طور که مرده نگاهداشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی از
کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک مگس ینگی دنیا الی شترمرغ همه در آنجا هست
مرغ مگس عجیب است بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ امّا همه چیزش مثل مرغ است
دیگر از این قشنگتر مرغی در عالم نیست و جز در ینگی دنیا هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را از نر و ماده
با تخم خودشان و با همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت آینها چیده
و حالتی که در روی لانه و تخم میخوابند چنان مجسّم کرده اند که هیچ با زنده فرق ندارد از تخم مرغ مگس که
کوچکتر از آن تخمی نیست و بقدر یک پسته نمیشود گرفته تا تخم مرغ رخ و شترمرغ که از جمیع تخمها بزرگتر
است در یک اطاق گذاشته اند امّا در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر خربزه بزرگ بود
گفتند این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار تخم را بزحمتهای زیاد و سیاحت بسیار در
جمیع بلاد عالم عاقبت گویا در افریقا و ینگی دنیا بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار وزین
بود بقاعده باید جوجه که از میان این تخم بیرون می آید بقدر خروس خیلی بزرگی باشد مرغ سیمرغ و رخ
که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و الآن این بیضه ها را یکی هزار تومان نمیدهند
ماهیهای عجیب و غریب بود دیده شد که از بزرگی و غرابت بنوشتن نمی آید میمونهای عجیب و غریب بود باقسام
مختلفه که یکنوع از بزرگی بقدر اسب و دیگری از کوچکی بقدر موش بود مراتب جثهٔ اجسام آنها را

[illegible] اند از جمله میمونیست که اسمش گوریل است در مملکت افریقیه
میرسید از بزرگی و هیبت و قوه و بازو و پنجه و پا و دندان از شیر بزرگتر و بالاتر و قدش و قد انسان بلکه
بلندتر است یک جفت نر و ماده بود نر و ماده اش کم جثه تر است دیگر میمونیست که در جزایر هند بود
[illegible] اسمش اورانگ اوتانگ Orang Outang است
اگرچه از میمون گوریل کوچکتر است اما این هم خیلی تعقل دارد و بسیار درنده و بزرگست یک لاک پشت
روی میزی گذاشته بودند بقدر خر بسیار بزرگی اینهم چیز عجیبی بود که چیز باین بزرگی نمیتوان تصور نمود مار
بسیار بزرگ که در حقیقه همان اژدهای معروفست دیده شد در حتی صندوقی ساخته جثه مار عظیم را
برده در آن چاپیده بودند که هیچ با مار زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت اینکه میگویند این حیوانات را
برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند بلکه از بزرگ و کوچک هرچه در این موزه است
همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها در حقیقت زحمت زیاد و مخارج
بسیار و مبالغ گزاف اینها را از اقصی بلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت و نمودن
قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم آورده متصل هم طالب نگاهداری
آنها هستند الحق زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید در حقیقت یکسال
بنشینند تماشا کنند تا چیزی بفهمند من در این ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آمدم پائین و با اینکه
دیگر هیچ وقت بجهت تماشا نداشتم به قفس حیوانات زنده رفته همه را دیده از آنجا رفتم منزل تاسین که
سنش هفتاد و پنج یا هشتاد سال بود همه جا با من همراهی کرد بقدری که خسته شد از رفتن هرچه میگفتم برگرد
باز میآمد و میگفت مادام العمر مسکرات نخورده و همیشه دیگران را هم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی
است و اجزای زیاد دارد که همیشه در تدبیر ترک کردن شرب هستند اما بسیار خیال مشکلی است
بخصوص در فرنگستان مکاتریوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر
خرطوم هم ندارد استخوان آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشاخانهای متعدد دارد
یکشب هم تماشاخانه بزرگ رفتیم همه سفرای خارجه با زنهایشان و هرسال با خانمها میبودند و

(۱۴۸) صاحبمنصبان وغیره وهمراهان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ [illegible]
زیاد و جمعیت بسیار هم بود رقاصها و خوانندها خوب خواندند و رقصیدند بخصوص [illegible]
دنیا که دخترهای دریائی میرقصیدند   شب رفتیم بعمارت الیزه برای شب نشینی [illegible]
شهر و سفرا و زنهایشان و صاحبمنصبان فرانسه و [illegible] اینجا موعود بودند آتشبازی و چراغان خوبی [illegible]
الیزه کرده بودند باغ بسیار خوبیست با حوض و فواره و چمن و اشجار توی باغ از روشنی الکتریسیته که
از پشت بام بزمین افتاده بود مثل مهتاب روشن بود مرد و زن که درین روشنی مصنوعی راه میرفتند
جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتیم مرتبه بالا گشتیم عمارت بسیار خوبیست گوبلن های خوب دارد
این عمارت را کنت دورو ساخته است صد و پنجاه سال قبل ازین بعد از فوتش معشوقه لوی پانزدهم
که اسمش پومپادور Pompadour بود خرید و خیلی وسعت داد بعد از مردنش بپادشاه
رسید بعد [illegible] ناپلیون اول خرید خلاصه بعد از گردش صحبت آمدیم منزل شب را هم دوبروگلی
وزیر خارجه در عمارت وزارت خارجه که نزدیک کوردلژیسلاتیو منزل ماست سواره و [illegible] شب را
باوجود اینکه از راه منزل ما تا آنجا بسیار نزدیک بود اما با کالسکه و تشریفات و سواره نظام و غیره
از دور عمارت گشته بوزارت خارجه رفتیم همیشه درین عمارت مهمانیها و بالها بوده است اما بعد از
جنگ با پروس و رفتن وزرا بورسایل تا امشب درین عمارت بسته بود مرشال ماکماهون و مسیو [illegible]
[illegible] صاحبمنصبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر نجبا و بزرگان از زن و مرد بودند عروس وزیر
امور خارجه چون صاحبخانه بود دست باو داده در باغ و اطاقها گشتیم توی باغ چراغان و آتشبازی
خوبی کرده بودند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد   روزی رفتیم بگردش ونسن که سمت
جنوب پاریس خارج از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلیون سیوم در آنجا خیابانها و دریا
چهها و جاهای باصفا ساخته است از بولوارد پرنس اوژن و از پلاس دشاتله و از پلاس [illegible]
گذشته رفتیم از دروازه شهر بیرون دروازه های شهر پاریس مثل دروازه های ایران نیست که در
داشته باشد درش از تیر آهنی است خلاصه از کالسکه پیاده شده رفتیم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردم

... اره خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد یک ذرع هم خاکریز
... آن دو ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنگ تراش است بقدر آجر یک
اندازه و بالای آن ... است از سنگ بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنگ بزرگ
تراش گذاشته اند ... دیوار خندق و اطراف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته اند که میتوان
پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود و همه اطراف شهر پاریس همین طور است این
قلعه را در عهد سلطنت لوی فیلیپ که پنجاه سال میشود ساخته اند برگشته سوار کالسکه شده رفتیم به ...
رسیده بکنار نهری که آب خوبی میآمد رفتیم بسیار جای باصفائی بود گل و گیاه زیادی داشت خلاصه
از پلی رفتیم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از ستونهای سنگی و غیره روی تخته سنگی ساخته
بودند و زیر آن را مغاره درست کرده بودند که سنگها مثل غار برفی آویزان شده بود و از بالا
سوراخی کرده لوله نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب
میریخت پائین بسیار باصفا بود قدری آنجا نشستیم چند نفری از فرنگیان و زنها آنجا بودند صحبت
شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن ساخته
بودند و قایق آوردند سوار شده قدری گشته رفتیم به محلی که کالسکهها بود بیرون آمده سوار شده
از دروازه دیگر از بولوار ... رفتیم بمنزل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدیم ایستاده
منتظر ما هستند معلوم شد جنرال پاژول مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه
شدیم یکی از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه خسرو آباد ارومیه آذربایجان معلم اطفال
کاتولیکی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل
گوش فیل خیلی بودند و در کمال خوبی مراقب تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش رتبه هستند
و مدرسه هم شش مرتبه دارد که در هر مرتبه یک درجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله
الی دخترها و پسرهای بیست ساله آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب اطفال
یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از مدرسه جغرافیا زبان خیاطی گلسازی

و غیره دختر با گلهای خیلی خوب میسازند یک سته گل بسیار خوب

نفر بچه چهار ساله را در کمال آدب و خوبی در مراتب پلهای تخته اطاق تعلیم خانه نشانده بود و یک

پیرزاده که معلمه آنها بود آواز و تصنیفی برای مدح و ورود ما بشعر فرانسه یاد داده بود که اطفال منتظم

تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت

پرستاری اطفال آنجا و شاگردان خوشم آمد معاودت کردم شب را رفتیم در سیرک انقدر بازیهای

عجیب از اسب بازی و غیره در آنجا دیده شد که عقل حیران ماند مثلا یک اسب جلو میزی نشسته

غذا میخورد اسب دیگر میرفت دستمال سبد شراب و غیره دهن گرفته میآورد و خدمت میکرد اسب

دیگر با دستش نمره میخواند معلم میگفت لنگ شو فورا لنگ میشد میگفت بمیر میمرد و همچنین سایر

احوال عجایب یکه مجسمه از مرمر میسازد همه روزه در منزل از گل شکل ما را میساخت حوصله غریبی داشت

از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد صورت ما را بسیار خوب از گل ساخت بعد از مرمر خواهد ساخت

اول کلیت مخصوص این کار که صورت را از روی هرکس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از

گچ میسازند بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت ما را از قراریکه میگفت بعد از چهار ماه

بطهران خواهد فرستاد در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قراریکه میگویند دو قهوه خانه

که در آنجا ساز و رقص و آواز هست بسیار معتبر است که کافه شانتان میگویند مثل تماشاخانه

جائیست میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد و جاهای خوب دارد هر شب چراغ زیاد

روشن میشود از اول غروب شروع میکنند بموزیک زدن صندلی زیادی چیده اند مقابل

نشیمن مردم عمارت قهوه خانه است مقلد خواننده رقاص بند باز آدم باز و غیره جلو مردم

توی عمارت میرقصند و میخوانند آدم باز چیز غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی میپوشد

برنگ بدن تنگ و چسبان مثل اینکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بدذات ترین

اطفال است با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری روی دست

بازی میدهد و بهوا میاندازد و باز روی دو پا زمین میآیند و در آن واحد پسر یا طفل را به منظر

پهن میشد و بعد ایستاده اسبها میگیرد و آنها هم روی سر و دست و پای این
روی دور حلقه‌ها با هم که بنوشتن نمی‌آید البته بچه اگر بهوا پرت میکرد پنج شش ذرع بالا میرفت و
بهوا معلق زده با دو پا زمین میافتاد اگر چه من خودم قهوه‌خانه نرفتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک
تابستانیست سیرک زمستانی هم هست که مسافت زیادی دورتر از اینجاست مهمانخانه‌های متعدد
بسیار خوب در پاریس است گراند هوتل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است
از اسباب زینت هر چه شخص بخواهد در این مهمانخانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز
حاضر است باغی در پاریس است که اسمش را مابیل میگویند باغ بسیار خوبیست هر شب باز است
دری دارد محکم از آهن از هر کس که داخل میشود پول میگیرند البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد
شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود خیابانهای خوب حوضها جاها که مثل کوه و آبشار طبیعی
ساخته‌اند دارد وسط باغ کلاه فرنگی جائیست که موزیک میزنند قهوه‌خانه و اطاقهای خوب
پر چراغ دارد زنهای خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندن
است اما هیچیک بنظر ما نرسید جمعیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند در پاریس خبر رسید
از طهران که فخرالدوله عمه ما که دختر نایب السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت کرده باید هم غم
و اندوه شد در پاریس و انگلیس و المان اسبهای غریب قوی هیکل که دست و پا و سم آنها مثل
فیل است و بار زیاد میکشد خیلی دیدم که بار ارابه‌های بارکش بسته بودند در فرنگستان رسم است
که هر خانواده همه یکرنگ لباس میپوشند مثلا چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب
رسمی است **روز شنبه بیست و سیوم شهر جمادی الاولی** از پاریس حرکت شد
بشهر دیژون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال ماکماهون وزیر
دولخارجه سفیر کبیر استریه مسیو بوفه رئیس دارالشوری و سایر بزرگان و جنرالهای فرانسه و اهل قلم
همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون و وزیر دولخارجه صدر اعظم در کالسکه ما بودند
از بولوار ایطالیا و بولوار مارژ و بولوار دشاتودو عبور شد از میدان باستیل وغیره که گذشتیم جمعیت

زیادی بود هوا هم گرم تا رسیدیم بکارجنوب پیاده شده قدری دیده
زیادی اینجا و غیره آمده بودند میو و بیتر یاکه در عهد ناپلیون سیوم جزو وزرا و رئیس مجلس کسیل دتا بوده
و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون و دیژون است نارشال معرفی کردند تا دیژون همراه ما است
خلاصه بعد از یکربع ساعت نشستن بکالسکه بخار داخل شدیم گویا همان کالسکه هائی بود که از شهربوزنغ
سوار شدیم راندیم و پاریس از نظر غایب شد رفتیم رو به دیژون حالت و هیئت اراضی مثل سابق جا کلیه
همه جا حاصل خیز و سبزه و چمن و درخت آبادی پیوسته بود دره و خانه های کوچک و بزرگ و دره
و تپه هم بعضی جاها دیده شد و تفصیل اسامی شهرها و استاسیونها از پاریس الی دیژون از این قرار است
مونترو لارش تونر ارسی دیژون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت
شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ مغربی رسیدیم به دیژون حاکم
شهر که حاکم کت دراست اسمش لیون دوناسان با نایبش و بزرگان شهر و غیره دم گار حاضر بودند این
حاکم از جانب مرشال بکاه است مأمور شده است این مملکت را کلیه Bourgogne
بورگن میگویند یک قسمت از بورگن کوت دوراست که پای تختش دیژن است حاصل انگور در این
مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است بهمه دنیا میبرند هرکس آن صحرا و تپه های کشت انگور را
ملاحظه میکند که این همه انگور کجا صرف میشود وارد شهر شده از کوچهای تنگ گذشتیم این شهر را در
جنگ آخر دو مرتبه قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت با اهالی اینجا کرده جریمه زیاد
سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره ها محجوب
شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورگن ساخته است برج بلندی
هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است
لهذا بنیاد شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود منضم کرده که هنوز جزو آن دولت است
چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بناهای کهنه عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک تماشا
خانه داشت که حالا بسته بود رفتیم بخانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بودند باغ کوچکی

شب را ... خواهیم ... دل خوبی در این شهر عمل میآورند

روز یکشنبه بیست و چهارم — امروز از ویژن به ژنو رفتیم صبح بزرگان شهر مخصوصاً
آمده بودند بعد نشستیم کالسکه الی گار صدراعظم و حاکم پیش ما نشسته بود جمعیت زیادی بود جمعیت
این شهر چهل هزار نفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است
شامبالی [illegible] آخر خاک فرانسه است تا آمبریو همه راه صحرا و دره
و تپه کوچک بود و از این استاسیون بعد کوهها و دره‌های بزرگ افتادیم که رودخانه رن از دست
راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون و غیره رفته در مرسیلیا
بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن گوتار الپ است همانقدر آبیکه داخل دریاچه میشود همان قدر
هم خارج شده موسوم برود رون میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت
از استاسیون امبریو که گذشتیم همه جا دره و تپه و کوههای عظیم در طرفین راه و رودخانه و کوههای
خوب بسیار با صفا بود کم کم پیش رفتیم از چند سوراخ کوه پیاپی گذشتیم یکی از سوراخها بسیار
طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دره‌ها و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما بازهم کوهستان
است کوهها برف دارد الپ و مون بلان و قله‌های بزرگ کوههای ساوواوا ایطالیا
پیدا شد غروبی بژنو رسیدیم رئیس جمهوری ژنو که پرزیدانت است اسمش مسیو سرزل است و
رئیس مجلس شورای ژنو که اسمش اوژن بوبل است با ایلچی سویس که در پاریس بود و سایر بزرگان
شهر ژنرال دوفور که مرد نود ساله ایست و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کرده و در
سویس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروف آنجا بود و مهمانداران فرانسه که اسامی آنها از
قرار تفصیل است ژنرال پاژول و ژنرال ارتور کلونل سوزن و مسیو بی بر ... از اینجا که آخر
خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق گار ایستادیم پرزیدان نطقی کرد جوابی
دادیم بعد من و صدراعظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسکه رو بازی نشسته راندیم منزل را
مهمانخانه برگ Hôtel de Bergues است تا مهمانخانه مسافتی بود اندکی

جمعیت امکان عبور از کوچه‌ها نداشت با اینکه چند نفر عمله احتساب [illegible] دم
ممکن نبود زن مرد پیر جوان بچه همه توی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می‌آوردند که هم [illegible]
کالسکه را خطری برسد اسب و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر عراده کالسکه
بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها از فشار بهم داد میزدند بالاخره با هزار زحمت رفتیم
منزل مهمانخانه بسیار عالی است بالا و پائین او طاقهای بسیار دارد و مثل عمارت سلطنتی است
آنچه بناهای عالی در فرنگستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه مهمانخانه است از جلو مهمانخانه
رودخانه رون Rhone میگذرد بسیار آب گوارای خوبی دارد آبش از صفا کبودی
میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رودخانه مقابل مهمانخانه است دورش محجر است پلهای متعدد قشنگی
دارد ولی دو پل طولانی از چوب و پایهای محکم دارد که بسیار معتبر و وصل به مهمانخانه است شهر در دو
طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب و کوچهای سنگ فرش وسیع تمیز دارد
تمام عمارات پنج شش مرتبه است امّا با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلواز و قشنگ است مردم مهمان
نوازی دارد کارخانهای ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای
جعبه و بلبلها و مرغهای مصنوعی که بخواهند همه را اینجا ساخته بسایر ممالک میبرند همراهان همه در
همین مهمانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سویس طوری دیگر است و قواعد دیگر دارند
و خانه و مکان دولتی نداشتند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا
بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانند منزل کنند کوههای الپ و مون بلان از منظره
مهمانخانه پیداست بسیار پر برفست اما کوه دماوند ایران ازین کوهها خیلی بلند و قشنگ
تر است حکیم طولوزان که بشهر سنت اتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز
دوشنبه بیست و پنجم ۲۵ در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سویس شده
رفتیم برای سیر دور دریاچه ژنو همه همراهان با دو نفر از رؤسای سویس و ایلچی سویس و ایلچی ایطالیا مقیم
پاریس و مسیو دوبکی ایلچی اطریش مقیم طهران که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند

[illegible] [دریاچه قدری] ... خاک سویس است بعد از آن خاک مملکت ساووا متعلق
به دولت فرانسه است که این مملکت ابتدا مال ایطالیا بود بعد از جنگی که ناپلیون سیم با نمسه کرده آنها را شکست داد و
مملکت ونیز را که از ایطالیا بود و نمسه با چندین سال بود گرفته بودند باز به دولت ایطالیا داد
دولت ایطالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایالتین نیس و ساووا را به دولت فرانسه واگذار کرد که
خاک ساووا تا لب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از آن طرف رودخانه شهر ژنو
میگذرد داخل فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم
عریض میشود که منتهای عرض این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عمقش را از اینجا الی صد ذرع می گفتند
همه جا کشتی بخار بزرگ میرود سنگ بزرگ و جزیره هیچ چه در میان و اطراف دریاچه نیست گاهی
که طوفانی بشود امواج بزرگ هم برمیخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است در شش ساعت با کشتی
بخار سیر کردیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی باید سی فرسنگ باشد از دولت
و کمپانی سویس سه چهار کشتی بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح وغیره حمل مینمایند از دولت فرانسه
هم دو سه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سویس
است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای الپ هم از دور پیداست خیلی پر برف
و باصفا نهار مختصری در کشتی خورده راندیم از آخر خاک فرانسه رد شده از دره هم که رود رون
به دریاچه میریزد گذشته بشهر وِوِی Vevey رسیدیم شهریست بسیار قشنگ در کنار دریاچه
رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تک تک خانه داشت حاصل اینجا هم همه
انگور است هر چه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هر جا که ممکن شده و زمینش نرم بوده درخت
تاک کاشته بودند توی شهر فواره های زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده
بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند میجست زیاد تماشا داشت مهمانخانه های بسیار عالی داشت
میسیو سرژل پرزیدان که وطنش شهر وِوِی است ما را نهار مهمان کرده بود در مهمانخانه ترواکورن
یعنی سه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل دیده

شده از اهل ینگی دنیا و انگلیس وغیره اینجا ها زیاد بسیاحت میآیند اهل [illegible]
داخل مهمانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند گیوم دلیجام که چند است در اینجا میا
میکنند در تالار مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست بایشان دادم صحبت شد
بعد رفتیم سر میز نشستیم نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میز بودند پادشاه
هولاند هم جلو ما نشسته بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار بر خاسته در باغ کنار دریا جلو مهمانخانه
گردش کردیم زنها و دخترهای زیاد و مردها از هرجور بودند درین گردش پادشاه هولاند آمده
گفتند میخواهیم مرخص شوم دست بایشان دادم بعد در دکانی رفته چند عکس بسیار خوب از دور
نماهای کوههای الپ وغیره خریدم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بکشتی رانیم
طرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوزان
Lausanne بون رول مورژ کولی گذشته وارد ژنو شدیم آتشبازی و چراغان خوبی کنار
دریا و توی کشتی کرده بودند بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس دو خط راه آهن کشیده
اند مادره و شهر [illegible] ودست راست دریاچه رشته کوههای الپ و دست چپ سلسله
کوههای ژوراست روز شنبه ۲۶ شهر صبح بعد از نهار سوار کالسکه شده از
رودخانه گذشته طرف کوههای ساوا که خاک فرانسه است بگردش رفتیم در بین راه صنیع الدوله
مرخص شده برود شهر بورن برای تعیین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطنه عماد الدوله علاء
الدوله میرزا ملکم خان حکیم الممالک مسیو ریشار هم رفتند بشهر ورین خلاصه رانده از جول و حوش ژنو
گذشتیم راه کالسکه سربالا و پیچ و خم بود هوا هم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساوا
و فرانسه است خاک فرانسه و سویس مخلوط بهم است دهات کوچک با صفا سر راه دوی بچه ها
و دامنه کوهها بود از رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و دریاهای ساوا میآید و آخر منتهی برود
رون میشود راه سربالا با کالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانه خوبیست رسیده بمهمانخانه من سوار
اسب امین الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطنه شده چند اسب دیگر هم از قریه ها آورده

(۱۵۰ سویس)

... شده معتمدالملک اکالسکه‌ها رفت بمهمانخانه ما ماندیم ببالای کوهی
رفتیم که مهمانخانه بود سایرین هم عقب ماندند یک فرنگی صاحب آنجا که مرد معتبری بود و اسبهای
خوب داشت همراه بود آنها نتوانستند سواره تا بالای کوه بیایند همه جا از عقب پیاده میآمد
راه بدی بود جنگل کوچک درختی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من هر طور بود از توی
جنگلها و درختها رفتیم بالای کوه و سایه‌ها نشستیم کوههای پر برف آلپ و ساه ساو و مون بلان
وغیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از سنت کربا رفتیم سایه جنگلی تفنگی نشستیم بعد سواره
شده از راه بدی پایین آمده رفتیم به مهمانخانه زن و مرد زیادی از سیاح وغیره در این راه مهمانخانه
دیده شد در مهمانخانه هم بغیر از آب یخ چیز دیگری نبود قدری در باغ کوچک مهمانخانه نشسته بعد
و روسی نشستیم در بین راه بین باخستگی و هوای گرم معتمدالملک گفت کشیش نایب الحکومه این محل که معتقد
بفرانسه است میخواهند بحضور بیایند اذن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد
شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل چون کالسکه تیزی
آرام میرفت دیر بمنزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم

روز چهارشنبه بیست و هفتم

امروز در مهمانخانه هوتل دو لا په بنهار مدعو دولت سویس هستیم پرزیدان آمدند سوار کالسکه
شدیم رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطاق ایستادیم ایلچی ایطالیا
مقیم سویس و ایلچی سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرن است و ایلچی روس مقیم سویس که پسر
گرچکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه
رفتیم سر میز نشستیم شاهزادگان و صدراعظم وغیره همه بودند قوطی طلای مینای خوبی که ساعت هم
دارد و مرغی در آن میخواند با یک تفنگی که از اسلحه قشون سویس بود و هزار گلوله تفنگ اهل شهر
ژنو پیشکش کردند نهار بسیار طول کشید موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و پنجره‌ها
و اطاقها بودند بعد از نهار برگشتیم بمنزل دو ساعت که گذشت باز پرزیدان وغیره آمدند
سوار کالسکه شده رفتیم تماشای بعضی جاها همه اهل شهر بیرون بودند که شاهزاده‌های ما اول رفتیم

بعمارتیکه اسباب فزیک و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و غیره
بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت بپاریس و غیره بسیار کم و مختصر است معلم فزیک اطاق
تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها در شیشه‌های الوان از قوهٔ الکتریسیته بما نمود بعد وقت تماشا
چون پرده‌ها را انداخته و پنجره‌ها را می‌بستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قدری
گشته رفتیم بعمارت دیگر بعضی پرده‌های کار نقاشان سویس و غیره اینجا بود شش هفت پرده خوب
خریدم نقشه کل مملکت سویس که ژنرال دوفور چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق
بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده و دره بدره کوهها و رودخانه‌ها را معین کرده
قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغ ویلا
میوفاور که یکی از متمولین و نجبای سویس است موعود بودیم باغ مزبور خارج شهر کنار دریاچه ژنو بسمت
خاک سویس است خیلی راه بود از نزد یک عمارت و ییلاق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بآنجا
میوفاور خانه قشنگی بود خانمهای خوشگل زیادی از اینجا و غیره آنجا بودند قدری نشستیم قدری گشتیم صحبت
شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه و غیره داشت غروبی برگشتیم پرزیدان و غیره آنجا ماندند آمدیم
منزل شب را از صدای کالسکه و رعد و باران و صدای زنگ ساعتها و زنگ جهانخانه‌ها بسیار
بدخوابیدم دولت سویس جمهوریست بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سویس پنج کرور جمعیت
دارد و منقسم به بیست و دو ایالتست هر ایالتی رئیس و حکمرانی و پایتخت علیحده دارد هفت نفر هم
رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی یکی نمیتوانند حکمی در کارهای عمده
مملکتی و غیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم باطلاع و امضای
همدیگر آن کار را میگذرانند در حقیقت رئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی ندارند هر وقت
همگی در کاری اتفاق کردند مجری میشود و الا فلا وضعی است که نوشتن و بیانش اشکال کلی دارد و این
روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سویس را ندارد و بیش از این هم لازم
نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنگ

یک صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت
[...] قامت دارند چهار رودخانه است که سرچشمه آنها از کوه سنکوتار الپ است متعلق بسویس
که دو رودخانه معتبر آنها یکی رن است که بدریاچه کونستانس میریزد و دیگری رون که بدریاچه ژنو داخل
شده بعد خارج میشود روز بیست و هشتم از شهر تورن پای تخت قدیم مملکت
ساردنی و پیهمون که حالا بعد از جنگهای با استریه و گرفتن ممالک لومباردی و ونیز و چهار قلعه
محکمه کوادری لاتر و ضمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر روما دولت ایطالیا
دولت واحد معتبری شده است و پای تخت حالیه اش شهر رم است که قدیما در عهد قیاصره
پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند
و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب الاختیار شده شهر روما پای تخت همه ایطالیا شد خلاصه
صبح زود برخاسته بکالسکه نشستیم پرنس یدان و صدر اعظم در کالسکه بودند رفتیم بکالسکه بخار نشستیم تا
بلکارد که اول خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از آنجا براه تورن و ایطالیا افتاده از
دره و خاک ساوو گذشتیم همه جا دره وسیعی بود پر آب و درخت بسیار باصفا طرفین راه همه
کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاد از کوهها میریخت راه آهن در اینجاها بسیار خوب
با زحمت و خرج زیاد ساخته اند همه جا سنگ و کوه و پست و بلند است رودی و رودخانهای عظیم
پلها از آهن ساخته اند ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری Chambery
بشامبری نرسیده از محال اکس لین گذشتیم جزو ساوو است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم
عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری که پای تخت مملکت ساوو است کالسکها ایستادند
جمیع صاحب منصبان نظامی و ژنرال قشون ساخلو و حکام و اهل قلم با یکفوج پیاده و یکفوج سواره نظام
با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده از جلو صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده
براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و برف است آبشار متصل از طرفین کوهها میریخت
تا رسیدیم بمودان که آخر استاسیون فرانسه است در مودان مهمانداران و جنرالهای ایطالیا که

ایطالیا

که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند تا سرحد فرانسه و ایطالیا
که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است آمده و از آن راه افتاده بسوراخ رسیدیم [illegible]
و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم تقریباً طول این سوراخ است مثل این است
که از منظریه کوه البرز ایران سوراخ کرده از شهرستانک سر در بیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه
شیشه‌های کالسکه را بجهة اینکه دود بکالسکه نیاید بستیم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه
انداختیم نسیمی آمد گاهی صداهای عجیب می‌آمد مثل اینکه اژدهائی بسرعت بگذرد و صدا کند و گاهی در
این تاریکی کالسکه بخار دیگر می‌آمد میگذشت صدای غریبی میکرد طرفین راه گاهی چراغ و مستحفظ راه دیده میشد
نمیدانم این آدمها چطور اینجا گذران میکنند آخر تونل کم کم قطر و ارتفاع کوه کم میشود و بعضی پنجره‌ها ساخته
روشنی بسوراخ داده اند پنجره‌های دست چپ بزرگتر و دست راست کوچکتر است نرسیده به پنجره‌ها
برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی دیگری از تونل بصحرا باز
کرده اند که روشنی و هوا از اینجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنگ و نیم است بسیار تاریک
و هیبتناک قریب بیست سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کلی درین راه کار کرده اند
قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه بایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از روی
کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیه‌مون Piemount شدیم که
شهر تورن پای تخت آنست باز کوههای بلند پر برف با جنگل و آبشارهای زیاد در طرفین راه
دیده میشد کالسکه بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد روی هم رفته
البته بیست تا سوراخ گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جاهای غریب و خوفناک مثل تنگها
کوه و پرتگاهها و دره‌های عمیق و رودخانه‌های عظیم و سیلابها که پل بر روی آنها ساخته اند میگذشت
بسیار کارهای عجیب در ساختن این راهها کرده اند که بعقل راست نمیآید بطوری هم راهها و پلها را
محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد کرد رودخانه که از این کوهها بسمت ایطالیا میریزد
رودخانه پو است رود عظیمی اما آبش سیاه رنگ است و بد است این رودخانه از پهلوی شهر تورن

(ایطالیا)

... رود ... بدریای ادریاتیک میریزد هر قدر پیش رفتیم دره وسیع تر میشد تا آخر جلگه
شد صحرای ... وسعت بود تا بگار شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک شد از کالسکه
پایین آمدیم اعلیحضرت ویکتور امانوئل Victor Emmanuel II ثانی پادشاه
ایطالیا و نواب پرنس هومبر ولیعهد پرنس امده پسر دوم پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنت
نموده بعد استعفا کرده بود و موسیو منگینی صدر اعظم موسیو ویسکونتی ونوستا وزیر دول خارجه پرنس کاریینیانا
پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر نجیبی است سپهسالار ایطالیاست و در قشون بحری منصب دارد
هر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب باشد او را نایب السلطنه قرار میدهند
وضیع الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحب منصبان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسکه حاضر بودند
با پادشاه و شاهزادها دست داده تعارف کردیم بعد با پادشاه در کالسکه روبازی نشسته
راندیم شب بود چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچها و پنجرها
بودند کوچها وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد و از آن کوچه که عبور میکردیم اسمش
کوچه رم است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که اسمش سن شارل است مجسمه چدنی مردی اسب
وسط میدان بود که از اجداد پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است
مجسمه سربازی از مرمر با بیرق در وسط این میدان بود که اهالی لومباردی بعد از آزادی خودشان
از دست اتریش بشهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت پیاده شده با پادشاه رفتیم بالا پلها و دیوار
راهرو با همه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و با زینت و اشکال خوب و مطلاکاری گلدانهای مرمر
روی دست انداز پله گذاشته بودند که از سر هر گلدان چند شعبه چراغ گاز بیرون آمده بود بسیار قشنگ
از اطاقهای متعدد تو در تو گذشتیم که همه مطلاکاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پر زینت و بسیار
از پردهای نقاشی بسیار عالی و تخت و میز و صندلی و غیره بود بعد از آنکه پادشاه همه اطاقهای
منزل ما را نشان داده بودند وداع کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارت است
بازدید رفتیم چند دقیقه مانده برگشتیم لباس درآورده راحت شدیم هوای این شهر بسیار گرم است

پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بوده محض آمدن ما بشهر
میل بماندن شهر ندارند در زمستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند بمن میگفتند از شهر و عمارت
بدم میآید همیشه میخواهم در شکارگاه و کوه باشم سن پادشاه قریب بشصت سال میشود اما بسیار بابنیه
و قوی و معلوم نیست که مسن هستند ولیعهد سی سال دارد پرنس امده بیست و هشت سال دو دختر
دارند یکی زن پادشاه پرتغال است و اسمش ماری دیگری زن پرنس ناپلیون است اسمش پرنسس
کلوتیلد Princesse Clotilde زن دوک دااوست که همین امده باشد
چند روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت ماست سه پسر کوچک دارد
یکی شیرخواره دو تای دیگر بسن سه و چهار سال و ایهاشان هر روز در باغی که جلو عمارت ماست ورده
میگرداندند یکی از میدانهای شهر فواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی میجست رودخانه پو از
انتهای دست راست شهر میآید آنطرف رودخانه کوه و جنگل است و تکتک خانهای بسیار خوب
توی دره‌ها ساخته اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سر یکی از اینها که از همه بلندتر است
کلیسای خوبی ساخته اند که اسمش سوپرگا و مدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر
تا کوههای الپ جلگه است معبد یهودیها در این شهر میسازند بسیار بنای عالی است یعنی یهودیهای
معمول ایطالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز ناتمام است روز جمعه بیست و نهم [۲۹]
در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسلحه خانه که در همین عمارت است اسلحه
از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد
دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده واداشته و آدمی که اسلحه قدیم
فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر
وغیره در اینجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در وداع شهر فونتن بلو بیکی از سرتیپان ایطالیا که در خدمت
او بوده بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد دراز تیز بطور نیزه خیلی گشتیم جمیع اسلحه را تماشا
کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند

یا خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی
آورده بودند یک هم میز بود خود پادشاه غذا نمیخورد سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست
که نصف شب شام خورده بلافاصله میخوابم و همچنین پسر عموی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت
شام نمیخورد میگفت هرگز شراب نخورده ام آب یخ را بیشتر دوست دارم پسر عموی پادشاه
ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ و سفید سنش گویا شصت و پنجسال باشد اما بسیار بنیه
است همراهان ما سوای آنها که بوین رفته همه بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران
بها برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویرات خاتم سازی کار ایطالیا که هر یک
مبالغ گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است بایطالیا این خاتم سازی دخلی بخاتم ایران
ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگهای معدنی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی نادر است
میز بسیار بزرگ خاتم تفنگهای شکاری بسیار عالی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته
بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر بعضی اشکال از چوب جعبه خاتم خلاصه بسیار اسبابهای
خوب بود بصدر اعظم و شاهزاده ها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پادشاه
بتماشاخانه رفتیم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل
یک دالان قشنگ طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشاخانه در لژ اول نشستیم
بسیار تماشاخانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچک چهل چراغ گاز زیاد جمعیت زیادی هم بود
خواندند و رقصیدند پرده ها بالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو اکت یعنی دو پرده نشستیم
خواننده بود اسمش اوربن [illegible] بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل [illegible]
است و شوهر دارد دو روز دیگر بجهت خواندن بپطربورغ میرود برخواسته آمدیم منزل شهر تورن
دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود

روز سه‌شنبه سلخ جمادی الاولی صبح برخواستیم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد
رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پرده های بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانه پادشاه

ایطالیا

که در مرتبه پائین عمارتست دیدیم کتاب زیادی بود وضع کتابخانه مثل ...
بعد برگشته رفتیم بالا باغ عمارت گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه را که در همین باغ بودی
تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه گرگ روباه شغال کفتار یک جفت فیل یک جفت
زرافه ببر پلنگ خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است در قفس میمون زیادی بود انواع شکارها و
گوزاسب وغیره بودند دو حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحوش نبود یکی یوز شیر
نشنیده بودم شبیه بشیر است اما یوز مانند بسیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها نگاه
میداشتند آدم هم نمیتوانست نزدیک برود دندانهایش مثل ببر سر بسیار بزرگ ریش زرد پهنی
همه سرخ کونها آبی خط خط اسمش ماندریل است که از افریقا آورده اند آمدیم بعمارت یعنی چون از پله
زیادی بزحمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت
نشستیم بجا چند کم کم با کمال راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقه گفتند
پادشاه آمده در اطاق معطل هستند باتفاق رفتیم سوار کالسکه شده همه شهر را گردش کردیم چراغان
بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بود زنهای بسیار خوشگل دارد بعد رفتیم میدان مشق را
که دوباره آن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبیست گردش کرده از کوچها گذشتیم یک کوچه
طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه برودخانه پر میرسید آنطرف رودخانه
روی کوه و تپه آتشبازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتشبازی برگشتیم بمنزل
من در کالسکه بودم و پادشاه و صدر اعظم و میرشکار و رفیق واجودان پادشاه که اسمش
میو برتولینیان است رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبره که داشته مدتیست فوت شده است
و بعد از آن دیگر زن معتبر عقدی نگرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند نشان اسجا
جنود کنار دریا رفته بود که آب دریا استحکام کند جواهری باو تعارف کرده بودم عکس خودرا
برای من فرستاد بتوسط اکو Mr. Aghemo منشی خاصه پادشاه که پسر عموی همین
زن است و پادشاه میگفتند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکارها هم با من است

گفتند رقم زده است از این زن یک پسر دارند که در سواره صاحب
منصب است و یک دختر که بپسر شاهزاده‌ای شوهر کرده و شوهرش مرده و حالا بیوه است

روز یکشنبه غرّهٔ جمادی الاخری باید از تورن بشهر میلان برویم با راه
آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدم پادشاه آمد نشسته *
صحبت کردیم پرنس امده پسر دوم پادشاه هم آمد زنش همانطور ناخوش است ولیعهد دیروز رفته است
به ییلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند توی تالار است به طبیب ازین جنس در
ایران هست یا نه برخاسته رفتیم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدم از نوع همان شکار هاست
که در باغهای انگلیس دیدیم نوعی از مرال است که کوچک است رفتیم پائین سوار کالسکه شده پادشاه
هم بودند رفتیم بگار از آنجا بکالسکه نشسته ترن بسیار خوبی بود همه را با بار ها و غیره بهمین یک
ترن بسته اند همه کالسکه ها هم بهم یکدیگر راه دارد مثل کالسکه های بخار مملکت روس است پادشاه
و همه ارکان و اعیان دولت لب گار ایستاده بودند تا ترن راه افتاد و تعارف کرده گذشتیم
طرف دست راست شهر همه کوه است تک تک عمارات ییلاقی بسیار قشنگ در روی کوه
ها و دره ها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوه های طرف راست
دور افتاده و همه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود و زرت هم تازه رسیده
بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولا شاخه زرت اینجا بسیار بلند است ثانیا
وسط ساقه های این زرت مثل زرت ایرانست که میخورند اما سر شاخه طور دیگر است مثل گندم
خوشه بسته او بزان است آنرا هم آرد کرده میخورند دو نوع زرت در یک ساقه بود گندم و جو را درو
کرده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیا بخوبی
معروفست اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود از چند رودخانه بزرگ
و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانهای بزرگ دوتا دیگری سورا و سسیا و تیسیلو بود خلاصه
راندیم در شهر سانتیا Santhia قدری ایستادیم شهر کوچکی است در هر شهر که

(ایطالیا) کالسکه میا بیتا داهل شهر از سرباز و صاحب منصبان نظامی و قلمی و حاکم و غیره
بعد بشهر نوار رسیدیم در دامنه کوه افتاده است اغلب خانها را روی کوه و توی دره ها ساخته اند
بسیار خوشوضع و قشنگ از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد یعنی طرف چپ که
شهر واقع است کوه بود و طرف دست راست جلگه و درین کوهها سبزه و جنگل کیست همه جا
تک تک عمارات و خانهای ییلاق و غیره ساخته اند بسیار باسلیقه از این شهر چند فرسنگی که گذشتیم
بده باژنتا Magenta رسیدیم که از زمان جنگ ناپلیون سیوم با دولت استریه
که درین ده و صحرا واقع شد مشهور شده است و قشون استریه از دولت فرانسه و ایطالیا
درین صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای یادگاری و مقبره کشتگان
این جنگ که فرانسوی بوده اند ساخته است دیده شد دو ساعت و نیم بغروب مانده بشهر میلان
وارد شدیم کار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت استریا در وقتی که این شهر را داشته
ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر کار دیده بودم از کالسکه بخار پیاده شده ولیعهد ایطالیا که
دیروز اینجا آمده و مخصوصاً هم خود او حاکم و همیشه متوقف اینجاست با حکام و صاحب منصبان نظامی
و قلمی حاضر بودند با ولیعهد تعارف کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در کوچه و بخبرها بودند
هوا بشدت گرم و از طهران گرمتر بود از کوچهای خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای
بسیار خوشگل دارد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا
ساخته شده است چنین کلیسا و بنائی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارت
بسیار عالی پر اسباب از میز و صندلی و تخت خواب و آئینه و غیره و همه طاقها و تالارها و درها
مطلا کاری و نقاشی است و همه را پارچهای خوب و پردهای نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد
آویخته اند این عمارت را از قدیم ساخته اند ناپلیون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این
عمارت را تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اوژن از جانب
ناپلیون هشت سال درین مملکت سلطنت میکرد بعد این مملکت و عمارت بدست دولت

سالها هم او سلطنت داشت و شاه زاده ککز نسیلین برادر امپراطور حالیه
اتریش که بالاخره امپراطور مملکت مکزیک بیکی و بنا شد و آنجا او را کشتند در این شهر و مملکت
از جانب امپراطور مشار الیه نایب السلطنه و بعد از شکست مشار الیه حالا جزو دولت ایطالیا شده است
خلاصه بعد از قدری استراحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارت است برخاسته اول رفتیم توی
کلیسا روز یکشنبه بود جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند قدری گشتیم از توی کلیسا دست
پله میخورد میرود بالا با ولیعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا دویست
پله تنگ و باریک و پیچ پیچ است بعد از آن مهتابیها و پشت بامهای وسیع دارد از آنجا باز
پله های خوب ببالا دارد از آن بالا کوههای الپ و سمت برنارد که ناپلیون اول قشون فرانسه
را با ایطالیا داخل کرده بود پیدا بود کالسکه های بخار که دود میکردند و از اطراف داخل شهر
شده بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا داشت دروازه که تریومف که ناپلیون اول در فتح
ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلیون ساخته و آب بشهر با وی برده است و بسیار
نهر عظیمی است همه پیدا بود و از بس ارتفاع داشت مردم از پایین بقدر مورچه پیدا بودند تمام
این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر به ترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی در
صنعت حجاری است در آنها بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده
نشسته از پشت و رو ساخته بعضی را برجسته از دیوار و بنا و بعضی را جدا بدیوار درست
کرده اند از بالا و پایین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را بمرور ایام
ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند حجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول
تعمیر و نوسازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر
دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان منبت کاری کرده اند که عقل حیران است و آنقدر سقف
بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند مجسمه ها تمام اشکال خوب همه چیز دارد
اگر یکنفر حجار قابل مدة العمر جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک مجسمه کوچکی از مرمر

بکند باز نمیتوانند از عهده صنایعی که در حجاری این کلیسا شده است برآیند این کلیسا
قابلی است که اگر شخصی مثلاً از بچگی دنیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از
دیدن هر صنعتی میشود در پشت بامها و مناره‌ها و پلّه‌ها ده هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بنشینند
بدون اینکه جای کسی تنگ شود پشت بامها همه تخته سنگهای مرمر بزرگ است میلهای مرمر
منبت کاری بسیار دارد و در سر هر میل هم مجسمه یکنفر آدم است و یک میل بزرگ میان که از
همه بلندتر است مجسمه از برنج دارد که در دستش صلیب است و از سر آن مجسمه تا زمین کلیسا صد و
چهارده ذرع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد بعد پائین آمده از توی کلیسا گذشته
رفتیم ببازاری چهارسو مانند که سقفش از شیشه تازه ساخته‌اند طول و عرض زیادی ندارد اما
بسیار خوب بازاریست قدری گشتیم جمعیت زیادی بود برگشتیم بمنزل شب در تالار بسیار
عالی سر میز بزرگی شام خورده شد مهمان ولیعهد بودیم همه بزرگان ایران و فرنگستان بودند
شام بسیار خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد بسیار فربهی است بود بعد از
شام رفتیم دم پنجره که کلیسا و میدان نگاه میکنند در میدان البته قریب بیست هزار نفر بودند
همه کلیسا را با چراغ بنگاله که روشنی‌های الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا
تا پائین سرخ یکبار سبز زرد و رنگ دیگر میشد کبوترهای سفید که در بالای مناره‌ها آشیانه
داشتند از ترس پرواز میکردند در تاریکی شب و روشنائی چراغها در هوا برق میزدند بسیار
تماشا داشت

روز دوشنبه دوم

باید رفت به سالبوریغ که جزء
مملکت اطریش است صبح زود سوار کالسکه شده ولیعهد و صاحب‌منصبان و اجزای حکومت
شهر بودند از راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم بگار سوار کالسکه بخار شده راندیم از شهرهای متعدد
گذشتیم باین تفصیل اول ازترویگلیو Treviglio دوم برگام Bergame
سوم برشیا Brescia چهارم دسنزانو Desenzano پنجم ورن
که قلعه نظامی معتبریست الی شهر برگام جلگه بود و همه حاصل زرت و توت ابریشم از چند رودخانه

[illegible] بزرگتر رودخانهٔ ادیژ است که از شهر ورون میگذرد و آب گل آلودی داشت
[illegible] رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانهای
قشنگ روی کوه ساخته اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه و جنگل کمی دارد و در هر شهر که
کالسکهٔ ما میایستاد جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحب‌منصبان باستقبال میآیند طرف
چپ همین طور کوه و طرف راست تا چشم کار میکرد جلگه بود پر درخت و پر حاصل کوههای دست
چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها حتی قلّها مردم عمارات ییلاقی خوب ساخته بودند همین
طور رفتیم تا بدریاچه بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سه طرفش را کوههای بلند احاطه کرده آب
صاف بسیار خوبی داشت از دریاچهٔ ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگست جزیرهٔ بسیار قشنگی میان
دریاچه بود و عمارت زیادی در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل پل بخشکی داشت اسم
دریاچه گاردا Garda ست دور دور دریاچه همه خاک ایطالیا است مگر در آخر
دریاچه جزئی خاکی متعلق باستریاست قلعه پشیرا که یکی از قلاع محکمهٔ ایطالیا است در کنار این
دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر از آب است ساخلو و توپ
از طرف دولت همیشه اینجا هست از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و
قلعه ورون رسیدیم شهر ورون میانه جلگه و کوه واقع است و اطراف شهر قلعه و خندق
باستیانهای محکم دارد توپ زیادی اینجاست دور کوه را هم برج و باستیان ساخته اند
رود عظیم ادیژ هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده است شلیک زیاد کردند
قدری از قلعه بالاتر بگار رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره
و اهل شهر همه اینجا بودند بعد کالسکها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر ورن
گذشته افتادیم براه سانسبوریخ و النسبوریخ و داخل دره تنگی شدیم که رودخانهٔ عظیمی از دره
میگذشت طرفین کوههای بلند و جنگل کم اسم رودخانه ایزاج است همه جا از کنار رودخانه
و دره و کوههای بلند رفتیم دره گاهی وسیع گاهی تنگ و کوهها رفته رفته بلندتر و سخت‌تر

و پرجنگل میشد و گاهی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میگشت
میامد پلهای متعدد روی رودخانه ساخته اند اوایل دره آبادی کمتر بود هرچه پیش میرفتیم
زیادتر میشد درخت انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که از این دره رفتیم بجائی رسیدیم
اسمش الاکه سرحد دولتین ایطالیا و آستریه است در استاسیون آنجا کالسکه‌ها ایستاده مأمورین
و مهمانداران اطریش بحضور آمدند رئیس مهمانداران شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است
منصب نظامی هم دارد اسمش کنت دوگرنویل *Comte de Grenneville*
و مسیو بارب مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مأمورین
ایطالیا که رئیس آنها کنت پانلی بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف
دیگر مال استریه و سرباز هر دو دولت در اینجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاد
بسرعت رفتیم همه جا از کوههای بلند و دره و رودخانهای عظیم بود و از دره هرچه بالاتر
میرفتیم کوهها بلندتر و جنگل قوی‌تر میشد توی درها همه درخت انگور با چفته بود و زیر چفته‌ها سایه
بسیار خوب داشت آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنه کوهها بود دو قلعه محکم دولت
استریه در دهنه این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتواند از این دره عبور کند
توپ زیادی بالای قلعه و باستیانها گذاشته اند همیشه صاحبمنصبان معتبر و ساخلوی در این
دو قلعه هستند اسم قلعه فرانزانواست خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست
خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر باینجا میرسیم غروب باستاسیونی رسیدیم کالسکه یکساعت
آنجا ایستاد شامی برای همراهان در اطاق حاضر کرده بودند منهم پائین آمده نظامی که ایستاده
بود دیدم تنزل الها و صاحبمنصبانی را که آنجا بودند معرفی کردند مسیو کرشتبش معلم علم توپخانه را
که سابقاً معلم مدرسهٔ دارالفنون طهران بود که محمدحسن خان سرتیپ سپهسالار و محمدصادق خان قاجار
از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریشش سفید شده است بنیه‌اش بسیار خوب است
بعد آمدیم توی کالسکه حالا شام نخورده‌ام همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگرچه تاریک بود

...گذر رودخانه زیاد است و از پلها میگذشتیم طرفین راه کوههای بلند پرجنگل و
...ت و راه هم سربالا بود و در این بین رعد و برق شدیدی شد باران تندی آمد شام خورده
خوابیدیم یکبار از خواب بیدار شده صدای همهمه زیادی شنیدم معلوم شد که کالسکه بشهر الفنسنغ
رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحب‌منصبان همه حاضر شده بودند هنگامه
غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدیم باز قال و مقال زیاد بود و کالسکه براه
افتادند باز خوابم برد دو ساعت برخاسته رخت پوشیدیم در این وقت در خاک المان دولت
باویر Baviere بودیم بصحرا نگاه کردم مثل بهشت بود کوههای بزرگ پرجنگل و
درختان سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن گلهای زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان
بود صحرا و کوه مثل اول بهار بود رودخانه‌های زیاد که از شعبات دانوب است و بدانوب ملحق میشود
همه جا پر حاصل هنوز حاصل اینجا درو نشده هوایش سرد و ییلاق است تا رسیدیم بشهر روزنهیم
Rosenheim که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر که مونیک است
با شهر سالسبورغ که منزل ماست راه مساویست که تا هر یک ازین دو شهر یکساعت و نیم راه است
قدری کالسکه ایستاده روی بسالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای باصفا و جنگلهای کاج
گذشته از دریاچه باصفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر ترونستین جمعیت
زیادی بود با یکی از اهالی المان که فرانسه میدانست صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوبی از
از ساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بما داد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت
این شهر چهار پنج هزار است خلاصه وارد رودخانه سالز شدیم که سرحد دولت استریه و باویر
و متصل بشهر سالسبورغ است از پل گذشته وارد شدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند
شهر خوب خوش‌هوائیست در کنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد
ناپلیون سیم با امپراطور حالیه نمسه درین شهر ملاقات کرده بودند معدن نمک معروفی
دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبیست بسیار قدیم میدان کوچکی

در جلو دارد حوض سنگی با فواره بزرگی دارد از دهن دو اسب و آدم سنگی آب
کلیسا و مهمانخانه دور میدانست اغلب راه امروز و دیروز از خاک تیرول بود کوهها
آن را الپ تیرولین میگویند از میلان تا سالسبورغ دویست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که
در بیست و سه ساعت طی شد این شهر مملکت سابقا در دست کشیشها بوده و اینجا *
سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پر جنگل و سبز
توی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای
حفظ شهر ساخته اند دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یک رگ سنگ بزرگیست که این
دیوار را روی آن سنگ ساخته مهمانخانهای خوب در این شهر است بخصوص یک مهمانخانه
که هوتل دوروپ میگویند امروز در سر حد باویر و اطریش قلعه دیده شد که توپ انداخته‌اند
اسمش هوفستن بعضی محبوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند روز سه شنبه سیوم
انشاء الله تعالی باید رفت بشهر وین پای تخت استریا صبح برخاستم در نزدیکی شهر جائیست
معروف به شونبرون که نیمساعت راه است که در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده است
لفظ شونبرون بزبان المان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده راندیم شاهزادها وغیره
هم عقب ما آمدند هوا قدری گرم بود از شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه
از خیابان رفت تا بباغ و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جاهای دیگر درخت چنار زیاد دیدم
چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از
چنار ایرانست اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بود زن
و مرد سیاح و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضهای قدیمی ساز دارد و در دامنه
کوهی واقعست پر جنگل و سبز چمنهای خوب چشمهای آب صاف متعدد دارد از دامنه کوهها بیرون می آید
در سر هر چشمه یک جائی مثل حوض و آبشار و پاویون Pavillon یعنی کلاه فرنگی ساخته‌اند
که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گوارائیست ماهی قزل آلای ایران

آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجاهای بسیار خوب رسیدیم که با
سیمان و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را مثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را تا
چینه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی روبینه Robinet
میگویند پیدا شده هر شیر را که میگرداندند از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب میجست
مثلا یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر آن را
که باز میکردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه
میرسید باز کم کم پائین میآورد باختیار خود شخص است اگر بخواهد بیست ذرع هم تاج بالا رفته
پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی هر چه در خیابانهای ریگ ریخته و اطراف
دالانها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریگ همه
فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر پنج فواره را باز میکردند
از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تر کرده فرار میدادند خیلی
تماشا داشت انصافا خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه داشته اند هوای
اینجا سرد و ییلاق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوی یا چوب ساخته
در آنطرف نهر و بروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بکاری مشغول هستند یکی هم قصابی
خرس بازی میدهد یکی سوار کالسکه است میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد همه و صنعتی زیاد
ساخته اند این دستگاه هم با زور آب چشمها بحرکت میآید پیچی و شیری با اسباب کوکی داده
که تا دست زده اند مردم این شهر بحرکت آمده کارهای عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا
داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند چنان دهن این دو لاک
پشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب به تندی و زور تمام در آمده
بدهن لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آبست یا میلی است از طلا که بدهن
این دو لاک پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آبست

بازکه دست بر میداشتند مثل سیل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود دیگر در بغل نهرها
تماشا و بازی کارخانه چیت بازی و قلاچی و چرخ چاقو تیزکنی وغیره ساخته بودند [illegible]
کوچک و چرخ و اسباب بازیچه امّا بطوریکه هیچ با کارخانه و کار حقیقی فرق نداشت همه اینها
از صد و بیست سال قبل از این محض بودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار گردش کردیم و چون
باید در ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم بوین زیاده از آن نتوانستیم تماشا کنیم مراجعت
بشهر کرده یک راست رفتیم بگار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین
با راه آهن هفت ساعت راه است صدراعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص
شده برود برخواسته دم کالسکه آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد راندیم این
راه کوه بزرگ ندارد امّا طرفین راه همه تپه‌های قشنگ سبز و خرم و جنگل پر سرو و کاج است
بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زرد روی حاصل توی چمنهای سبز و جنگل عالمی داشت
امّا طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا تپه
و دره‌های کوچک آباد پر حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود هوا هم
معتدل گاهی ابر بود باد خنکی هم میآمد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلین و سر
بازنظام با موزیکان بودند در شهر لنز که کالسکه ایستاد دم استاسیون زن و مرد زیادی
جمع بودند پایین آمده قشون را دیده بعد رفتیم توی اطاقی که برای من معین نموده و نهار حاضر
کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت مملکت منسه در حسن و مقبولی سرآمد هر مملکت است
خلاصه همراهان که نهار خوردند بکالسکه نشسته راندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته
شد بلکه بهتر بشهر کوچکی رسیدیم که اسمش ملباش Hammelbach است قدری از اینجا
گذشتیم رودخانه عظیم دانوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته بعد
دور شدیم بعد از این شهر بشهر سن پولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا
و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست بسیار جای خوب خوش منظری باید باشد هرچه
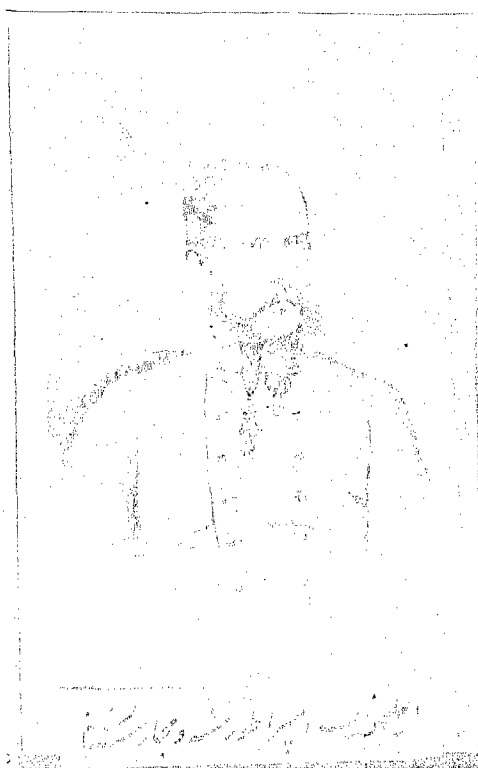
دیده نشدیم شهرها و آبادیهای بسیار خوب و عمارات ییلاقی عالی در دو سیاه و دامنه
کوههای جنگلی در بالای با صفا دیده میشد وضع خانها بسیار خوب بود رود خانهای خوبی در راه بود
نزدیک غروبی رسیدیم باستاسیون پانزنگ آنجا کالسکه ایستاد اعلیحضرت امپراطور منتسه دم
در کالسکه ایستاده منتظر بودند با نواب ولیعهد و شاه زادکان که تا دو فرسنگی شهر باستقبال آمده
بودند پائین آمده دست دادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف Francois Joseph
است که از خانواده هابسبورغ هستند حال هم پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل
سنش شصت و بچنبال اشخاصی که همراه امپراطور بودند کنت دو بلکارد بارن شلچتا مترجم فارسی
که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ و کوچک وغیره هم بسیار بودند بعد از
تعارفات آمدیم بکالسکه نجار من بودم و امپراطور و صدر اعظم و میرزا ملکم خان و بارون شلچتا
و کونت دو بیسکی وزیر مختار منتسه مقیم طهران و کونت کرنیل مهماندار راندیم منزل ما در قصر
لاکسانبورغ است که ماری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است بشهر وین پنج فرسخ مسافت دارد
منزل امپراطور قصر شونبرون است که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از آن جهت
شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسامبورغ چند خانواری مانند در اطراف قصر بود
خود قصر عمارتیست مربع دو طبقه میان عمارت حیاط و میدانی کوچک دارد همه اطاقهای
عمارت بهم راه دارد شاه زادکان و علاء الدوله و حسنعلی خان و وزیر فواید قدری دور از اینجا
در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانهای خوب و دریاچه و رودخانه کوچک در جلو
همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور وغیره وارد عمارت شدیم امپراطور ارکان دولت
خودشان را معرفی کردند اول ولیعهد دولت که سن چهارده ساله است و همین یک پسر را
هم دارند بسیار پسر مودب با تربیت شیرین خوبیست اسمش رودلف شارل لوئی که از شاه
زادکان است و لوئی و یکتور ایضا از شاهزادکان وکنت اندراسی صدر اعظم و ستر یاد و سایر
وزرا از نظامی و قلمی بعد ما هم صدر اعظم و شاه زادکان وغیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند

شاهزادگان وغیره که پیش بودین آمده بودند همه را دیدم شب شام خوردم

روز چهارشنبه چهارم امروز رفتم بعمارت شونبرون بباز دید امپراطور [illegible]
نیم ساعت راه است بعد از قدری نشستن وصحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم

روز پنجشنبه پنجم صبح برخاسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن
ممکن نبود حکیم پولاک که قدیمها در طهران معلم علم طب و چند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور
آمد بسیار [illegible] هم خوشحال آدم خوبیست قدری پیر شده زن گرفته چندی بمصر رفته بود حالا
در وین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم نهر بزرگی دیده شد مثل
رودخانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری نان ریختند
ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دویست سال است این ماهیها درین دریاچه هستند
باغ و خیابانها خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت و چمن داشت میان دریا
چه جزیره های خوب بود قاز وحشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی تماشا
آمده بودند آنجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه گردیدیم عمارت کهنه لب دریاچه
است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم عجیبی دارد اسمش عمارت پهلوانان است میلها دارد که
سرانها آدمهای مفرغی و خروس وغیره است درهای آهنی محکم دارد به عینها این عمارت و قلعه
بعمارت دیو و جادوگر و اجنه شبیه است که در کتب افسانه خوانده شده است از چند
در داخل شده با طاقها و دالانهای عجیب رسیدیم به اطاقی در راهروی باریک در آهنی
داشت یک جای تاریکی بود بسیار عجیب گرگ مرده را مثل زنده با پوست و پشم
روی سکوئی گذاشته بودند شخص عجیبی را از مقوی ساخته نشانده و مثل محبوسین زنجیر کرده
بودند در این اطاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست و پای این محبوسین حرکت
میکرد اگر شخصی تنها و بی خبر در آن جای تاریک این حرکت محبوس را ببیند یقیناً واهمه میکند
جاهای دیگر دیده شد ... و سقف که مجسمهای مرمر بزرگ اجداد این امپراطور و پادشاهان

پا ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری کرده بودند بعد دیگر چه اطاق از کوچک
و بزرگ و بالا و پایین دیده شد همه بسیار مهیب و دلتنگ و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین
طور باید باشد اطاق دیگری که اسلحه پهلوانان را که همه از آهن است با آدمهای مقوائی پوشانده
و سایر سلاحهای قدیم را بسقف و دیوارها آویخته بودند اطاقهای تو در توی مهیب یاد
داشت مثل طلسم نکوله بود و داماد و شاهزاده جادو که در افسانها میگویند آنجا دیده میشدند
خلاصه بعد از گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر اعظم وغیره که با کمپوزیسیون بشهر رفته بودند
از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری نشستیم صحبت شد
ولیعهد با وجود صغر سن بسیار با تربیت و دل چسب جوانیست در دولت امپراطور خوب
یادگاریست **روز جمعه ششم** امروز بعد از نهار بعضی از شاه زادگان نمسه
بدیدن ما آمدند که اسامی آنها از این قرار است پسر پادشاه سابق هانوور که حالا با پدرش در
مملکت نمسه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده است اسمش ارنست
اوگوست یکی از شاهزادهای باویر اسمش ارنولف دیگر از شاه زادهای ساکسن و یمار اسمش هرمان
دیگر از شاهزادگان ورتمبرغ اسمش ماکزیمیلین بعد از نهار صدر اعظم دولت استریه کنت اندراسی
بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از آن ایلچی کبیر دولت انگلیس که اسمش بوکنان است و بعد ایلچی کبیر
دولت عثمانی قبولی پاشا بحضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر شونبرون
که شام را مهمان رسمی در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بگار آنجا از پله بالا رفته کالسکه اسبی حاضر
بود سوار شدیم شونبرون قصبه ایست و خانهای آن وصل بخانهای بیرون شهر وین است چندان
از شهر دور نیست قصبه شونبرون عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پتسدام برلن است
جلو عمارت امپراطور میدانی بود کالسکه تا دم پله توی دالان عمارت رفت امپراطور پایین
پله منتظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل اطاق شدیم شاه زادهای نمسه و
المان و برادر امپراطور وغیره بودند مدتی ایستادیم امپراطور عذرخواهی کردند که چون پسر دوم

پادشاه هولاند که اینجاست او را هم بشام وعده خواسته ام نرسیده است
سر میز رفتن دیر شد قدری که گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید اسمش الکساندر است رفتیم
سر میز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم گچ بری و مطلا کرده اند سقفش هم نقاشی
است که گویا روی گچ نقاشی کرده اند همه اطاقها و تالارها ساده است چندان اسباب تجمل
از پرده ها و اشکال وغیره ندارد بعضی پرده ها از سرگذشت ایام سلطنت خود این امپراطور ومار
ترز وغیره دیده شد جلو این تالار باغ است گلکاری و چمن و خیابانهای خوب دارد همه
برگ درختان طرفین خیابان را با قیچی چیده مثل دیوار سبز ساخته اند آخر باغ تپه سبز بلندیست رو
تپه عمارت مختصری که ستون زیاد دارد ساخته اند که مشرف بباغ است پائین تپه توی باغ
حوض است فوارهای بلند میجهد اما نه همیشه بلکه هر وقت بخواهند فوارها را باز میکنند شام خوردیم
موزیک میزدند بسیار طول کشید بعد از شام رفتیم باطاق دیگر اشخاصی که سر شام بودند همه
ایستاده هر کس با کسی صحبتی میکرد پرنس هوهن لوه Hohenlohe هم که از اکابر در
خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوبیست آنجا بود نشان صورت خودم را
که مکلل بالماس بود بولیعهد دادم بعد سوار شده رفتیم سر راه آهن بمنزل رفته خوابیدم شب
باد و باران شدیدی آمد هوا را سرد و زمینها را تر کرد

روز شنبه هفتم

امروز باید برویم بشهر وین و تماشای اکسپوزیسیون صبح برخاستم هوا بواسطه باران دیشب
و ابر امروز که از تفضلات غیبی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود والا با آن گرمای شدید
و گرد و خاک راه بشهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رخت پوشیده سوار شده رفتیم
همه همراهان در رکاب بودند با راه آهن تا شهر از یکساعت کمتر است صحرا بسیار با صفا بود
هوای خوب چمن سبز گلکاری مختلف دیده شد خرگوش زیادی توی حاصلها بود نزدیک بشهر
رسیدیم چون شهر وین در گودی واقع است تا نزدیک شهر اثری از شهر پیدا نیست یکطرف
شهر تپه و کوههای شونبرون است شهر در پای آن تپه ها در محل بسیار گودی واقع است همین

[illegible]یش در فصل تابستان گرم و بد است قلعه و حصار و خندق هم ندارد بواسطه
کوهی وسط شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچها همه سرازیر است رودخانه دانوب از
کنار شهر میگذرد یک شعبه از رودخانه را نهر دستی ساخته داخل شهر کرده اند از روی آن پلهای
بسیار کوچکتر است کشتی بخار بسیار کوچک در آن حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنی نیست
اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن آب دانوب که بکثافت از شهر میگذرد
اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهر از آب رودخانهای برفی کوهها
و چشمها نهر عظیمی کنده بشهر میاورد مخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند یکسال دیگر
تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان وغیره
دم کار حاضر بوده پیاده شده دست با امپراطور داده سوار کالسکه اسبی شده همه جا از توی
شهر و بولواردی که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت بلودر *Belvedere* که
عمارتی قدیمیست و حالا پرده های نقاشی آنجا گذاشته اند گذشتیم و از نزدیک ارسنال یعنی جائیکه
اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ و بروج داشت عبور کرده و از پل شعبه رودخانه
دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرفت
بعمارت اکسپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چمن است قهوه خانهای قشنگ از چوب
ساخته صندلی و چراغهای فانوس گاز زیادی بود تا رسیدیم بنزدیک اکسپوزیسیون از اول شهر
تا اینجا همه جا جمعیت بود اما بواسطهٔ شهرت ناخوشی و باد گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه
به ییلاقات رفته اند وارد پاویون که عمارت مخصوص امپراطور در خارج اکسپوزیسیون است
شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم باکسپوزیسیون محوطه
بزرگیست چهار سو مانند ساخته اند وسط بازار گنبد مدور بسیار بلند وسیعی است خیلی بنای عالی
با تماشائیست پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این طاق مدور
و بازارها وغیره از آهن و شیشه و آئینه است از این گنبد بزرگ سایر بازارها منشعب میشود

بهر طرف اطراف این بازار هم مدور است دو راه آمد شد دارد باقی بسته [illegible]
گنبد بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میریخت جمعیت زیادی توی [illegible]
بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند مثلا
دولت فرانسه یک بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنب این آن دارد که متاع دولت خود را از
هر جور حتی ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است با برگ خشک
آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان محال شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه
آنجاست از این جزئیات باید قیاس کرد به متاعهای کلی نفیس مثل پارچهای پشمی ابریشمی آینه بلور
اسباب حرب وغیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم بهمین طور یعنی بعضی دول
بزرگ مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطریش جا و اسباب زیاد دارند دولت
عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین وغیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند همین
طور بازارها را با امپراطور گردش کردیم تا رسیدیم بجائیکه متاع دولت ایران گذاشته بودند با وجود
آنکه شش ماه قبل از این حکم شد که تجار وغیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و
اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری آنجا ایستادیم
چون امپراطریس ناخوش و در ییلاق است امپراطور میخواستند بروند ییلاق وداع کردند
در عقب ما دوباره همه بازار را گشته گراندوک قسطنطین برادر امپراطور روس را در بازار
دیدم بسیار شاهزاده خوبیست ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بدحال و
رنگ و رو پریده بود علت را پرسیدم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف به پطر به
کورنشتاد رفته آنجا از کشتی بکشتی دیگر میخواستم بروم زمین خورده پایم زیاد درد آمده است
معلوم بود خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از اکسپوزیسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه
از عمارات ممالک ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از
مصر و یک عمارت و قهوه خانه از دولت عثمانی و یک عمارت بسیار خوب از دولت

بودند بعد اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدیم رفتیم بعمارت ایران چند
پلیجور و یکنفر بنا استاد اسمعیل نام و یکنفر نجار با آنکه سه ماه بود که مأمور بساختن این عمارت شده
بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی هیچ عمارتی ساخته اند خیلی جای تحسین بود نجار
و بنا حاضر بودند بنا زبان المان را هم در این سه ماه خوب یاد گرفته است این بیشتر باعث تعجب ما
شد آنجا نشستیم رئیس اکسپوزیسیون در حضور ما بود بعد رفتیم بناهای دولت عثمانی و مصر را
تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته آخر بعمارت
نشیمن امپراطور رسیدیم از آنجا هم گذشته وارد کار شدیم سوار شده بمنزل آمدیم الحمد لله
تعالی بسیار خوش گذشت خرج این اکسپوزیسیون از دولت است هشت کرور خرج کرده
اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده میشود از قیمت مصالح و از منافع و از دخل این که پول میداده اند
میشوند سه کرور و نیم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است اما میگویند
از آمد و رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت برعیت و دولت میرسد این امپراطور
متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکنند فردیناند Ferdinand I
اوّل که عموی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت استعفا کرد حالا هم زنده است
هشتاد سال دارد و در شهر پراگ که یکی از شهرهای بزرگ اطریش است زندگی میکند
سلطنت به برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسید او هم نخواست سلطنت را داد به
پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان در ایشل که ییلاق است
میرود حالا هم آنجاست **روز یکشنبه هشتم** امروز کاری نداشتم عصری
با کالسکه در باغ و با قایق در دریاچه خیلی گردیدیم صدراعظم و میرزا ملکم خان هم توی قایق نشسته
آمدند غروبی بمنزل رفتیم صنیع الدوله تحقیق رفته اند بشهر باد که یک فرسخی این قصر است در آنجا
جا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فالج
و غیره در این فصل ناخوشها برای معالجه آنجا میروند **روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه**

امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشکار کرده اند و بعد از شکار بقصر شونبرون
طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفتیم بعمارت و قصبهٔ بلبرون از کالسکه بخار پیاده شده
بکالسکه اسبی سوار شدیم امپراطور رفته بودند بشکارگاه ما هم راندیم از دهات ییلاقی شهر وین
گذشتیم این چند ده که شمرده میشود ییلاق اهل شهر است بعد از شونبرون ده هتزن درف بعد
هیتزن بعد لنز که شکارگاه امپراطور است راه طولانی بود عمارت و مهمانخانه در این دهات
زیاد است راندیم تا از آبادیها گذشته بخیابانی رسیدیم طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم
بجائی که دور جنگل را تجیر کشیده بودند تجیر کتان سخت سفید رنگ بلند اما در لای تجیر چوب نداشت
هر تخته عوض طناب چهار چوبی داشت که تجیر تکیه داده بودند بسیار خوب چیزیست برای باد
خلاصه دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ تجیر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم
امپراطور پیاده با شکارچیها ایستاده لباس شکاری پوشیده پر بکلاه زده اند و قره بقره
کمه از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برگ درخت کاج پوشانده اند
بقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشیمن باین طور ساخته اند در هر یک سه
چهار تفنگ گلوله زنی ته پر با گلوله زیادی گذاشته و در هر یک هم دو سه نفر از اعاظم
نشسته اند که تیر بیندازند خواستیم از کالسکه پیاده شوم امپراطور مانع شدند ما با کالسکه و امپراطور
و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم کمه که از همه بالاتر و بیشتر بود که برای ما معین کرده بودند
پائین آمده رفتیم بالای تخته ایستادیم امپراطور بکمهٔ پائین تر رفتند ما هم تفنگهای امپراطور را
که در کمهٔ ما بود پر کرده مستعد شدیم میرشکار امپراطور که از اهل چک و اسمش کونت ویربن است
مردیست هفتاد ساله و از پیری گوشش سنگین و چشمش کم نور شده آنجا بود قدری صحبت از شکار
های ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که تجیر زیادی کشیده
بودند آن تجیر همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم تجیر بود از آنجا که
ما نشسته بودیم تا تجیر و برد سی قدم بود دری از تجیر بالاتر جای من قرار داده بودند

…وج شکار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بقدر چهل پنجاه نفر از جنگل شکار
را رانده دسته دسته که هر دسته بقدر بیست الی سی شکار میشوند از در این زنجیر داخل
میکنند یکدسته که داخل شد آمده از ده قدمی تفنگ چیها میگذرند و بنای شلیک میگذارند
و متصل آنها را با گلوله میزنند اگر در این کمه نزدند در کمه دیگر همین طور تا آخر که راه زیاد
این حیوانات میدوند که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که
منقضی از اینها نماند دسته دیگر را داخل زنجیر میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند
چند تیری هم من انداختم این شکارها از جنس مرال هستند و چندان وحشی نیستند دو سه دسته
که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار خوش گذشت بعد امپراطور آمدند با هم سوار
کالسکه شده از راهیکه آمده بودیم رفتیم بقصر بلبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه قدری در باغ
بلبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد درختهای بلند مجسمهای مرمر خیابانها گذاشته
اند تپه در آخر باغ و عمارتی بالای آنست راه پیچ و خمی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده
شد مختصر اتماشا کردیم فیل کرگدن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش
عامه است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سر میز
شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخار رفتیم منزل امروز صبح کور دیپلوماتیک
وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نویکوف *Novikoff* وزیر مختار
روسیه ویکونت دو ژونگ *Vicomte de Jonghe* وزیر مختار بلجیک مسیو
جی *Mr Jay* وزیر مختار اتازونی کنت دوروبیلان وزیر مختار ایطالیا روز
سه شنبه دهم امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گردیدم
شخصی تلمبه آورده و اسبابیکه ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب در میاورد
و با تلمبه بیرون میریخت این اسباب از فولاد و آهن است هر طور زمین سخت یا سنگ باشد
سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتم چند دستگاه خریده با ایران

بیاورند عصری سوار کالسکه بخار شده رفتیم بشهر همه شاه زاده ها و اکثری
بودند خوبی بکار بشهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ما هم رفتیم بتماشا
که او پرای بزرگ وین بلکه از همه جا بهتر است دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور
پای پله ایستاده بودند دست داده باتفاق بالا رفتیم امپراطور چند نفر از شاه زاده خانم
ها را از این قرار معرفی کردند ارشیدوشس الیزابت *Archiduchesse Elizabeth*
که زن شارل فردینان است ماری رنیر *Marie renière* پرنسس دو ژوانویل
Princesse de Joinville که زن پسر لوی فلیپ و دختر پادشاه برزیل است
پرنسس کبورغ که دختر لوی فلیپ و زن شاه زاده کبورغ است رفتیم در لژ وسط نشستیم
این شاه زاده خانمها در دست راست و چپ و صدر اعظم عقب ما و شاه زاده های استریه
و المان همه بودند انصافا تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حالیه خیلی درین تماشاخانه
بنائی کرده اند بچه به است سقف بلند وسیع خوبی دارد با چراغهای گاز بسیار خوب از چهل
چراغ و غیره جمعیت زیادی بود پرده بالا رفت انقدر خوب بازی درآوردند و رقصیدند
و موزیک زدند که دیگر هیچ جا دیده نشده بود لباس اهل تماشاخانه هم هر دقیقه طرح و رنگ
دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگ امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و رقص
تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد
دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه
برودخانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی یک درخت قوی شکسته
مثل پل روی رودخانه افتاده بود پریها روی آن میرقصیدند اجنه آمده دیوها میرقصند باز پریها
میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و
برف میآمد قطعهای یخ را مثل کوه آب دریا می آورد و میبرد خرسهای سفید شمال روی یخها نهنگها
فکها یعنی فیل دریائی آمده میگذشتند روی یخ شاه زاده درین سرما گیر کرده میخواست بمیرد

ای قطب شمال و پریهای اقلیم سحر با لباسهای سفید و موهای پر برف حاضر
شده از زمین آتش درآورده شاهزاده را اکرم کرده با هم رقصیدند با لباسهای قشنگ و
آهنگ موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاهزاده با وزیرش در خانه
جادوگرها گیر کرده بودند آنقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در
آخر پرده زیر دریا را نشان دادند ماهیها انواع صدفها گلهای مرجان علفها و گلهای دریائی
جوشش آب ته دریا دخترهای دریائی هر یک بچه طنازی زیر گلها و برگها خوابیده بودند یک
دفعه از میان صدفها و گلها یک دختر دریائی بیرون می آید بسیار مقبول گاهی از آسمان ملکه پریها
پیش آمده میرقصید گاهی بزمین فرو میرفتند گاهی با بالون بهوا میرفتند گاهی بر پشت عفریتها
بهوا صعود و نزول میکردند حقیقة نمیتوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم نخواستم تمام شود
بالاخره تمام شد برخاسته آمدیم امپراطور تا دم کالسکه آمده رفتند آمدیم براه آهن نشسته
بمنزل آمدیم شام خورده دیر خوابیدیم   روز چهارشنبه پانزدهم صبح گراندوک
قسطنطین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست داشت
امروز عصری برای سان قشون باید برویم به هلبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم بکنار
هلبرون سوار کالسکه اسبی شده راندیم از کوچها گذشته رسیدیم به صحرای چمنی که علف کمی داشت
و زرد شده بود امپراطور سواره با اجودانها خودشان ایستاده بودند ما هم سوار اسب شده
صدراعظم و حسام السلطنه و سرتیپهای ما هم سواره بودند اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله
وغیرهم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته و صندلی گذاشته بودند ایستاده
بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطریش و ایرانی وغیره راندیم افواج و سواره و
توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور
سواره گشتیم قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هونگری که مجارستان
میگویند سواره هوسار دراقون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را از مجارستان

ازمجارستان می آورند اسب انجا خوب میشود لباس سرباز اطریش از قدیم الایام
و پارچه سفید است از قراری که میگفتند امپراطور میخواهد این رنگ سفید را مبدل به رنگ [illegible] می
کنند خلاصه بعد از گردش زیاد آمدیم دم همان اطاق چوبی ایستادیم افواج و توپخانه سواره
آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود چند نفر
از معتبرین اعراب مملکت الجزیره که جزو فرانسه است با کمپوزیسیون آمده اند همه سواره با همان
لباسهای عربی سفید و عمامه انجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارف کرده آمدند اسم این اعراب
ازین قرار است علی الشریف فرمان محمد حنفی عبدالدین معسکر حسن بن القدر بن احمد الجزایری
محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام
شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز
رنگ بود **روز پنجشنبه دوازدهم** امروز عصری باید برویم به هلبرون برای
اینکه امپراطریس از ییلاق آمده در آنجا مهمانیست بعد از نهار برادر امپراطور که تازه از
ییلاق آمده بود اسمش شارلوی Charles Louis ملاقات شد دست داده
تعارف کردیم شاهزاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است
عروسی کرده یعنی که دو زن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شاهزاده خانم
های مملکت پرتغال گرفته است این شاهزاده خانم در مملکت باویر نشو و نما یافته است
برادر امپراطور را در همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت
کرده وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به هلبرون رفتیم رسیدیم به پله عمارت امپراطور
آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود باو رسیده تعارف کرده دست
داده رفتیم باطاق اول جمعی از شاهزاده خانمها و شاهزادهای اطریش و المان که تازه
از ییلاقات آمده بودند مردها را امپراطور و زنها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس
بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برازنده است مزاجا قدری علیل و ازین جهه

...ت خود را در فصول اربعه خارج از پای تخت میکند از سناً سی و شش سال دارد
خلاصه دست امپراطریس را گرفته وارد تالار بزرگ شدیم سفرای خارجه باز نهایشان و وزرا
و سرداران و بزرگان و اهل قلم مملکت اطریش باز نهایشان شاهزاده های بنسه و المان برادر
های امپراطور همه بودند در تالار میزهای کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب الجیریهم
امشب همه اینجا بودند بعد از صحبت زیاد هر چند نفری دور میزی برای سوپه نشستند سر میز
ما امپراطریس صدر اعظم فوّلی پاشا ایلچی کبیر عثمانی کنت اندراسی صدر اعظم اطریش و یک زن
محترمه مسنّهٔ دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم بسیار افسوس میخورد
که چرا چند روز بیشتر نیامده و امشب برای وداع آمده است منهم از اظهار محبتهائی که
میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از تمام سوپه همه برخواسته امپراطور آمد منهم برخواستم
امپراطور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سر میز علیحده سوپه خورده بودند خلاصه رفتیم بمهتابی
کوچک طولانی جلو عمارت که رو بباغ بود برای تماشای آتشبازی صندلی زیادی گذاشته
بودند نشستیم امپراطریس دست راست ما و زن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر
شاهزاده خانمها و زنها هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند و
سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پانصد نفر موزیکانچی ایستاده
موزیکان میزدند جمعیت زیادی از تماشاچی بودند آب از فواره های حوضها جست عمارت
روی تپه جلو عمارتیکه ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی بود هوا هم صاف و مهتاب
بسیار خوبی بود آتشبازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتشبازی بسیار خوب ساخته
بودند بعد از آن آتشبازی دیگر شد قلعهٔ از آتش پیدا شد در کنار دریا دریا را هم بعینه
از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از
بام عمارت بلبرون هم روشنی الکتریسیته بروی تپه و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل
مثل آفتاب و مهتاب بعد از اتمام آتشبازی برخواسته باز بازو ببازوی امپراطریس داده

(اطریش ۱۸۹) امپراطور هم بازو ببازوی زن محترمه مُسنّه داده عقب سر ما می آمدند تا رسیدیم
عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتیم الحمد لله خوش گذشت

روز جمعه ۱۳ سیزدهم امروز باید رفت به سالزبورغ صبح زود برخواستم بعد از
نیمساعت امپراطور و شاه زاده های ... و وزرا و صاحب‌منصبان حاضر شده بودند اوّل
امپراطور با برادرهایشان و شاه زاده ها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم روی
صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسانبورغ بسیار اظهار رضا
مندی کردم گرنویل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم در اطاق دیگر
کنت اندراسی وزیر اعظم و سایر وزرا بودند تعارف کردم امّا وداع آخرین را با شاهزاده‌ها
و اندراسی وغیره نکرده خیال کردم که تا دم کالسکه بخار خواهند آمد با امپراطور بکالسکه نشسته
رانده در کار پیاده شدیم شاه زاده ها و اندراسی عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم
که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدّداً وداع کرده رفتیم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه
تا آخر ایستاده بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفتیم هوا امروز در وین و صحرا بسیار گرم
بود باز در شهر لینز کالسکه‌ها یکساعت ایستاد در همان استاسیونیکه وقت آمدن نهار حاضر کرده
بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نهار خوردیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده راندیم در
استاسیون لامباش کالسکه‌ها ایستاد پادشاه هانوور با زن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم
کالسکه ایستاده بودند رفتیم پائین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهربانی
به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله و سنّش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و
خوش اندام و مؤدّب است منزل ییلاق پادشاه نزدیک این مکان است شنیده بودند ما از
اینجا عبور میکنیم آمده بودند امّا از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر
صاحب خزانه و لشکر امپراطور المان که خواستند کل ممالک المان را مملکتی واحد قرار دهند
لازم دید که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا جنگ کرده بزور قشون پادشاه

و مملکت را جزو پروس کردند پادشاه هم با عیال بعضی جواهرات نفیسه
خود فرار به خاک دولت استریه آمده الی حال در خاک امپراطور نمسه روز میگذرانند علاوه براین
بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان
بلند بالای قوی بنیه ایست امّا حیف که چشمش نابیناست و از قراریکه گفتند در طفولیت یک
چشمش عاجز بوده بعد از آن با کیسه پول یا چیز دیگر بازی میکرده کیسه بچشمش خورده چشم سالم را هم معیوب
کرده است سنش شصت و چهار سال است اسمش ژرژ پنجم است اسم زوجه اش لارن ماری
از شاهزاده خانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پرنس فردریک *Princesse Frederique*
خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم بکالسکه راندیم غروبی رسیدیم بشهر سالسبورغ در همان عمارتی
که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بعینه بعمل آمد قبولی پاشا وزیر مختار
عثمانی مقیم استریه مأموریت از دولت خود دارد که تا بندر تریستی همراه ما باشد

روز سه‌شنبه چهاردهم باید برویم به شهر انسپروک با راه آهن هشت ساعت
راه است صبح سوار کالسکه بخار شده راندیم از خاک باویر و از رودخانه ان که رود عظیمی است
و ملحق برود دانوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفستن که در سرحد استریه و باویر ساخته
شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و طرف
راست خاک تیرول که جزء مملکت استریه است قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی
سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخلو در قلعه بود شلیک کردند عراده یکی از توپها
عیب کرده بود یک ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند یکفوج
با موزیک و صاحبمنصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ از اینجا مرخص شد رفت براه
افتادیم وقت آمدن از این راه شب بود چیزی ندیدم امروز که دیده میشود عجب جائی است
دره بسیار وسیع رودخانه ان از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند پر جنگل سرو و کاج
سر کوهها و دامنه و بغلها همه حاصل دهی است دهات همه در دامنه کوه واقع است بسیار

باروح و صفا همین طور راندیم الی شهر انسپروک نزدیک شهر هوا ابر
شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهر
کوچک قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبیست در میان دره واقع و دورتا دور
کوههای بلند برف داراست باوجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکانچی و افواج زیاد
از پیاده و سواره شلیک توپ کردند وارد عمارت دولتی شدیم اگرچه ساده اما عمارتیست
بسیار تمیز قشنگ با میزها و صندلیها خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست اکثر طاقها سقفها را
با چوبهای مطلا زینت داده و بعضی اطاقها را پارچهای ابریشمی نفیس چسبانیده اند پردهای تمثال
خانواده سلطنت امپراطوریسته که از قدیم و جدید در اطاقها نصب است اشکال دیگر هم در سقف
اطاقها و غیره امروز کالسکه بخار نزدیک شهر از پلی که روی رودخانه بود گذشت این پل
وصل است به پلی که الی کار شهر روی چمن و باتلاق ساخته اند بسیار پل طولانیست البته دو
هزار ذرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج راه آهن از این بناهاست که در کمال استحکام باید بسازند
روز یکشنبه پانزدهم باید بشهر بولون ایطالیا برویم صبح در تالار بزرگ
قدری گشته پردهای اشکال را تماشا کردیم دیشب الی صبح باریده بود صبح خیلی هم باریده هوا هم
ابر بود اما کم باز میشد روبروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است
زمستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن نظر آقا
مرخص شده بپاریس رفت بکالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سربالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت هر
ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد با کوههای بلند درهای خوب چشمهای خوب با صفا رودخانها
با آبشارها دهات خانهای کوچک قشنگ گلهای رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه
بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت چون در آمدن از این راه از بعد از استانبول
فرازان بعضت که از قلاع محکمه اطریش است الی شهر انسپروک شب بود و ندیده بودم
این است که حالا بتفصیل مینویسیم خلاصه همه جا سربالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت

[illegible] بود ما رسیدیم باصل قله بلندی که اسمش برنر است که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه پا از سطح
[illegible] است ییلاق و جای بسیار خوبیست کوههای بلند پر برف در اطراف این مکان است
و از انسپروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکه‌ها ایستاد آنچه آبی که ازین
قله بطرف انسپروک و شمال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدریای سیاه میریزد و آنچه بطرف
جنوب و سمت ایطالیا میریزد داخل رودخانه پو و ادیژ شده بدریای ادریاتیک میرود خلاصه رانده
چند فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که اسمش شلبرغ است کالسکه‌ها ایستاد و از اینجا دیگر راه آهن
سرازیر میشود دیدم صدر اعظم و دیگران همه از کالسکه‌ها پیاده شده رو بپائین میروند پرسیدیم
گفتند کالسکه بخار که ازین کوه سرازیر میشود تماشا دارد منهم پیاده شده رفتیم سرپائین راه
زیادی رفته تا رسیدیم بده کوسنساس از توی ده پیاده میرفتیم هیچکس در ده نبود عمادالدوله
و اعتضادالسلطنه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنید گفتند رفته بودیم تماشای
کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر وعظ میکرد
چون چشمش بما افتاد از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاهها
و ترکیب وارد کلیسای این دهی که در یکی از گوشه‌های فرنگستان است شده‌اند پیاده
بسیار رفتیم و آمدن کالسکه بخار را هم ندیدم کالسکه‌ها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها
که طالب تماشا بودند همه مأیوس و خسته شدند رفتیم توی کالسکه راندند هرچه میرفتیم کوهها
کوچکتر و کم جنگل‌تر و هوا گرمتر و کوههای سنگی سخت دیده میشد راندیم تا بترانت
رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردیم یکساعت طول کشید در همه این استاسیونها فوج سرباز
با موزیکان و صاحبمنصبان وغیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار راندیم تا به الا که سرحد
ایطالیا و اطریش است رسیدیم شب بود آنجا ایستادند کرنویل مهماندار با همه مهمانداران
دیگر آمده مرخص شدند کمال التفات را بآنها کرده از زحمتهای امپراطور خیلی اظهار رضامندی
نمودم فتنلیقر خان مهندس هم از آنجا رفت بولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعه

ورون را که در آمدن روز بود دیده بودم از ورون تا شهر بولون
اگر چه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوهها تمام شده بجلگه افتادیم
شام را در کالسکه خوردم و بعد از شام نخوابیدم بخیال اینکه منزل بخوابم همه همراهان خوابیده
من متصل بصحرا نگاه میکردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه کردم که صحرا همه
حاصل زرت و شلتوک و درو درخت توت ابریشم بعضی تپها و کوههای کوچک هم دیده
شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد با صفا بود و از یک
سوراخ کند گذشتیم زیاد طولانی بود و از دو رودخانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت
از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود وارد کار بولون شدیم بسیار کسالت و بیخوابی
داشتم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که اسمش مزاکاپو Mezzacapo است با سایر بزرگان
حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب آلود و کسل بودند نه آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت
حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایطالیا که در شکارگاه کوه الپ
بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما و تجدید اشتیاق خود کرده بودند خلاصه راه
زیادی طی کرده رسیدیم بمنزل مهمانخانه که زمان خان مشخص کرده بود رفتیم بالا اطاق من
مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عراده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان نداشت
دقیقه شخص بخوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم

در وین و ایطالیا و غیره هندوانهای خوب هم میرسد زرت شیری خوب هم زیاد است
دیگر میوه خوبی هم نمیرسد   امشب از دو رودخانه گذشتیم اول رودخانه ادیژ که از شهر
کوچک رویگو میگذرد و این همان رودخانه ایست که همه جا از درهای تیرول اطریش
بعد از سرازیری شلوک همراه ما بوده است دوم رود پو است که از نزدیک شهر فرارن
گذشته داخل دریای آدریاتیک میشود   **روز دوشنبه شانزدهم**   در شهر بولون
توقف شد نهار را در مهمانخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که اسمش کنت باردسون

Comte Barden است در کالسکه نشسته رفتیم گردش رسیدیم پای برج
که ششصد سال قبل از این ساخته اند اما قطور نیست مثل میل مربع است از میانش هم پله دارد میتوان
بالا رفت اما بسیار خطرناک است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد صد و سی ذرع ارتفاع
دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عمداً بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین
برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما از بس کج ساخته بود مردم واهمه خرابی از آن
داشته عمداً خراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از بعضی کوچها و محلات و از پهلوی
عمارت ضرابخانه که تازه ساخته اند گذشتیم بسیار خوب ساخته اند کوچهای شهر همه سنگ فرش
و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد کالسکه و عراده زیاد دارد میوه
جات بسیار خوب بخصوص هلو و هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته همه جا از کنار شهر که
دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قور
خانه که تازه ساخته اند گذشته رفتیم سر بالا طرف جنوب شهر چند تپه است که بالای آنها مردم
عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم مسجد بوده و هر وقت پاپ بزرگ
باین شهر میآمده آنجا منزل میکرده است حالا پادشاه ایطالیا ضبط کرده و مال مخصوص پاد
شاه است چون این شهر پانزده سال قبل از این در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها بوده
حالا بالمره مال دولت است رسیدیم بدر عمارت میانش رفته قدری گشتیم بنائی بسیار
قدیم است بعد بیرون آمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی باصفا
بود قدری راه رفته دیدم تا چشم کار میکرد صحرا سبز و آباد و حاصلخیز بود و عمارات قشنگ است
که از توی سبزها سفیدی میزد تپه بود از این تپه مرتفع تر روی آن عمارت ییلاقی خوبی یکی از
خوانین معتبر ایطالیا که اسمش ویسینی Vicini است ساخته است خلاصه خیلی
پایین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه این
شهر است و از قراری که گفتند کتاب زیادی از خطی کهنه و غیره دارد و از عمارت حاکم نشین

گذشتیم دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیده اند عمارت بزرگ قدیمی
اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند اسم این مهمانخانه
که منزل ماست هوتل برون Hotel brune است وارد منزل شدیم شب آنجا تماشا
خانه رفتیم تماشاخانه بزرگ پنج مرتبه خوبیست چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشا
خانه را سیرک ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل پاریس اسب
بازی کردند چهل چراغ و دیوارکوبهای خوب همه با گاز روشن بود تماشاخانه سفید است
چوبهای مطلا در سقف و غیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود دو زن اسب بازی میکردند
یکی بد بازی میکرد متصل از اسب میافتاد اما دیگری که خیلی زیبائی بود خوب بازی کرد الواط
هم بازی درآوردند چون شام نخورده بودیم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیدیم
شهر با چراغ گاز روشن است دختر خوش لباس خوشگلی در تماشاخانه تازیانه در دست گرفته
اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد بلند میشد اسبها هم اطاعت تازیانه را میکردند
هم مطیع حسن و قشنگی دختر بودند روز سه شنبه هفدهم باید برویم به برندیزی
که آخر بندر ایطالیاست و آنجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما باسلا
مبول صبح زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند
براه آهن اما حرکت ۳ ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه
مانده بجهة گذراندن روز سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کتابخانه جمعی از بزرگان و صاحبمنصبان
ایطالیا آنجا بودند دالان طولانیست بعضی نوشتجات دیده شد بخط قبطی که از دو هزار
سال پیش از این بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند دیگر یکی از فراعنه
مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جائی کرده بود سه هزار سال قبل از این تفصیل سفر
او را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی و عبری میگفتند که خوانده اند اما
ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود و خط را هم بسم ایران و عثمانی از راست

اند بعضی اسباب موزه هم بود از حجاری مصر و غیره بعضی اشیا که از همین شهر
بیرون در قبرستانها پیدا کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است هر کس که میمرده خوراک
چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکرده اند آن اسبابها را که از دو هزار سال پیش بود
پیدا کرده حتی پوستهای تخم مرغی که گذاشته بودند مرده بخورد جمع کرده اینجا گذاشته بودند استخوان
چند مرده را هم بهمان طور بخاک چسپیده در آورده بپا داشته بودند دست یکی از مردها پول سیاه
آن ایام بود که همان طور دستش دیدم مانده بود پول را بدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط
میگذرد به مستحفظ پل بدهد که بگذارند بسلامت عبور کند یکی از مردها که زن بوده است دیدم
گردن بندی گردنش بود حلقه انگشتری هم در استخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و موزه
بسیار مفصلی است این کتابخانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس بوده است
علمای زیاد اینجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت و غیره میخوانده اند
بعد از کروش سوار شده رفتیم براه آهن چون وقت نرسیده بود در اطاق کار نیم ساعت
معطل شدیم حاکم شهر سرداران نظامی و غیره بودند تا وقت رسید رفتیم بواگون ترن عوض
شده است این ترن مال کمپانی ایطالیائی راه بریندیزی است واگونها هم دیگر راه بندند
در واگون پشت سر ما قهوه چی و غیره بودند که هر وقت غلیانی چیزی میخواستیم دست دراز
کرده میگرفتند راندیم دست راست تا نیم فرسنگ مسافت همه جا تپه و پشت تپه با کوه
بلند هم بود و دست چپ صحرای سبز و آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میرود تا به
فلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایطالیاست در ریمی نی که شهر کوچکی است دریای ادریاتیک دیده شد
بسیار قشنگ اما قدری که رفتیم بعضی تپهها حاجب مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست بود
هم نزدیک شد آبادی و عمارات و دهات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از پزارو و
فانو گذشتیم در اینجاها چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند
بطوریکه بزیر عراده راه آهن میریختند زنهای بسیار خوشگل و پسران نیکو شمایل که خلقتشان

(عثمانی) میانه ایرانی و فرنگی بود دیده شد بعد رسیدیم به شهر انکون که بندر معتبری است
شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سر راه کالسکه آمده بود موزیکان هم میزدند
حاکم قلمی و نظامی و اعیان شهر به حضور آمدند وزیر تجارت و زراعت را مخصوصاً پادشاه ایطالیا
مامور کرده بودند که تهنیت ورود بگوید اسمش بارون فینال *Baron Finali*
است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدیم روز چهارشنبه بیست و هشتم
صبح برخاستیم بسیار سرد بود از شهر فوگیا که خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا و باری
و مونوپولی هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر بندر بریندیزی از بارلتا تا نزدیکی بندر بریندیزی
همه جا طرفین راه درخت زیتون بود زیتونهای کهنه پانصد ساله دیده شد روغن زیتون
اغلب فرنگستان از اینجا میبرند زراعت پنبه هم بود بندر بریندیزی شهر قدیم کهنه ایست
از وقتی که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا بندر است پست و نوشتجات انگلیس
به هندوستان از این راه میرود و هم از هند بانگلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجاها
بسیار فقیر هستند کالسکه ها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقاً در طهران ایلچی
بود با کشتیهای عثمانی آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطالیا
و سایرین که از اسلامبول آمده بودند به حضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت
میکنند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان ایطالیا که در این شهر اقامت دارند و قونسولهای
دولتهای خارجه مقیم اینجا به حضور آمدند بعد پیاده شده رفتیم بکشتی دو کشتی از اعلیحضرت سلطان آمده
اسم یکی سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است برای نشستن ما آورده اند کشتی سواری
باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار
خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است آنهم کشتی خوبیست در کشتی ما جا تنگ بود صدر اعظم
و عمله خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه بکشتی طلیعه رفته اند بجهت آوردن بارها و جا
بجا شدن مردم چند ساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول

خواهیم کرد در فرنگستان الحمدلله تعالی بخیر و سلامت گذشت انشاءالله آخر سفرهم
بخیر و سعادت خواهد گذشت راه امروز از فوکز یا این طرف چندان آباد نبود اغلب صحرا بود
بوته کوه و غیره داشت بنا بود یکساعت دیگر حرکت شود بعلت باد دریا شب را در بندر
ماندیم **روز نوزدهم** صبح برخواستم یکساعت از دسته گذشته حرکت شد شاه
زادها و سایرین که در کشتی طلیعه بودند بجز ابراهیم خان و میسو ریشار و نریمان خان برادر میرزا
مالکم خان را سهای ما همه باین کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بدجائیست شکایت از کثافت
و جانورهای گزنده آنجا داشتند بعضی را هم مله گزیده بود هیچیک خواب نکرده بودند خلاصه شام
و نهار یکه آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوبست الحمدلله هوا صاف اما قدری باد بود
امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستم بآخر خاک ایطالیا رسیده
بودیم که ولایت اوترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از برندیزی باینجا رسیدیم
چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیمساعت بغروب مانده از مقابل
جزیره کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای آنجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ
بیشتر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سبعه یونان است سابقا در دست انگلیسها
بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند شب هوا بسیار صاف
و بی ابر و باد بود و ستارها میدرخشید ماه هم چون شب بیستم بود دیر طالع شد اما در طلوع از دریا
تماشائی داشت از پنجره کشتی تماشای دریا را میکردم آب دریا را که چرخ بخار میشکافت کف
کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چیز بسیار غریبی دیده شد متصل از میان آب و توی کفها مثل برق
آتش در میآمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چخماق که آتش بدهد یا چرخ الماس کوبی یا سیم
الکتریسته میدهد بهمان طورها متصل آتش در می آمد توی کفها بیشتر و سایر جاهای آب کمتر بود
روز بیستم صبح یکساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره سفالونی که یکی از هفت
جزیره یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهار خورد

عثمانی شد و از جزیره زانت Zante هم که طرف دست چپ ... یونان است و از محاذی ناوارن گذشتیم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و فرانسه با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت عثمانی و مصری بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شد دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل از این در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد در آن اوقات کشتی بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود که در کوهها آب بسیار کم است با دوربین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتها در کوهها بود کوههای عقب مرتفع تر بودند خاک یونان افلاطون و ارسطو و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ و حکما و شعرای قدیم اینجا را بنظر میآورد غروب آفتاب بدماغه ماتاپان رسیدیم در دامنه کوهها آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء آبادی ماتاپان است خانها و عمارات سفید بود هر خانواده یک برج مانندی برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است محض احتیاط خانهای خود را محکم میسازند کوههای اینجا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه مالیا شدیم از میانه مالیا و جزیره سریکو گذشتیم سریکو دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف یونان و اسلامبول باشد الی حال باد هیچ نبود با این تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد

روز بیست و یکم صبح برخاستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چندان زیاد نبود نیم ساعت از دسته گذشته بکوک ساعت ایرانی به خلیج اتن رسیدیم اتن پای تخت مملکت یونان است از تنگه جزیره زنا گذشتیم که این جزیره دست راست و دماغه اتن دست چپ بود اما شهر اتن پشت دماغه و دور بود دیده نشد این جزیره زنا بواسطه کتابیکه فنلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تروا کم شده

سپهرش مخصوص او رفته بود بسیار مشهور و معروف است امّا بسیار کوچک و خشک [عثمانی ۲۰۹]
و بی آب و علف و درخت است سواحل دماغه این هم بسیار کوههای خشک دارد دست چپ
در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی با دوربین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون
سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود امّا بعضی خراب و افتاده بود این
آثار در قدیم معبد بوده است در یونان به خصوص نزدیک بشهر آتن ازین آثار زیاد است
بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره نگرپون Negrepont و جزیره اندرو Andro
گذشتیم نگرپون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگیست و متعلق بیونان اندرو دست راست
و جزیره کوچکیست یکساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک پزارا که خاک عثمانیست
گذشتیم پشت این جزیره جزیره کیو است جزیره بزرگیست که عثمانیها سقز میگویند دست چپ
هم جزیره سکیرو است که خاک یونان است امّا دور بود دیده نمیشد مسافت از برندیزی
الی اسلامبول هفتصد و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است
الحمد لله هوا صاف بود امّا باد مخالف متصل بشدت میوزید کشتی هم خوب مقاومت با
امواج داشت و خوب راه میرفت امّا از ساعتی سه فرسنگ یکفرسنگش کم میشد که ساعتی
دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی ایستاد باعث
وحشت شد پرسیدم گفتند عمداً نگاه داشته اند چون بغاز داردانل نزدیک است شبانه
نمیخواهند داخل شوند محض اطمینان که بدانم کشتی عیبی نکرده است گفتم همینساعت هم برانند
رفتم خوابیدم بعد از همینساعت باز کشتی ایستاد ماه هم تازه طلوع کرده بود هوا بسیار
ملایم بود دو ساعت بعد کشتی رو به داردانل حرکت کرد روز بیست و دوم ۲۲
صبح که برخاستیم دو ساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که طرف
دست راست واقع است گذشتیم از قلعه آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذی
تنه دو جزیره لمنو واقعست جزیره بزرگیست بعد از نهار رسیدیم به بغاز داردانل طرفین

عثمانی

قلعه جات مستحکمه ساخته اند قلعه اول تپه دو دست راست قلعه دوم طرف [illegible]
در خاک یوروپ سد البحر طرف راست مقابل سد البحر قم قلعه سی قلعه سوم سمت چپ خاک ترکیه
شاهین قلعه سی است که خرابه و روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم مستحفظ و توپ دارد بعد
قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک آسیا و در دست چپ هم قلاع و بروج
و باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد و دیوارها را با سنگ
ساخته اند سرباز مستحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارات زیاد بود خانهای خوب
داشت کشتی زیادی از تجارتی و سیاح وغیره امروز دیده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد
میکردند و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند نه اینست
قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار دریا آبادی بود اسمش
کلید البحر همه این آبادیها جز چناق قلعه است خلاصه چهار ساعت از دسته رفته بچناق قلعه رسیدیم
از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لنگر انداخته بود
شلیک کرد خوب کشتی بود سه دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور به شیروانی
زاده که صدر اعظم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول بچناق قلعه
استقبال آمده بود کشتی او هم لنگر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا باسلامبول ده
ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاء
الله فردا حرکت خواهد شد که صبح باسلامبول برسیم صدر اعظم عثمانی و حاجی محسن خان وزیر مختار
ایران از ساحل بقایق نشسته آمدند بکشتی ما صدر اعظم ما صدر اعظم عثمانی را بحضور آورد شیروانی
زاده آدم بسیار با هوش با فهم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه قطور کوتاهی است
ریش سیاه حنائی دارد فارسی میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال باز با صدر اعظم
ما آمده اشخاصی که با او بودند از این قرار معرفی کرد آمدی دیوان همایون کنعان بیک والی
جزایر بحر سفید لطیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا دفتردار و ولایت

دی قاضی چناق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه داشت رئیس دیوان تمیز استانبول
بیک عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیک ایضاً مصطفی بیک اجودان صدارت که در تنه
قایم مقامی دارد سامی بیک امیرالای عساکر ضبطیه خیر سفید حافظ بیک امیرالای دیگر شوقی
بیک یکساعت و نیم بغروب مانده لنگر را کشیده رو باسلامبول رفتیم زنهای فرنگی بسیار
خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول دولتها که در چناق قلعه زیاد هست
و عمارات خوب ساخته‌اند صدراعظم باسوار قایق شده رفت بکناره بازدید صدراعظم عثمانی
کشتی بخار صدراعظم بسیار خوب کشتی است افتاد عقب با کشتی طلیعه هم عقب آن را دیدیم از نظر رفتن
بنای قلعجات خوب و توپ زیاد بود از دو سمت چهار قلعه و باستیانهای خاکی که بطرز فرنگستان ساخته
بودند گذشتیم آنچه بطرز جدید فرنگستان است ده پانزده سال قبل از این ساخته‌اند باقی دیگر
دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین تمامش تپه و پشت سر آنها کوه است تمام پر درخت
و جنگل شهر کالی پولی و استحکامات آنجا در آخر تنگه واقع است که از آنجا داخل دریای مرمره
مارمارا میشود و از اول این تنگه داردانل الی آخرش که بدریا داخل میشود و طول تنگه دوازده
فرسنگ ایران است از کالی پولی شب گذشتیم و بیدار نشدیم   روز پنجشنبه سیوم
صبح از خواب برخواستم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون باسلامبول
نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دسته گذشته به [illegible]
پوشیده هم کم کم بطرف دست چپ که سمت روملی و خاک یوروپ است نزدیک شدیم
بعضی عمارات و آبادیها دیده شد خانه‌های خوب ساخته‌اند بعضی کارخانجات دیده شد
تفنگ سازیست دیگر آبادی باقی همه کناره تپه و ماهور و درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد
اغلب سروها را دور قبرستانها میکارند آناطولی در دامنه کوهها تمام سرو هست از چیزها یادداشتها
گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری گذشتیم آنوقت رسید بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاده
کشتی سلطان موسوم به پرتو پیاله را که اسم والده سلطان است با صدراعظم به چناق قلعه فرستاده

بودند که در بغاز سوار آن شویم صدر اعظم در آن کشتی بود همراه ما میآمد سوار
رفتیم بآن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما به کشتی پیرو پیاله آمد این کشتی از کشتی
سلطانیه کوچکتر اما بسیار تمیز و قشنگ است طاقش را خاتم کرده اند اسباب خوب دارد
رفتیم بعرشه کشتی از تبعه ایران که در اسلامبول زیاد هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی تجاره
بسیار بزرگ سوار شده باستقبال آمده بودند کشتیهای خود را نزدیک کشتی ما آوردند درین بین
صدر اعظم با شاهزادگان و غیره بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی میآمدند یکی از کشتیهائیکه تبعه
ایران در آن بودند دود کرده راندند که نزدیک کشتی ما بیاید قایق صدر اعظم و سایرین
کم مانده بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طوری خلاص شده رسیده آمدند بالا
اغلب پیشخدمتها هم بالباس رسمی بودند سایر پیشخدمتها و غیره همه در کشتی اول ماندند خلاصه
راندیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد از قریه‌ها
و بعضی مأمورین عثمانی را گفتند آنجاها عمارات عیسویانند که تابستانها بگردش میروند اما ما عمارتی
ندیدیم شاید توی دره‌ها و پشت تپه‌ها بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول
دست چپ خاک اروپا است دست راست خاک آسیا ما نزدیک بخاک اروپ
میراندیم کشتیهای تجار که ایلچیان خارجه نشسته باستقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی
خانهاست بعد ابتدا میشود بدیوار کهنه سنگی که برج دارد و قلعه ایست از عهد قیاصره ساخته
شده است چون این نوع قلعجات حالا بکار نمیخورد تعمیر نمیکنند اما چون همه از سنگ
و مستحکم است هنوز اغلبی باقیست این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه
و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بغاز است عرض چندانی ندارد و مجموعه آبادی
که اصل شهر و سور اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی سرای و الی عمارت
بشکطاش و بالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایاصوفیا و جوامع دیگر و باب عالی
که وزرا و وکلای دولت در آنجا می‌نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن تجارت

حمامهای معتبره بسیار خانه بازار کاروانسرا وغیره همه در اینجاها است از آن بعد هم
همه جا در کنار بغاز و سر تپه‌ها و کوهها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد وغیره دارد الی بیو
کدره و طرابیه که ییلاق سفرای خارجه است اما تمام تنگ شده است سمت دست راست هم
که طرف آسیا و اسکدار میگویند عمارات عالی و مساجد خوب هست بخصوص سرباز خانه سلیمیه
که بسیار خوب ساخته‌اند اینطرف هم مثل آنطرف همه تپه و دره و جنگل سرو و کاج و بلوط است
هرکس هم عمارت و باغچه دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت
سلیقه درختها و باغچه‌ها را آب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد دیمی است انقدر
این تپه‌ها گفتند جنگلهای بسیار سخت انبوه دارد که نمیتوان میانش رفت اما این تپه‌ها چون نزدیک
آبادیست اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زینت خانه‌ها
و تپه‌ها نگاهداشته‌اند خلاصه بعد از دیوار و برج قلعه عالی بود مشهور به یدی قله یعنی هفت قله
که مثل ارک این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد و اشتهار این مکان برای این است
که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی حاصل میشد فوراً
ایلچی آن دولت را که در اسلامبول بوده با تبعه و لحقه اسیر کرده در این یدی قله محبوس میکردند
بعضی اوقات میکشتند بعد از آن بجامع سلطان احمد و ایاصوفیا وغیره باسکی سرای یعنی عمارت
قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه بلندی ساخته‌اند و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر
سلاطین عثمانی اینجاها نمی‌نشینند باب عالی وغیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که
عمارتیست عالی در همین جاها است بعد بغلطه و بک اوغلی یعنی پرا که منزل زمستانی سفرای خارجه
است و سایر فرنگیان هم اغلب در آن محله می‌نشینند بعد رسیدیم بعمارت طولمه باغچه که بشکطاش
هم میگویند که سلطان با حرم و والده سلطان و سایر خانواده سلطنت و شاهزادها در آن جا
می‌نشینند عمارت بسیار عالی خوبیست سلطان عبدالمجید خان که برادر این سلطان بوده
ساخته است از اینجا گذشته بعمارت بالای چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبیست اصل بنای آن

از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر تمام کر[illegible]
رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیگلربیگی که منزل ماست و دست راست طرف آناطولی کنار
بغاز واقع است و چون در محله بیگلربیگی ساخته شده با آن اسم صحیح خوانند عمارت بسیار عالی است
چون جریان آب بغاز از بحر قرا دکنیز به مارمارا است و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع
جریان دارد از آنجا در محاذی همین عمارت که منتهای جریان را دارد کشتی ما نتوانست متصلاً
بعمارت لنگر بیندازد از عمارت گذشته هزار قدم بالاتر ایستاد و بعد از چند دقیقه اعلیحضرت سلطان
که در عمارت بیگلربیگی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند بکشتی
ما روی صندلی نشستیم صدر اعظم هم نشستند بعد از قدری صحبت برخواستند از کشتی پائین آمده با
سلطان سوار قایق شدیم صدر اعظم و حسین اونی پاشای سرعسکر در قایق ما بودند رسیدیم
باسکله عمارت رفتیم بیرون یکفوج سرباز موزیکانچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند
سلطان ما را بردند بالا و اطاقها و منزل منزل ما را نشان داده تعارفات زیادی کرده مراجعت
بعمارت خودشان نمودند سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن ما هستند امروز در آمدن به بغاز
از قلاع و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی تجار بزرگ جنگی
بعضی از منهم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان و اینها لنگر انداخته اند
خلاصه بعد از نیم ساعت من سوار قایق شده با صدر اعظم و معتمد الملک و علی بیک تشریفاتچی باشی
رفتیم بازدید سلطان بعمارت طولمه باغچه عمارت بسیار خوبیست اغلب پلها و دیوار و ستون
وغیره از مرمر است سلطان تا پای پله باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالا
قدری نشستیم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیگلربیگی عمارت بسیار خوبیست
پلها و هزاره دیوار پلها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهت بسیار
خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار
بسیار عالی و خوب است با طاقها پارچهای اعلای فرنگی چسبانده اند پنجرها همه بلور یکپارچه است
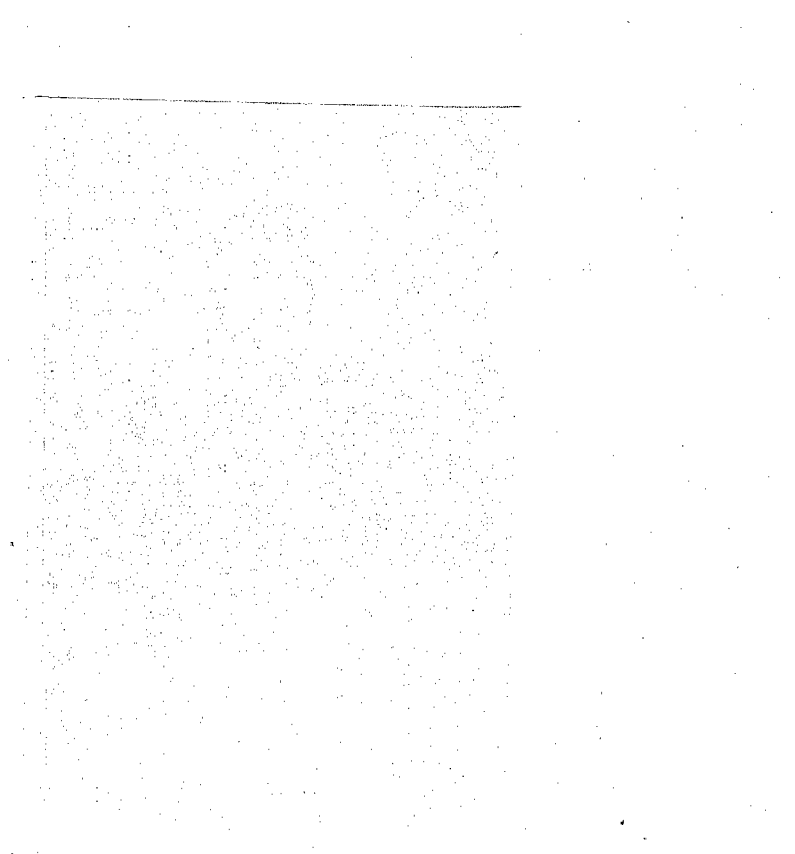
خیلی عریض و طویل و سنگین اما طوری ساخته اند که یک بچه میتواند با آسانی ساعتی ده دفعه
بالا و پائین کند و بهر اندازه و هر جا هم بخواهد بگذارد بدون جهت در پرده واماندی میایستد و بدون
خطر میتواند سر را از زیرش بیرون کرد این نوع پنجره ها را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیزیست
همه عمارت سلطان پنجره هایش آئینه و همین طور است عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است
آنطرف هر کس راه برود و هر رنگ لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد دوربین میتوان
تشخیص داد گلوله تفنگ خوب از اینطرف بآنطرف را میزند عمق بغاز از ده ذرع و بیست
ذرع و بعضی جاها الی صد و ده ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ در همه بغاز میتواند عبور کند
موقع و محل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلا میتوان از ینگی دنیا چهل چراغ و میز و صندلی
و اسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه گردی بآن بنشیند با حرکت کند آورد پای عمارت
دم بغاز پیاده کرد سنگ مرمر وغیره هرچه بخواهند برای عمارات از هر بلدی در کمال آسانی میتوان
حمل باین شهر کرد و همچنین مال التجاره همه دنیا با کمال سهولت میتواند با کشتی آمد و رفت کند
تالار بسیار وسیع با زینت خوبی در عمارت بیگلربیگی است اغلب سقفها از چوب و تخته است
اما بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش اطاقها از حصیر بسیار ممتاز است کنارهای پایه یکی از فرش
فرنگی بروی حصیرها کشیده اند که از آن رو راه میروند زیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوبی
دارد از بعضی اشکال آب میریزد توی حوض مرمر یکپارچه است بسیار خوش هوا و برای
تابستان خیلی خوبست ستونهای مرمر خوب دارد همه ملتزمین در همین عمارات منزل دارند
حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد حوضهای کوچک مرمر که هر حوضچه شیری دارد
آب سرد و گرم میآید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته بعد از حمام رفتیم پائین باغ
عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه مرتبه
ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پله های مرمر دارد و دست اندازهای چوبی کوتاهی دور
مراتب باغ است روی دست اندازها تک تک چراغ گاز هم بود و دیوار هر مرتبه را از

از درخت عشقه که بچپارمی پیچد و همیشه سبز است کاشته اند بدیوار چسبیده مثل مخمل سبز
کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و بلو و آلوچه و سیب وغیره دارد باغچه بندیهای
خوب بطور فرنگی گل کاری بسیار خوب مجسمه و حجاریهای مرمر خوب بشکل شیرهای بابل و از افریقا
وغیره دور حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب و بیرون انداز نیز دیده شد پنج شش مرتبه همین طور
باغ و پله مرمر درست اند از وغیره دارد و بسیار باصفا چشم انداز خوب به بغاز و درین مرا
بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزء همین عمارت بیکلربیکی است بهمه را گشتیم اسبابهای
بسیار خوب دارد حوضخانه دارد حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار دو طرف
اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل کلدانهای بزرگ سه قطار حجاری کرده
اند بالای کلدانهای اول هر یک شیر آبی است شیر را باز کرده آب تمیز کم کم خوبی بکلدانهای اول
میریزد کلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا باخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که
آب آنجا مفقود میشود بسیار تمیز و خوب است و هوای اطاق را سرد میکند درین فراز بالا
و باغات سلطان کبوترخانها و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحفظین آنها حاضر بودند در
نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات بتماشای اینجا میاید دیگر
طوطیهای مختلف رنگ رنگ سک و طوله شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم
بود خیلی آنجا گشته بعد پایین آمده رفتیم بعمارت پایین اصل شهر اسلامبول محله بک اوغلی و غلطه
و محله قاسم پاشا یک بغاز دیگری هم هست سوای بغاز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و تپه میشود
عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جسر هم دارد که از غلطه باسلامبول عبور میشود

روز بیست و چهارم امروز نهار را منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه مقیم
اسلامبول و وکلای دولت عثمانی بحضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان
باحوالپرسی و تهنیت ورود ما آمده بود بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از آنها سفرای خارجه
آمدند اول ایقناتیو ایلچی کبیر دولت روس آمد در اطاق کوچک صحبت شد جوان خوش روی

خوش صحبتی است ریش را میتراشد سبیل وا ردا و رفت بیرون الیو ایلچی کبیر انگلیس آمد چانه را
میتراشد در گونه ریش دارد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای دول
دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلچی روس اول اتباع خود را که بقدر بیست نفر میشدند
معرفی کرد بعد ایلچی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزدیک ایلچیها رفته با هر یک صحبتی شد
اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی از این قرار است وکلا و وزرای عثمانی محمد رشدی پاشا
شیروانی زاده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر حربیه سابق حسین اونی
پاشا سرعسکر راشد پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا
وزیر مالیه کافی پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات کمال پاشا
ناظر اوقاف غالب بیک دفتردار سلطان وزرای مختار دول خارجه اینها بودند ایلچی کبیر روس
الیو ایلچی کبیر انگلیس لیورد سالزبری فرانسه لو دلف ایلچی اطریش او هم ان ایلچی المان کبیر کت
ایلچی بلژیک کوو و شارژ دفر ایطالیا بوکرا ایلچی ینکی دنیا و سایرین تخمینا بیست نفر بودند با قایق
رفتیم بکشتی پر توپیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بیوک دره از عمارت
بیلربیکی تا منتها الیه بغاز که بیوک دره باشد با کشتی تخمینا یکساعت راه است عمارات و ییلاقها
خوبیکه در طرفین بغاز دیده شد از این قرار است دست راست که سمت خاک آسیا است
عمارت کوک سو که از بناهای سلطان عبدالمجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است
پلها و دیوارها همه از سنگ مرمر است مرمر را منبت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند
اسباب زینت اطاقها هم همه از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغرای اسم او
در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جای قشنگی است رودخانه
کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بکوک سو که یعنی آب کبود است
این کلاه فرنگی هم بآن اسم موسوم شده است اغلب مرمرهائیکه در عمارات اسلامبول کار
میشود از معدن ایطالیا میآورند عمارت عادله سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت

و باغ خوبیست خانه شریف عبدالمطلب شریف سابق مکه معظمه که حالا در اسلامبول
مجبوراً متوقف است خانه مرحوم فؤاد پاشای وزیر خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه حالیه
خانه رؤف بیک وغیره طرف خاک اروپا در دست چپ سفارتخانه‌های دول خارجه است
که اغلب باغ و عمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه یالی خدیو مصر که بسیار خوب ساخته‌اند
یالی فاطمه سلطان خانم دختر مرحوم عبدالمجید خان این دو یالی در محل موسوم ببیرکان ساخته شده
است خانه رشدی پاشای صدراعظم حالا هم رفتیم تا بیوکدره آب بغاز دره ساخته و
قدری سمت دست چپ رفته است که در اینجا عمارت و کوه است و اسمش را بیوکدره
سکوییه یعنی دره بزرگ برگشتیم در محاذی عمارت گوک سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت
رفتیم گشتیم بسیار قشنگ جائی بود دوباره بکشتی برگشته آمدیم منزل

روز پنجشنبه ۲۵

امروز نهار در عمارت یالی چراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم دم اسکله صدراعظم عثمانی [illegible]
پاشا سرعسکر پاشا وزیر بحریه و وزیر دول خارجه وغیره منتظر بودند با همه احوالپرسی شد سلطان
در پله‌ها بودند دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت رفته قدری با سلطان
نشستیم صدراعظم با ما هم بود بعد برخاسته رفتیم باطاق دیگر بطور اروپ میزی گذاشته بودند
نشستیم روی صندلیها نهار خوبی خورده با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس از اسکوتلند
تلگراف احوالپرسی با کرده بود اینجا احوالپرسی هم از سلطان کرده بودند همان تلگراف را
امروز بسلطان نشان دادم و سلام پادشاه انگلیس را رساندم بعد از نهار رفتیم باطاق
دیگر نشسته قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده
بگردش رفتیم صحرا ایستادیم با مسیو و کوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا
کردیم از کوچه‌ها راندیم آبادی و خانه‌های خوب تنگ است و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد
رفتیم بالا امین حضور اسب یمین الدوله بود هم بالای کوه پیاده شدیم هوا بسیار سرد بود دولت
کوه و کپاها و هوا بسیار شبیه بود بکوهها و هوای کجور کلارستاق مازندران یک مقبره
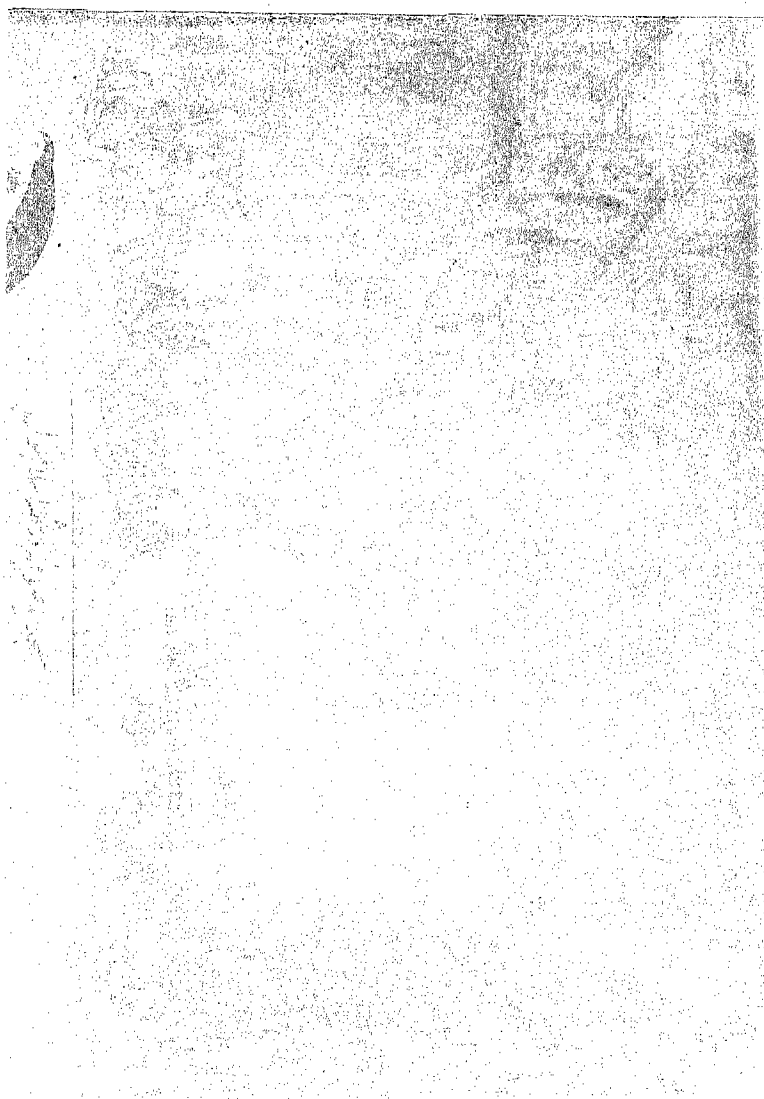
باجای یکنفر متولّی بالای تپّه بود بسیار کوچک متولّی هم بود سکنت اینجا پیری و درویشی دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز با صفائی داشت پشت تپّها سمت مشرق صحرای وسیعی است که میرود با ناطولی الی طهران بلکه الی چین وصل است کوهها پیدا بود امّا آبادی چندان دیده نمیشد سمت مغرب دریای مارمارا و پنج جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده بود و آمد و رفت میکردند پیدا بود طرف شمال هم کدره و بغاز خلاصه بسیار خوب جائی بود بعد از راه دیگر پائین آمده بکوچه سنگ فرشی رسیدیم اسب بزحمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت رسیدیم

روز بیست و ششم

نهار را منزل خورده بعد رفتیم بشهر اسلامبول برای تماشای مسجد ایاصوفیا و سفارتخانه ایران قبل از رفتن یوسف عزّالدّین افندی پسر بزرگ سلطان که شانزده ساله و شاهزاده خوبیست بدیدن ما آمد در اطاق نشستیم قدری صحبت شد نشان اقدس با حمایل آن که از اجلّه نشانهای دولت ایرانست بسلطان زاده داده شد بعد از دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان باز دید یوسف عزّالدّین افندی از آنجا برخاسته باز سوار قایق شده رفتیم باسکله شهر جمعیّت زیادی از اهالی اسلامبول و تبعه ایران و فرنگی در کشتیها و خشکی بودند بسکله ایسکی شهر که اسمش اسمعیل پاشاست شهر امینی میگویند با اجزای حکومه و سواره نظام و غواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه و بازی شده رفتیم کوچها اگرچه پست و بلند است امّا باز همه جا کالسکه میرود راندیم تا رسیدیم به مسجد ایاصوفیا پیاده شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوالپرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرگ نیست گنبد و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع گنبد تا زمین تخمینا باید هفتاد ذرع باشد بنای آن از هزار و سیصد و ده سال قبل از این است اوّل بتکده بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از آنکه سلطان محمّد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهة که از اوّل مسجد نبوده قبله محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان و غیره در چند جا وعظ و نماز است

جائی در غلام گردش مرتبهٔ بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت میآیند آنجا نماز می کنند
که کسی ایشان را نبیند بعضی حجّاری و منبّت کاریهای خوب از سنگ در سر ستونهای مرتبهٔ بالا
کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازیها از سنگ داده اما بمرور ایام و امتداد زمان این
مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یک جنت
کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانه
مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و نحو تواریخ
و حکمت وغیره که هر کس بخواهد آمده همانجا نشسته میخوانند بعد رفتیم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد
که دور ستون خورده به مسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد میشود آنجا هم می نشینند راه طولانی
بود اما پله زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری
آنجا گشته پائین آمدیم و درین مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده
رفتیم بسفارتخانه ایران که از بناهای خود صدراعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیاد
بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفتیم پلهای مرمر داشت عمارتیست بسیار
عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ وغیره قدری نشسته میوه و چای خورده
معاودت کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی رفتیم همه شاه
زاده ها و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم
سلطان تا دم پله آمدند دست داده رفتیم بالا اول در اطاق خلوتی نشستیم صدراعظم هم بود
بعد از چند دقیقه سلطان گفتند شام حاضر است رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده
بودند سلطان بمترجمی راشد پاشا وزیر خارجه اول با ایلچی روس بعد با انگلیس و سایرین یکی یکی تعارف
کرده حرف زدند بعد از آن با مترجمی صدراعظم همانطور با سفرا صحبت کردیم اما من چندان
محتاج مترجم نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفرا نیمساعت طول کشید بعد رفتیم
پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم

من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پائین تر از ما طرف دست راست
اوّل ایلچی روس بعد انگلیس بعد از آن عزّ الدوله حسام السلطنه مدحت پاشا معین الملک وغیره الی آخر
بودند طرف دست چپ خیلی پائین تر از سلطان اوّل صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی
اعتضاد السلطنه نصرة الدوله سرعسکر پاشا وغیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار
آویخته بودند که با گاز روشن بود چراغهای دیگر هم از جار و دیوارکوب همه با گاز روشن بود
این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دو تالار عالم گردش دارد
در آن بالا موزیکانچیها موزیکان میزدند امّا در وقت زدن موزیک گوشها پر میشد هیچکس
با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام با من و سلطان و صدر اعظمین
سرعسکر پاشا ایلچی روس ایلچی انگلیس باطاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد بر
خواسته رفتیم منزل شب تاریک رفتن قایق در بغاز احتیاط داشت **روز بیست و هفتم** ۲۷
امروز نهار را منزل خوردیم بعد شارژدفر اسپانیول و خلفای ارامنه بحضور آمدند بعد از آن دو نفر
از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصّلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس
رسمی پوشیدم عبدالله که خوب عکس میاندازد و اصلش عیسوی و فرانسوی بوده اسمش را عبدالله
گذاشته است چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا و پائین
آنرا گشتیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی خوبیست ملاحان و عساکری که در کشتی بودند
مشق کردند پس از آن پائین رفته سوار واپور پرتو پیاله شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی
شلیک توپ کردند رسیدیم بجزایر پنج جزیره است دوتا کوچک و سه تا بالنسبه بزرگ
درخت بلوط جنگلی زیاد دارد کوههای سبز دارد بعضی تپه‌ها و علفها خانهای قشنگ بعضی تجار فرنگی
وغیره ساخته اند یک مدرسه بحریه اینجا ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در اینجا تعلیم
میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی تعلیمها
میکنند در هر یک از جزایر آبادی و خانهای قشنگ هست آب شیرین و چشمه ندارد آبش از

از چاه است در همه این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا
واسکداری آمدیم بعضی دهات و آبادیها که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است
یقه جق کارتال مال تپه قزباچه سی بعد کادی کوی است که وصل بشهر و از محلات اسکداری محسوب
میشود در یقه جق و کارتال انگور زیادی عمل میآورند انگورش هم خوبست غروبی رسیدیم منزل
روز بیست و هشتم صبح برخاسته رخت پوشیدم سلطان آمدند رفتیم پائین باهم سوار
اسب شده از در باغ بالای عمارت بیگلربیگی بکالسکه رو بازی نشستیم آفتاب از پیش رو بسیار
تند و زننده بود راندیم بطرف باغ والده سلطان برای صرف نهار خیلی راه بود و در اطراف آبادی
و محله واقع است پیاده شده از پلهای عمارت بالا رفتیم عمارت خوب ساده ایست اسباب
اطاق ممتازی دارد قدری نشسته رفتیم سر نهار بعد باز باطاق اول رفته نشستیم خیلی صحبت متفرقه شد بعد
برخاسته سوار کالسکه شده برگشته از در پائین عمارت بیگلربیگی آمدیم تا دم پله سلطان آمدند بالا
باز نشستیم صدر اعظمین هم بودند صحبت زیادی شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخاسته رفتند
بمنزل خودشان باهم الی دم پله مشایعت کردیم   همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام
پنج شش دفعه آدم حمل کرده بطرف بیوکدره و سایر محلات شهر برده میکشند این کشتیها اغلب
مال کمپانی و دولتی و تجارتی است و از این حمل و نقل به محلات هر کشتی سالی ده هزار تومان مداخل دارد
هر وقت کشتی حمل اشخاص میکند جلو آن آدم است یکطرف پرده کشیده زنها نشسته اند باقی دیگر
از مرد است و در آمد و رفت این کشتیها از بغاز برای مردمیکه در قایقها نشسته عبور و مرور
میکنند بسیار خطر دارد اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد از زور چرخ بخار که دریا را تلاطم می‌آورد
قایق را غرق میکند چنانکه سه روز قبل از این چند نفر زن و مرد معتبر در بغاز غرق شده تنها یک
بچه با چند نفر قایقچی خلاص شده اند رسم قایقچیهای بغاز هم این است که هر کس غرق میشود ابدا
بروز نمیدهند و کسی نمیفهمد گویا برای این است که مردم وحشت از سواری قایق نکنند و کار آنها
کساد نشود در سال خیلی اشخاص شبها و هنگام طوفان بغاز غرق میشوند با این اشخاص چون روز

روشن غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند دیشب سر شام نشسته بودیم چند صدای
شلیک توپ پیاپی آمد تعجب نموده از پنجره نگاه کردم دیدم اطراف بغاز شعله آتش زیاد است
معلوم شد که یانقین شده است برج و غلامت بسیار بلندی در شهر است هر شب قراول
دارد هر وقت جائی آتش بگیرد قرار این است که بجهت اخبار مردم هفت تیر توپ میاندازند که
بامداد و خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محله قاسم پاشا آتش گرفته است
چون خانههای اسلامبول اغلب از چوب است بسیار میشود که اخشاب آتش میگیرد خلاصه عصری هوا
فایق شده رفتیم بعمارت بالای چراغان کوچه میان عمارت و باغ بالای چراغان فاصله است از
روی کوچه پلی هم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم وغیره بخواهند بروند بباغ از روی آن میروند
با کالسکه از پلها بالا رفتیم سر بالا باغی است جنگلی توی دره و تپه واقع است عمارت کوچک
خوب هم بالای تپه هست هنوز ناتمام است عمله مشغول کار بودند وحوش سلطان در این باغ
است طاوس زیادی دیده شد چند قفس بود ببرهای خوب داشت یک ببر بسیار دیوانه
بود که هیچ ببری در هیچیک از باغهای وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریاد میکرد و در و
بتماشاچیها می‌آمد یک ببر عجیب دیگر بود که تا بحال دیده نشده بود خالهای سفید زیاد در
پشت و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر ببرها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت سوای
این خالهای سفید علاوه بر آنها بود شغالهای سفید بچه مرال میمانند بعضی مرغها و طوطیهای خوش
رنگ هم بودند از آنجا با کالسکه رفتیم بجای دیگر که قفس مرغها بود قفس طولانی خانه خانه که در
هر خانه اشجار و حوض آبی بود بسیار تمیز انواع مرغها بودند بخصوص قرقاول طلائی ممالک
استرالیا قریب پنجاه شصت از آن توی قفس ها بود در فرنگ از این نوع قرقاول بسیار کم دیدم
اقسام قرقاولهای هند و چین و افریق هم بود بعد از گردش پائین آمده رفتیم بعمارت آنجا هم
کبوترخانه زیاد بود کبوترها را نزدیک باغ عمارت سلطان نگاه داشته اند از پل باغ بعمارت
رفتیم ستونهای عمارت و اغلب از دیوارها و زمین پله همه مرمر است این نوع مرمر را از معادن

دریای مرمره میآورند که آن دریا بهمین اسم موسوم است این مرمر دو عیب دارد یکی خطوط
سیاه رنگ بسیار دارد دیگر هر قدر بتراشند براق و صاف نمیشود در حقیقت یکنوع سنگی است اما
ستونهای یکپارچه و فرش زمین یکوصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر توی عمارت است این
حمامها مثل حمامهای ایران در خارج و دور از عمارت و گود نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با
اطاقها مساوی است زود گرم میشود خزانههای مرمر کوچک و بزرگ دارد که شیرها را باز میکنند آب
گرم و سرد داخل حوضها میشود زیر حمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همینکه سنگهای فرش
حمام گرم شد و شیر آبگرم را باز کردند حمام گرم میشود و طبع شیرها هم در پشت حمام است که آنجا آب را
گرم میکنند اگرچه وقت گذشته و تاریک بود اما همه اطاقها از منازل سلطان و منزل والده سلطان
و حرمخانه و باغ حرمخانه دیده شد بسیار عمارت عالی پر اسبابی است از قراریکه گفتند پول زیادی صرف
ایام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است اما آنرا خراب کرده
خود سلطان از نو ساخته اند سرکیس افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه
هم خوب حرف میزند همه عمارات را او ساخته است حاضر بود غروب آفتاب سوار قایق شده
رفتیم منزل شب حقه بازی آورده بودند در تالار بساط حقه بازی چیده بود بعد از شام رفتیم
روی صندلی نشستیم ملتزمین هم همه بودند محقق چهار پنج روز است که با عکسها و نوشتجات بطرف ایران
رفته است خلاصه حقه باز ترکیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد چند فقره
از آن که بسیار غرابت داشت از این قرار است ابتدا چوب [illegible] راحتی انگلیسش
بیرون آورد دست برد از چوب یک مرغ قناری زنده درآورد رها کرد مرغ پرید از طرف
نشست بعد انگشتر یاقوتی در دست اعتضاد السلطنه بود گرفت گذاشت روی میز دو لیموی
ترش بزرگ هم آورده روی میز گذاشت گفت کدام را انتخاب میکنید یکی از آن دو لیمو انتخاب
شد آن لیموی دیگر را از میان برید که معلوم شود توی لیموها چیزی نبوده است بعد انگشتر را
برداشته توی دستش غیب کرد بعد رفت آن مرغ قناری را هم که بقدر گنجشکی بود آورد توی دستش

مالیه تا مفقود شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قناری را از توی لیمو
درآورده انگشتر شاهزاده بسیار محکم با نخ نازک سرخی به پای قناری بسته بود دستمال صدراعظم را
گرفت داد صنیع الدوله با چاقو دستمال را بریده لوله کرد گذاشت توی طپانچه انداخت بعد یک
بطری درست لب پر را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته او را هم صنیع الدوله برید
و سوزاند دستمال را مالیه پیش غیب شد چهار عدد قاب پیکار (?) که در جیب پیشخدمتها بود گرفته
گذاشت روی میز گفت یکی را انتخاب کنند صدراعظم یکی را انتخاب کرد داد به دست حسام
السلطنه تیشه در دستش بود اول دو بطری را شکست از میان بطری یک قمری زنده درآمد که دستمال
صدراعظم به پایش بسته بود به عینه همان دستمال بود که اسم صدراعظم را هم برای نشانه به دستمال
نوشته بودند بعد از توی قاب پیکار دست حسام السلطنه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود
درست و بی عیب درآورد دسته انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پیشخدمتها گیلاسی آورد تخم
مرغی را با سفیده و زرده توی گیلاس شکست انگشترها را هم انداخت توی آن کلاه حکیم ویکسون را
گرفت آب تخم مرغها را با انگشترها از گیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سرازیر کرد انگشترها هم
یک بسته گل بسته از کلاه بیرون افتاد توی کلاه هم به هیچ چه تر و تخم مرغی نشده بود باز انگشتر شاه
زاده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت روی میز دو هندوانه آورد گفت یکی را انتخاب کنید
انتخاب شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد هندوانه را برید از توی هندوانه تخم مرغ درست تخمه (?)
درآمد تخم را هم شکست یک گردوی بی عیبی درآمد گردو را آورد جلو ما زمین گذاشت چکش با
السلطنه داد ابن السلطنه با چکش یک ضرب تمام شکست انگشتر اعتضاد السلطنه از توی گردو درآمد
بازیهای غریب بسیار کرد **دوشنبه ۲۹** امروز ناهار را در منزل خوردم کامل پاشا رئیس دار الشوری دولت که
مرد بسیار خوب نجیبی است به حضور آمد این چند روزه که ناخوش بوده است داماد محمد علی پاشای مصری است عمرو (?)
مرد پیری است بسیار صاحب دولت است وزیر راشد پاشا وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی که به او داده بودیم
با او صحبت شد دو ساعت به غروب مانده سوار قایق شده رفتیم به کشتی بر تو پیاله نشسته به عالی صدراعظم رفته قدری نشسته

۲۲۵ عثمانی

خوردیم بالی باصفائی دارد از بیکلربیکی تا بابی صدراعظم خیلی راه است طرف دست
چپ در خاک اروپ واقع است در محله نیکی کوی از آنجا میرود بطرابیه از آنجا بیوک دره ودر
معاودت با قایق الی منزل آمدیم غروبی بمنزل رسیدیم **روز دوشنبه غره شهر رجب**
المرجب از اسلامبول حرکت شد به پوتی از راه دریای قره دنگیز صبح برخاسته نهار را در منزل
خوردیم چهار ساعت از دسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم مثل روز ورود تشریفات
تشریفات بعمل آمد آمدیم پائین سوار قایق شده صدراعظم میرزا ملکم خان علی بیک هم بودند راندیم
رسیدیم باسکله طولمه باغچه صدراعظم عثمانی با همه وکلای دولت دم اسکله و سلطان تا پای پله
عمارت آمده بودند دست داده رفتیم بالا در اطاق معینی نشستیم صدراعظمین هم بودند خیلی صحبت
شد برخواسته آمدیم منزل ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد قدری صحبت شد بعد از یکساعت دیگر
سلطان آمدند تا پای پله رفتیم دست داده آمدیم بالا در اطاق قدری نشستیم باز صحبت شد برخاسته
رفتیم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان وغیره مسقف بود نشسته راندیم برای کشتی سلطانیه
که از بندر پوتی سوار شده بودیم وانصافاً عجب کشتی خوبیست ملتزمین با بارها از صبح و دیروز
آمده حاضر بودند با سلطان و صدراعظمین باز چند دقیقه روی صندلی نشستیم سلطان برخواستند
الی دم پله کشتی مشایعت کردم از کشتیها شلیک توپ کردند بقدر نیمساعت هم برای کشیدن
لنگر و بعضی کارهای دیگر معطل شده بالاخره دو ساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وداع
کرده براه افتادیم کشتی از بغاز بآرامی میرفت نزدیک بیوک دره و طرابیه که منزل ییلاق سفر است
کشتیهای سفرای خارجه که بمشایعت آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ
خوبیست هر یک ملاح زیاد داشت همه بالای دکلها رفته هورا میکشیدند کشتی ایلچی فرانسه وغیره
بهمین طور کشتی ما ایستاد ایلچی روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی بحضور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت
میرزا ملکم خان ایلچی مقیم لندن حاجی محسن خان ایلچی مقیم اسلامبول و نریمان خان که معاودت بپاریس میکنند
با ایلچی روس رفتند باسلامبول طمسون صاحب شارژدفر انگلیس که همه جا در این سفر با ما بود آنهم باسلامبول

ماند که برود به انگلیس باز خواهد آمد ما ندیدیم از بغاز گذشتیم در آخر بغاز که طرفین آن کوهست لب (عثمانی)
دریا قلعجات و سنگرهای مستحکم ساخته‌اند همه جا توپ بود شلیک کردند کشتی طلیعه که از بندری همراه
ما بود چون خوب نبود عوض آن کشتی موسوم به شیر که کشتی جنگی است آورده‌اند گفتند خوبست طلیعه
نوکرها آنجا هستند باین تفصیل ایلخانی حسنعلی خان جنرال وزیر فواید مخبرالدوله نصرة الملک شجاع السلطنه
احتشام الدوله سیوریشا ساطورخان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما اما این کشتی چون جنگی است سنگین
رو نیست کمی کم کم عقب مانده بالاخره مفقود شد گویا یکروز بعد از ما انشاءالله بپوتی برسد شب آسوده
خوابیدم ماه رجب المرجب را توی دریا دیدم بروی خط حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله
وسلامه علیه امشب اشرف پاشای مهماندار بیچاره از بیست پله کشتی زمین خورده سر و دستش سخت شکسته است
حکیم طولوزان وغیره معالجه کردند امروز طولوزان را که پاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت مخصوص
آورد خیلی صحبت کردیم مردیست چهل و پنجساله باریک زرد رنگ ریش را میتراشد سبیل دارد فرانسه
خوب حرف میزند گویا اصلا یونانیست از قدیم حکیم سلطان بوده است   روز سه

شنبه دوم شهر رجب صبح از خواب برخاستم هوا از مرحمت خداوند تعالی مثل بهشت
ولی دریا مثل آئینه صاف بود دست چپ همه جا آبست الی سواستاپول و دست راست مملکت آناطولی
عثمانلو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوههای بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه و
درخت کاج هم داشت در بعضی کوهها تک تک زراعت و آبادی پیدا میشد و بسیار کوههای خوب
و دریای قشنگ داشت عصری کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته بمحاذی
بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول
که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند اشتهاری یافته است وقتی که بمحاذی سینوب رسیدیم
بادی از سمت قرم آمده به پهلوی کشتی میخورد اگرچه جزئی بود اما کشتی را حرکت پرزوری میداد
امروز صبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود ماهیهای بزرگ بقدر یک اسب از دریا درآمده
روی آب بازی میکردند   **روز چهارشنبه سوم**   وشب الحمدلله هوا بسیار خوب

و دریا آرام بود سواحل هیچ پیدا نیست صبح برخواستم نماز کرده قرآن خوانده بعد باز خوابیده
سه ساعت بعد برخاستم الحمدلله دریا هم آرام بود در اسلامبول چاپاری از طهران رسیده از وزرا نوشته
جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمدلله همه جاهای ایران در نهایت امنیت و
آسودگی بوده است این دریا که قره دنگیز اسم گذاشته اند حقیقت دارد اسم با مسمی است آبش بنظر
خیلی از دریاهای بزرگ دیگر سیاه تر است دیروز از سواحلی که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ
پریده بکشتی آمده آنجا نشسته گرسنه مانده اند ساحل دور شده است نمیتوانستند بروند گاهی آنجا
میکنند اگرچه ساحل پیدا نیست اما از قراری که خدا داده است رو بسمت دست راست که
سواحل آناطولی است و نزدیکتر است میپرند باز برمیگردند یکی از آنها را گرفته توی قفس انداختند آب
خورده بعد از دقیقه مرد امروز یکساعت بغروب مانده باز بکناره نزدیک شدیم شهر و بندر طرا
بوزن پیدا شد شهر و خانهها را با دوربین دیدیم شهر قشنگی در دامنه کوه توی دره واقع است
باز از کناره دور شدیم شب هنگام شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد
اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی و رعد و برق که اثر بد در حالت دریا دارد دریا منقلب
کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری گشتیم دور آسمان همه ابر و تاریک بود و از همه جوانب
برق شدیدی میزد و صدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی میآمد خوابیدیم الی صبح
رعد و برق شدیدی بود بسیار عجیب و ابر همه جا را گرفته بنای باریدن داشت

روز پنجشنبه چهارم امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب
دریا همه جهت یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود
باران شدیدی بارید یک برقی پنجاه قدم از کشتی دورتر زد بدریا صدای هزار توپ کرده آب
دریا از هم پاشید اگر این برق بکشتی میخورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد هوا همان طور بود
یکدو ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخواستم الحمدلله
از دریای بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است

هوا و طبیعت زمین بسیار شبیه بگیلانات بود چون کشتی که ما نشسته بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست
نزدیک برود ایستاد کشتی از دور دیدیم از پهلو میآید معلوم شد کشتی عمیر است که عقب ما بود و می
گفتند چون تند رو نیست ده ساعت از ما عقب تر خواهد آمد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را
بوسط دریا برده از نزدیکی کناره اجتناب کرده بودند و رو بمقصد که پوتی باشد میرفته و آن کشتی
چون باد از عقب بود بادبانی کرده خیلی پیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که
آنها هم عقب نمانده رسیدند کشتی تجاره کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را ببرد پرنس میخیکوف و کولونل
بزاک مهمانداران سابق که ابتداء بانزلی آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن پرنس بسیار خوشحال
شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هرقدر میخواستند آن کشتی را بکشتی سلطانیه متصل
کنند نمیشد چند دفعه آوردند نزدیک کشتیها بهم خورد دماغه و بغل کشتی میخیکوف شکست اما نه
زیاد دفعه دیگر خواستند بچسبانند پله کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری
آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزادهها و نوکرها
بردند بآنکشتی ما هم رفتیم اشرف پاشای مهماندار را دیدیم سرش شکسته بازوی راست در رفته بسته
بود بگردنش رویش هم کبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم تخته کم عرضی از این کشتی بآن
کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن رد شدیم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه ماند
که باقی بارها را بیاورد جمعی هم ماندند بعد از نیم ساعت رسیدیم به بندر رودخانه پوتی که داخل دریا
میشود اسمش ریون رودخانه بزرگیست تا کشتی از نیم فرسنگ بیشتر نمیتواند برود طرفین رودخانه آبادی
کمی دارد خانهها مثل خانههای رشتی مازندرانی و گیلانی زمین رطوبتی و هوای بدی دارد نوبه و تب
در اینجا بسیار است کم کم شروع بآبادی اینجا کرده اند بندر پوتی هم لنگرگاه خوبی ندارد کشتی بزرگ
که هیچ نمیتواند برودخانه یا نزدیک کناره بیاید باید دور از بندر بایستد کشتیهای کوچک
حمل و نقل مردم و بار تجارتی را بکنند یک کشتی تجار از انگلیسها و دو کشتی بادبانی از عثمانیها در
بندر دیده شد صحرا همه جنگل است و منتهی بکوه میشود کوه هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف

بیرق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند و
گراندوک میشل برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و زنهاشان دم
اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاه زاده داده فوج نظامی را که از اسکله تا لب کار
ایستاده بودند پیاده رفته دیدیم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند هر کس لکزی ارمنی
گرجی مسلمان داغستانی از اهل باش آچق فرنگی وغیره این ممالک جزء باش آچق است یعنی سربرهنه
و واقعاً هم اینطور است کل اهالی باش آچق سر برهنه هستند از زن و مرد و بچه عادت ندارند کلاه
سر بگذارند پای تخت باش آچق شهر کوتایس است که مابین تفلیس و پوتی است خلاصه با شاه زاده
زیاد تعارف و صحبت کردیم اتفاقاً شاه زاده بسیار خوش صحبت و زمانیکه پطربورغ بودم شاه زاده آنجا
بود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض ریش
دارد چانه را میتراشد چشمهای کبود خوشحالت قد بلند مزاجاً قوی بعد از همساعتی سوار کالسکه بخار
شده راندیم حکیم الممالک ماند که بارها را با راه آهن برساند مترجم جانشین بکلبارف پسر شاه
میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزند کالسکه با همه همراه داشت این راه آهن تازه
ساخته اند الی تفلیس یک خط راه آهن است رفت و آمد همه از این یک خط است بسیار زحمت
کشیده اند برای ساختن این راه زمینها همه جنگل و باطلاق و پر آب است خشک کردن این طور زمین
و ساختن راه آهن کار مشکلی است بعد از باطلاقها همه جا کوه و دره است و راه متصل پیچ میخورد
و سربالا میرود از رودخانه و پلها میگذرد بعد رو به تفلیس باید سرازیر برود با این جهات کالسکه بخار
نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر نمیرفتیم خلاصه پنج ساعت بغروب
مانده براه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میآمد راه هم کوهستان و جنگل بود غروبی رسیدیم به
یک استاسیونی که نزدیک شهر کوتایس است آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاد پیاده شدیم
رفتیم باطاق میز چیده بودند شام مختصری صرف شد یک دسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه
گرجی باش آچق لباس عجیبی داشتند بطور لباس قشون قدیم قباهای گشاده سرخ سرشان مثل

عمامه پارچه سرخ بسته بودند در کمرشان یک طپانچه و یک قمه داشتند لباسشان شبیه
بلباس زواو فرانسه و طوایف هندوستان اما تفنگشان از تفنگهای سوزنی کار جبه خانه طول
بود سوار کالسکه شده راندیم شب را ناراحت خوابیدیم صبح بسیار زود به شهر تفلیس نزدیک شده
با کسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدیم کالسکه‌ها ایستاد رفتیم بیرون جانشین با صاحب منصبان
زیاد و یکفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه روباز شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران
باد بسیار سردی هم با گرد و خاک میآمد هنوز چراغهای کوچه هم میسوخت رسیدیم درب عمارت
جانشین زوجه جانشین باکل صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند با همه احوالپرسی شد حاکم تفلیس
هم با کدخدایان و کلانتران آمده نان و نمک که رسم است آوردند نطق مفصلی بزبان فارسی نوشته
بودند ایستادیم تا نطق را یکنفر که فارسی میدانست با کمال فصاحت بیان کرد بعد رفتیم بالا در
اطاق پرنس اربلیانف که از شاهزاده‌های گرجی است با بارون نیکلاکه کارگذار خارجه
قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرنس اربلیانف را شناختم هفت سال قبل
ازین که به بندر فرح آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور با کشتیهای جنگی روس بآنجا آمده
بود بعد جانشین اطاقها و منازل را نشان داده خودش رفت نهار خورده خوابیدیم شهر تفلیس در
توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه کر از میان شهر می
گذرد در این فصل آبش زیاد بود پلی بر روی آن بسته‌اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و محله
فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آنطرف است طرف جنوب شهر قدیم تفلیس است
روی تپه آثار قلعه قدیم سلاطین گرجیه است این شهر پنجاه سال قبل از این بسیار محقر و کثیف بوده
حالا کم کم خانه‌ها و عمارات و مکتب خانه‌ها و کوچه‌های وسیع سنگ فرش ساخته‌اند قله کوه قاف
که فرنگیان کازبک میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است مملو از برف بود در روسها
راه عراده ساخته که حالا از آنطرف کوه با کالسکه میروند که شهر ولادیقفقاز آنطرف کوه در
مسکو و حاجی طرخان است از شهر دور تفلیس کوههای خشک است دورتر از شهر جنگل دارد هوا

شهر خوب نیست در تابستان و پائیز بسیار گرم و مختلف است گاهیکه باران در اطراف
یا شهر بیاید بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود هوایش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر
است اغلب غربا و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و گرجی و روسی و اغشتالی چرکس المان
ارمنی میوه خوب از قبیل هندوانه انگور امرود خیار دارد امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت
منزل است از چند اطاق گذشتیم یک تالاری بود که بناهای ایران ساخته و گچ بری کرده بودند
با آئینه عمارت خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک
فرا های قاینی کرمانی اسباب میز و تخت وغیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پرده های اطاق از
قالی بود پارچهای گلدوزی رشتی در متکا و بالش و روی میز و صندلی وغیره بکار برده بودند این
اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم
بوده است یک خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقاً شکار کرده مثل اینکه زنده است در
گوشه اطاق واداشته اند اگر غفلة کسی ببیند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوار
های اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر قداره تفنگ طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خود زین
و برگ یا رکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یک
چپوق قدیم که در ایران سابقاً معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطاقها را گشتیم از پنجره
اطاقها چشم انداز خوبی بشهر تفلیس و کوهها داشت قدری نشسته بعد رفتیم باطاق زوجه جانشین که
متصل بهمین اطاق بود آنجا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر گراندوک بادست که در
شهر کارلسروه المان با برادرش نهار خوردیم پنج پسر و یکدختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده
ساله است اولادش در ییلاق بودند اسم زوجه جانشین الکاندا او دورونا است بعد برخاسته
باطاق خودم آمدم بلافاصله زن جانشین با جانشین بازدید آمدند شب را با جانشین کالسکه
نشسته رفتیم تماشاخانه تابستانی بنای بسیار مختصریست سفید کاری یک چهل چراغ برنز داشت
که با گاز روشن بود تماشاخانه از صاحبمنصبان روس وغیره پر بود همه جهت دویست نفر آدم

میکردند یک خوب زدند بعد پرده بالا رفت چند اکت دادند بزبان روسی حرف
میزدند خوب خواندند بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار با مزه و با خنده بود
زنها و جوانان روسی خوب و خوشگل بودند یک رقاص فرانسه هم بود بسیار خوشگل و خوب
میرقصید دو سال است اینجا آمده در آخر رقص ملی روسیه را کردند و بعد از آن رقص گرجی که
که بسیار خوب بود جمعی از گرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند یکنفر طنبک و دو نفر سرنا
ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یک دختر و یک پسر میرقصیدند شبیه برقاصی ایران در بین بازی که
پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادر یکه بالای سکوی باغ زده
بودند نشستیم بعضی از زنهای گرجی و غیره را جانشین معرفی کرد بمنزل رفته شام خوردیم در این بین
منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بارها را آوردند اما تعریف غریبی
از طوفان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از ما مانده بودند گفتند
همینکه ما از کشتی خارج شده بپولی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند
کشتی بخار کوچک روسها را بسلطانیه بچسبانند ممکن نشد از شدت موج آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر دو
شکسته بود بالاخره بهزار زحمت کشتی کوچک را نزدیک آورده همین که موج آنرا بلند میکرده است
یک لنگه بار از آن کشتی باین کشتی میانداختند یا یکنفر آدم خودش را بکشتی میپراند خلاصه با هزار جان
کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منشی حضور میگفت اگرچه ساحل نزدیک بود چنان امواج ما را
بهوا میبرد و از بالا پرت میکرد مثل اینکه از قله کوه پرت شویم الحمد لله تعالی که این انقلاب چند
ساعت قبل از آن که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کزبک به بندر
پطروسکی رفته از آنجا بانزلی برویم و در آن راه اخبار نموده عراده و کالسکه و غیره حاضر کرده
بودند چون هر قدر دریا را کم بکنیم صرفه در است خواستیم از بادکوبه سوار کشتی بشویم قرار شد با
ده نفر برویم بادکوبه و سایرین همه از راه پطروسکی رفته سوار کشتی شده بیایند بادکوبه از آنجا با هم
سوار شده باتفاق برویم انزلی صنیع الدوله را مأمور کردیم که تفلیس مانده بارهایرا که بجا پاره‌ای نشسته

حمل شود با جمعی از همراهان با نزلی برساند روز جمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد

روز شنبه ششم امروز بهمن میرزا که از قراباغ آمده بود بحضور رسید شش هفت پسر
بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم گرم بود
و گرد و خاک زیاد رفتیم آخر شهر الی باغ مجتهد که آقا میر فتاح ساخته است اکثر اهل تفلیس نظامی
هستند و قزاق قشونی شب در خانه جانشین بشام مهمان بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحبمنصبان
زیادی از اهل قلم و نظام و غیره بودند همه ایستاده جانشین یکیک را معرفی کرد بهمن میرزا هم
بود بعد رفتیم در تالاری سر میز نشستیم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست
و سایرین هم بمراتب معینه نشسته بودند بعد از شام برخاسته بالکون عمارت که مثل مهتابی است
و بباغ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتشبازی مفصلی هم در روی کوه
جلو عمارت کردند جمعیت زیادی از نجبا و رعیت و زنها و دخترهای خوشگل گرجی و فرنگی در
باغ بودند بعد از آتشبازی و رقص قزاقی که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین رقص طپانچه میانداختند
رفتیم پائین باغ را گردش کردیم بازو ببازوی زوجه جانشین داده بودم کل خیابانهای باغ را
گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و چراغش را روشن کرده بودند تلگرافی از امپراطور رسیده
بود جانشین بما داد خواندیم احوالپرسی کرده بودند بعد آمدیم بالا باز قدری نشسته مراجعت
بمنزل کردم امروز از جانب خلیفه بزرگ اوچ کلیسای ایروان کشیشی آمده عریضه آورده بود از طهران
تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته در کرند فوت شده است
بسیار افسوس خوردم **روز یکشنبه هفتم** باید از تفلیس برویم بباد کوبه صبح زود در خانه
نهار خوردم معتمد الملک و شاهزاده ها هم امروز از راه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب مانده
راه افتادیم جانشین و همه صاحبمنصبان قفقاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود
بهر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر کهنه تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از
شهر خارج شده بچاپاری راندیم همه جا رود خانه کر ماند در دست چپ بود اما کم کم از ما دور میشد

کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد هوا بسیار گرم و گرد و خاک
غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه هیچ جا آبادی نبود تا چشم کار میکرد صحرا و کوه خاکی دلگیر بود
مگر در هر دو فرسخی یک چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تفلیس تا قریب شش
فرسنگ ساخته ریگ ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد و خاک زیاد بود
در چند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه ها را عوض کردند و در هر چاپارخانه از سواره قزاق و
مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند در چاپارخانه الکت بزبان ترکی یعنی بگیر و برو نهار
حاضر کرده بودند یکساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بود از
یک رودخانه گذشتیم پیش از چاپارخانه الکت پلی داشت ملحق بکرمیشید سه ساعت از شب
رفته برودخانه اغستفا رسیدیم رودخانه بزرگیست اما درین فصل آب کمی داشت چاپارخانه
اینجا را هم باسم رودخانه موسوم کرده اند آنطرف رودخانه چاپارخانه بود که باید شب اینجا بمانیم
دو سه اطاق داشت شام خوردم گرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک آمده است
بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده دو روز است هم همین جا بوده است قدری از
اخبار طهران و غیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم میخواهد برود تفلیس   **روز دوشنبه
هشتم**   باید برویم بشهر گنجه صبح زود برخواسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد و خاک
بدی بود اینجاها محل نشیمن قزاق تاتار است این قزاق همه مسلمان و چهار پنجهزار خانوار هستند
اما از خانوارشان اینجاها اثری معلوم نبود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود
که از پشت آن میرود الی دریاچه گوکچه ایروان دست چپ هم یک رشته کوه خاکی خشکی از دور پیدا بود
رسیدیم بچاپارخانه حسن سو از اینجا با آنطرف خاک و محل طایفه شمس الدین لو است این طایفه هم
پنج شش هزار خانوار هستند حسن سو رودخانه ایست آب کمی دارد قدری که رفتیم بچاپارخانه طاوس
چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچاپارخانه زکم آنجا نهار خوردیم در هر چاپارخانه
از طوایف الخول و خوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بچه های کوچک اسلحه دارند همه

این طوایف مسلمان هستند بعد از نهار رفتیم بچاپارخانه شمکور اینجاها دیگر طایفه شمس الدین لو
تمام میشود جزء گنجه است روی تپه کوچکی آثار قلعه آجری محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پایین
قلعه میگذرد آب کمی داشت آثار پل آجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است
این صحراها هم همان طور گرم و کم آبادیست رسیدیم بچاپارخانه قره‌یر از آنجا راندیم دو ساعت
بغروب مانده بشهر گنجه رسیدیم حاکم بلوکات گنجه درزنکم آمده بود با سواره حاکم شهر هم با سواره
و بزرگان دیگر تا نیم فرسخی شهر آمده بودند شهر گنجه دورش باغات است و توی شهر خانهای پست محقر
قلعه قدیم گنجه که قلعه آجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز بسیار
معتبر داشته است حالا محبس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما آبش بسیار کم است
پلی تازه ساخته اند آنطرف رودخانه محل فرنگی و ارمنی است اینطرف مسلمان خانه حاکم در
محله فرنگیها است منزل ما آنجا بود خانه بسیار محقریست و روی تپه پایین آن باغ کوچکی داشت
جمعیت این شهر بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر نیاید

روز سه‌شنبه نهم

باید امروز برویم بتوریان چای که از محال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات گنجه گذشته به
صحرا افتادیم دست راست همان رشته کوه دیروزی الی سه فرسنگ راه دیده میشد بعد کم
دور شد سه فرسنگ دورتر از شهر در سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره آجری بسیار محقری بود
بعد رسیدیم بکورک چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی الی آ
است که بطرف شکی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بچا
پارخانه قارقلی چای از آنجا بچاپارخانه منگی چای و رسیدیم که در کنار رودخانه کر است
برای ما الاچیقی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدراعظم وغیره از برگ
درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شاهزاده‌ها وغیره با عراده
جواهر خیلی عقب مانده اند عراده بار جواهر شکسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی از ما دور
مانده بودند قبل از رسیدن آنها نهار خوردیم یک ماهی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته

آوردند مستاجر رود کر بود جوانی ارمنی و اینجا حاضر بود اجاره شیل اینجا جزء اجاره شیلات
سالیانست رود کر اینجا عریض است اما کم جریان و عمقش هم بیش از یک ذرع نبود دو کشتی بهم بسته روی
تخته بندی نموده فرش کرده یک طناب قطوری از اینطرف بآنطرف کشیده بودند اسباب مختصری
میان کشتی بود بسته بیک دیرک بزرگ طناب را میکشیدند کشتی بحرکت آمده بار و آدم را بآنطرف
میرساند اول کالسکه‌ها را بردند بعد من رفتم بعد صدراعظم وغیره با بارها آمدند براه افتادیم الی
منکی چاپار خاک گنجه بود آنطرف آب خاک شکی است رشته کوه دست چپ هم همانطور کشیده
بود تا حالا تا آن نزدیکتر بودیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستان است و شهر شکی هم در دامنه همین
کوه افتاده است در قله کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهر شکی که حالا روسها نوخا میگویند
پنج شش فرسنگ راه است بعضی جاهای زمین جنگل است بعضی جا بعضی بوته گز بعضی خاک خالی
از توی کالسکه که بچاپاری میرفت تفنگ می‌انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سیه قبا
میگویند زدم رسیدیم بچاپارخانه چاق لو که در محال ارش شکی واقع است نماز خوانده عصرانه خوردم
از آنجا سوار شده بچاپارخانه عرب رفتیم باز از محال ارش شکی است دو ساعت از شب رفته
بتوریان چای رسیدیم رودخانه عظیم خوبی از طرف کوههای داغستان و شکی میآید و در این
صحراها زراعت میشود از تفلیس تا اینجا آبادی هیچ ندیدم بجز چاپارخانه‌ها اسم محالات دیگر هیچ
از آبادی و ده دیده نشد چاپارخانه اینجا بسیار گرم و پرپشه بود لابد الاچیقی زده بیرون خوابیدم
بعضی از بیک زاده‌ها و اعاظم شکی آمده بودند روز چهارشنبه دهم صبح زود برخواستیم
حکام گنجه و شکی وغیره مرخص شده رفتند راندیم دست راست جلگه بود محال آق داش که ارش هم میگویند
و جزء شکی است در اینجا واقع است باغات دهات زیاد بنظر آمد که از توریان چای مشروب میشود
قدری که رفتیم محال آق داش تمام شد بچاپارخانه کوک چای رسیدیم حاکم کل بادکوبه و شیروانات
چون آنجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت شد جوان بسیار مودب خوبیست اسمش استر اسلسکی
ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از اهل شیروان و علمای اسلام به ملاقات ما آمده بودند

قدری با آنها صحبت شد راندیم دست راست بازجلگه وسیعی است که جزء شیروان است
و از رودخانه کوک چای مشروب میشود دهات زیاد بنظر آمد جلگه حاصلخیزیست اما گرمسیر دست
چپ همان رشته کوه همه ره زده است بچاپارخانه قره یارلی رسیدیم اسب عوض شد دهات قره
مریان و یکه خانه و کرد کند که از رعایای روس هم اینجا نشانده اند دیده شد این دهات چندان
معتبر نیستند رسیدیم بچاپارخانه کولولو نهار اینجا خورده شد و همچنین که سابقا حاکم شماخی بود و در اوقات
سفر با برشت با قولی بکین حاکم بادکوبه باینجا آمده بودند دیده شد بهمان طور فربه است خانوار روس
اینجا می نشینند بعد از نهار سوار شده راندیم از رودخانه کرده ما گذشتیم آب کمی داشت ده پادار
کلاغابلو دیده شد جزء شیروان است این رودخانه ها اینکه نوشتیم همه از کوههای داغستان که پشت
همین رشته کوه دست چپ است سرچشمه دارند هرکجای این کوه دره و مخرجی دارد این آبها
از آن دره گذشته به جلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه آقسو که ده بسیار معتبریست و باغات
زیاد از انجیر و انار وغیره دارد بسیار شبیه است به ده کند طهران اما باغات کند ازین زیادتر
و معتبرتر است رودخانه آقسو از وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه
است طرف مغرب رودخانه محال حاوز و مرقش محال قشون است که جزء شماخی است حمام علاوه
دکان میوه فروشی وغیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از اینجا
پیچ و خم میخورد رو بشمال و بالای همان کوه دست چپ از همین دره سر بالا رفتیم اول بنظر کوه
کوچکی میآمد اما خیلی بلند بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته اند کالسکه و اسبها براحت میرفتند
کم کم رسیدیم بقله آنطرف کوه جنگل بلوط بود و قرقاول زیاد داشت از قله کوه با آنطرف فالی باد
کوه همه کوهستانست سرازیر شدیم غروب شد بچاپارخانه شهرادیل قدری مکث کرده باز
سوار شده راندیم دو ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه
جا را چراغان کرده بودند مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر و همچنین یکی
پنج ساله دیگری هفت هشت ساله با لباس چرکسی دم در با زن و همچنین ایستاده بودند علمای اسلام

صف کشیده بودند با همه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عمارهٔ مال لالایف ارمنی
شیروانیست مردی معتبر و صاحب دولت است این عمارت سابقاً حاکم نشین شماخی بوده حالا لالایف
خریده است مشرف بهمه شهر شماخی محلهٔ ارامنه و فرنگیها در بالای تپه و محلهٔ مسلمانها توی درهٔ پائین
است دو سال قبل زلزلهٔ شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقاً بسیار شهر معتبری بود
حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد جمعیتش ده پانزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود
اطراف شهر همه کوه و تپه اما چنان خشک است که آثاری از سبزه و درخت و آب نیست رود
خانهٔ کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر میاید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی از
عهد شاه عباس در شهر هست که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد رضا نام ساخته است
بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کمتر است قبر مصطفی خان شیروانی
و اولادش در آنطرف شهر روی تپه واقع است عمارت لالایف بسیار چشم انداز خوبی دارد
از تخته ساخته اند

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم بادکوبه صبح زود برخاسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت زیادی بتماشا آمده
بودند راندیم تا به پست و بلندی دره و تپه رسیدیم چند خانوار ایلات در این درهای خشک
دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم بچاپارخانهٔ اول که اجی چای است آب تلخی دارد بعد
چاپارخانهٔ مرزی که دهی است بزرگ روسها می نشینند بعد چاپارخانهٔ نقی کرپی بعد چاپارخانهٔ
جنکی اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانهٔ بلتما بعد چاپارخانهٔ اربات رودخانه هم داشت که بهمین
اسم موسوم است بعد چاپارخانهٔ صرائی بعد شهر بادکوبه الی بادکوبه جمیع راه خشک و بد که
باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز عبور شد صحرای قبرستان
میگویند و واقعاً اسم با مسمی است بعینها قبرستان است خلاصه حاکم شهر بادکوبه با سواره و غیره
باستقبال آمد در چاپارخانهٔ صرائی پیاده شده نزدیک غروب بود نماز خوانده سوار شده دو
ساعت از شب گذشته وارد شهر بادکوبه شدیم چون معدن نفط در بادکوبه هست امشب همه جا را

از صحرا و شهر چراغ نفط روشن کرده بودند اگرچه شب بود و شهر بادکوبه را درست ندیدیم
اما در مهتاب معلوم بود که خانه‌های قشنگی است که تازه بسبک فرنگستان ساخته‌اند در کنار دریا
است عمارت حاکم هم لب دریا است خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان وغیره بودند صلوة
میفرستادند رسیدیم بپای عمارت حاکم موزیک میزدند پیاده شدیم اول کولونل براک را دیدیم
معلوم شد کشتیها با همراهان و مسافرین راه پطروسکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده‌اند
حاکم بادکوبه صاحب‌منصبان نظامی و قلمی ایالت خود را معرفی کرد عمارتی بطرز فرنگی دارد بعد از
شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم بکشتی قسطنطین عجب بندری نیست که کشتی بزرگ تا لب
دریا میآید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز بسلامت باین کشتی رسیدیم حاکم باد
کوبه وغیره آمده مرخص شدند شاهزاده‌ها وغیره بکشتی موسوم بشاه سوار شدند صدر اعظم و عماد خلوة
و کولونل براک و پرنس منچیکوف و بیکلروف در کشتی ما بودند همان دریا بیکی هم بود نیم ساعت
بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب باد مراد میوزید شب را خوابیدیم
ولایت شکی و شیروان وغیره شترهای خوب دارد بار عراده اینجا معمول است بگاومیش
وغیره میبندند اما تکر عراده‌ها از چوب ضخیم ولی آهن است

روز جمعه دوازدهم

نزدیک بعید مولود حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام است
باید بانزلی برویم صبح برخواستم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتیم دو سه
فرسنگ بانزلی مانده همه لباس رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد انزلی خواهیم شد کم کم
ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب وغیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت باز هم
مأیوس نبودیم راندیم تا رسیدیم بلنگرگاه یک کشتی جنگی روسیه موسوم بهجار را از عاشوراده برای
احترام ورود ما آمده بود با دوربین دیده شد که از حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار باعث
وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکند از کشتی ما دیگر چه توقعی است یک کشتی بادبانی
تجارتی هم که آنطرف تر لنگر انداخته بود همان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنگرگاه کشتی

جنگی با هزار صعوبت چند تیر توپ انداخت برج انزلی و مردمیکه در کناره بودند همه پیدا بود
لیکن چون کشتی بزرگ زیاده از این نمیتوانید پیش رفته داخل انزلی بشود لابد باید کرجی و کشتی بخار
کوچک مخصوص ما که در انزلی است آمده ما را بخشکی ببرد و با این طوفان شدید امکان نداشت
لابد مایوساً از عرشه کشتی که امکان ایستادن نداشت پائین آمده رفتیم باطاق لباسها را کنده
با کمال دلتنگی تن بقضا داده نشستیم سایرین هم که لباسها و نشانها داشتند همه را در بین کندن
باقی و استفراغ مخلوط کردند هر کس در گوشه افتاد که در برخواستن قدرت نداشت دو ساعت
بغروب مانده بود باران هم بشدت میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود بتوان نگاه کرد کشتی چنان
حرکت میکرد که متصل سر دکل از اینطرف آنطرف باب میرسید امواج توی کشتی میریخت و کشتی چنان پیچ
میشد که چیزی نمانده که برگردد و ما بدریا بریزیم صندلیها و میز و اسباب کشتی در حرکت روی هم
میریخت باصداهای مهیب بدن کشتی از زدن امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که خرد بشود از بالا
باران شدید زیر دریا کشتی پر آب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن تخته‌های
کشتی از آب باران و دریا طوری تر شده بود که پای آدم بهیچ طور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان
نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در دو قدمی پیداست و شخص با این حالت باشد والا بد بشود که اگر سه
روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده برود ببندر حاجی ترخان یا لنکران این همه نوکر وغیره که با انزلی آمده اند چه
بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را برمن تلخ داشت که حد وصف ندارد و مزاجم قدری
منقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال و گرما بادبیزن میخواستم سرفه میکردم شب و
روز هم ابداً خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل هم باران شدید میبارید

روز شنبه ۱۳ سیزدهم

صبح باد طوفان و حرکت کشتی بهمان طور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شاهزاده ها نشسته بودند
از عقب رسیده لنگر انداخت تا شب همانطور هوا ابر و باران و طوفان بود بقدر دو ساعت
خوابیدیم یکباره قال و مقال شد گفتند کرجی آمده است برخواسته دیدم یک کرجی با دوازده نفر

را طلب شده آمده اند که از ماجری بهر بندبا انزلی دریا هم رو بآرامی است قدری خوش حال شدیم معتمد الملک جواب کاغذیکه باو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح چهاردهم رجب نزدیک بود کرجی دیگر آمد مهد یقلیخان و میرزا عبدالله خود را انداخته رفتند صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا رو بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا آمدن بالاخره کشتی بخار را دیده شد که از مرداب درآمده میآید تا کشتی رسید بنزدیک این کشتی حالا بار بسیار مشکل است رفتن از این کشتی بآن کشتی قدری دورتر از این نگاهداشته اند اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده راندیم برای کشتی بخار یکطرف دست ما را گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر باریتعالی را کرده نفسی کشیدیم وارد انزلی شدیم اشخاصی که از طهران و رشت آمده بودند

بحضور آمدند رفتیم بالای برج شکر خدا را

هزار مرتبه کردم شب آتشبازی مفصلی

شد و براحت خوابیدم

الحمد لله تعالی

روزنامه حمدی که لایق ملاحظه انظار بامعان است سزاوار شان خداوندی است که کل یوم هو فی شان است و درود نامحدود محمودی که بتمادی ایام و شهور بلکه اعوام و دهور است پیشکش سیدی است که با آلش مصداق نور فوق کل نور و نور یضیء منه کل نور است اعنی ماه دو هفته انبیا و ابن عمش صاحب ایام مشهوره سید الاوصیا علیهما و آلهما السلام ما تعاقب الایام و بعد چون روزنامه فرنگستان شاه کشورستان شهنشاه گیتی بخش ایران خلد الله ملکه و ایامه الی یوم الدین بمحمد و آله اجمعین از قبیل توقیعات واجبة المطالعه و اطلاع بر حالات پادشاه جمجاه موجب مسرت خاطر خداوندان لامعه است پس تصدی بر این امر لازم و تحدی بر نقل و طبع آن متحتم است خصوصا هرگاه

عبارت مرقوم زبان معجز بیان ذات اقدس شاهنشاهی باشد که در واقع بمطابق واقعیت
منطق و مجبول است و چون ملک الکلام است کلام الملک از قبیل ملوک الکلام کلام
الملوک است بناءً علیه باید بطرز رایق و خط نستعلیق رشیق بتصحیح وافی و تنقیح وافی و تهذیب شافی
و تذهیب صافی طبع شود که مطبوع خاطر عاطر اقدس افتد فلهذا این نسخه نادره را که خطش چون
ابانت و فصاحت سبع المثانی و نقش یادگار نقوش مانی است فقیر مأمول میرزا محمد علی شیرازی
شهیر بکشکول برای خود برای خویش مخالطی نهاده و بهاء آن را از عالی بها بر اهداء و اتحاف به
بارگاه عرش اشتباه قبول خاطر مبارک انگاشته و الحق خوب نگاشته
و تخم امید خوب کاشته خداوندش مزد بدهد و خداوند کارش بعنایت
بکنظر که اگرچه خود این روزنامه قلامه خامه عنبرین شمامه است
امّا نظر به تجدید اساس و تجدید لباس جلوه بخواطر اقدس
نماید و شاید ابواب آمال بر چهرهٔ این مآل کشاید
و از اشتهار و انتشارش بتطبیع و اکثار منطوق
هو المسک ما کررته یتضوّع دماغ عالی و دانی را
معطّر و چشم نیک بینان منوّر نماید
اللّهمّ قبل عمله و حصّل امله

الحمد لله و المنة که در این اوان میمنت اقتران این مسافرت
نامه مطبوع مرغوب که مشحون از هرگونه گل و ریاحین است
و فایده خاص و عام و را آن مقصود حسن و جهی است
اختتام پذیرفت قیمت سه روپیه و نیم مع
تصاویر عکس بتاریخ غره شهر ذیحجه الحرام